





پاسخ بہ شبہات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی
(جلد دوم)

نویسنده

احمد پودینہ ٹی

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی‌فرد

سال انتشار: زمستان ۱۴۰۳

خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته وتدد بالصخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ النسمات، وأقام على وجوده البراهين والدلالات، ومن لطفه لم يترك الخلق عبثاً حائرين، بل أرسل إليهم مبشرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسي نعمته، وأيدهم بالمعجزات والآيات البينات.

وصلى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات والنبوات، وعلى آله الأوصياء المصطفين، والحجج المنتجبين، واللعة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید به فضل الهی در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی تنظیم شده است که در گذشته جلد اول از آن منتشر شد و در دسترس شما عزیزان قرار گرفت و هم اینک جلد دوم آن برای استفاده شما گرامیان منتشر می‌شود. در این جلد بخشی از شبهات در موضوع ذکر شده ارائه می‌شود و ادامه شبهات به امید خدا در سایر مجلدات منتشر می‌شود.

کتاب مذکور حاوی تازه‌ترین سؤالات و شبهات مطرح شده در فضای مجازی پیرامون مسائل گوناگون اعتقادی و تاریخی اسلام است که به صورت استدلالی و با استناد به منابع متقن مورد بحث و بررسی و پاسخگویی نویسنده قرار گرفته است.

شبهات پاسخ گفته شده به گونه‌ای است که مولف با شبهه یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و نویسنده معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

فهرست مطالب

۱. اثبات توحید عددی برای خداوند؟! ۱۰
۲. شفای کنیز نابینا توسط خضر نبی بخاطر حب علی علیه السلام !!! ۱۲
۳. مردگان و عدم درک عالم برزخ!!!! ۱۳
۴. دعا برای درد آلت تناسلی در اعتقادات اسلامی!!! ۱۵
۵. شجاعت‌ر بودن امام علی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله !!! ۱۸
۶. ازدواج عایشه با طلحه پس از رحلت پیامبر اسلام!!! ۲۲
۷. توضیحاتی در مورد پیدایش شیعه و مذهب جعلی اهل سنت!!!! ۲۹
۸. بررسی مذهب حاکم حسکانی، صاحب کتاب شواهد التنزیل!!! ۳۵
۹. نقد کلیپ زئوس در موضوع تار عنکبوت بر غار ثور!!! ۳۸
۱۰. تلاوت آیات سوره مومنون توسط امام علی علیه السلام در هنگام تولد!!! ۴۲
۱۱. نقدی بر زئوس در مورد تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر گرامی اسلام!!! ۴۴
۱۲. نقدی بر جناب رائفی پور در مورد شوخی‌های امیر مومنان علیه السلام!!!! ۴۹
۱۳. نقدی بر مولوی عبدالحمید در مورد سن حاکم در اسلام!!! ۵۲
۱۴. توضیحاتی پیرامون مقدار عمر نوح علیه السلام و عمر قوم او!!!! ۵۵
۱۵. مرگ اکثر شیعیان به علت اسهال!!!! ۵۸
۱۶. توضیحاتی در مورد لقب خال المومنین (دایی مومنین) برای معاویه!!!! ۵۹
۱۷. معراج پیامبر اسلام از خانه ام هانی!!!! ۶۲
۱۸. آیا روز نهم ربیع تاریخ کشته شدن عمر بن خطاب است؟ ۶۵
۱۹. کشته شدن عمر بن سعد در روز نهم ربیع!!!! ۷۵
۲۰. توضیحاتی در مورد رفع قلم در روز نهم ربیع!!! ۷۷

۸ پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)

۲۱. آیا برگزاری مجالس عید الزهراء و اهانت به مقدسات اهل سنت مورد تایید است؟ ۷۹
۲۲. آیا ابولؤلؤ قاتل عمر بن خطاب به ایران فرار کرد و در کاشان دفن شد؟ ۸۲
۲۳. آیا روز نهم ربیع را باید بخاطر به امامت رسیدن امام مهدی علیه السلام جشن بگیریم؟ ۸۵
۲۴. نقدی بر سخنان جناب مسائلی پیرامون جشن به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام!!!! ۸۹
۲۵. تاریخ شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و کلاهی که بر سر عوام رفته است!!!! ۹۴
۲۶. پاسخی به وهابی در مورد برابری طینت پیامبر اسلام با ابوبکر و عمر!!!! ۹۶
۲۷. توضیحی در مورد گروه‌های مختلف خونی در میان انسانها و فرزندان آدم علیه السلام!!!! ۹۹
۲۸. استفاده امیر مومنان علیه السلام از زیاد بن ابیه در دوران حکومتش!!!! ۱۰۰
۲۹. دیدگاه رهبر انقلاب در مورد معاویه!!!! ۱۰۴
۳۰. شخصیت پلید معاویه در روایات اهل سنت!!!! ۱۱۴
۳۱. پاسخی به مولوی نقشبندی در مورد شخصیت معاویه!!!! ۱۳۰
۳۲. اثبات افضل بودن پیامبران بر امامان شیعه در کتب شیعه!!!! ۱۳۷
۳۳. آیا مختار قصد داشت امام حسن علیه السلام را تحویل معاویه دهد!!!! ۱۴۱
۳۴. چگونه سیل به حرم امامزاده وارد شده و تخریب می‌کند اما امامزاده نمی‌تواند مشکل خود را برطرف کند!!!! ۱۴۳
۳۵. انتقال ویژگی‌های مادر به نوزاد از طریق شیر دادن در بیان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله!!!! ۱۴۸
۳۶. اگر در روز غدیر از آن جمعیت ۱۲۰ هزار نفری بیعت گرفته شده باید حدود ۱۵ روز کار بیعت‌گیری طول کشیده باشد!!!! ۱۵۱
۳۷. تولد امیر مومنان علیه السلام در ماه ذی الحجه بوده است یا ماه رجب!!!! ۱۵۴
۳۸. توضیحاتی در مورد تعداد اصحاب حاضر در نبرد جمل و صفین!!!! ۱۵۷
۳۹. توضیحاتی در مورد انتساب کتاب بصائر الدرجات به مرحوم صفار!!!! ۱۵۹
۴۰. شیعیان تا قبل از امام باقر رحمه الله هیچ بهره‌ای از علم امام علی و حضرت فاطمه و حسن و حسین و سجاد و امام محمد باقر رضوان الله علیهم نبرده بودند!!!! ۱۶۳
۴۱. تاثیر صلح امام حسن در قرار گرفتن امامت در ذریه امام حسین علیه السلام!!!! ۱۶۷
۴۲. آیا حضرت موسی علیه السلام حاضر نبود که خود را برتر از یک سگ هم معرفی کند؟ ۱۷۲
۴۳. مهریه نجومی همسر امام حسن علیه السلام!!!! ۱۷۸
۴۴. توضیحاتی در مورد شیعیان زیدی یمن!!!! ۱۸۰

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۹

۴۵. آیا جن زدگی واقعیت دارد؟ ۱۸۵
۴۶. توسل و درخواست مستقیم از امامان علیهم السلام !!! ۱۹۱
۴۷. آیا یوسف نبی علیه السلام (معاذ الله) قصد عمل فحشاء با زلیخا را داشت؟ ۱۹۸
۴۸. آیا امام علی، امام حسن و امام حسین را به خاطر اینکه نتوانستند مانع قتل عثمان شوند، کتک زد؟ ۲۰۴
۴۹. نقدی بر پیچ‌های اینستاگرامی آموزش دهنده اذکار و اوراد!!! ۲۰۹
۵۰. پاسخ به شبهه معاند در مورد روایت امام علی و امام باقر علیهما السلام در مورد بادها!!! ۲۱۳
۵۱. توضیحاتی در مورد معنای واژه «الله»!!! ۲۱۶
۵۲. پاسخ به شبهه وهابی در مورد ادب امام عسکری علیه السلام !!! ۲۱۹
۵۳. آیا شیعیان و لوفاسد باشند از سایر مسلمانان مقام بالاتری دارند؟ ۲۲۲
۵۴. توضیحی در مورد کیفیت مسمومیت و شهادت امام جواد علیه السلام! ۲۲۷
۵۵. ترمیم بدن عذاب شدگان در جهنم برای ورود به بهشت! ۲۳۰
۵۶. توضیحاتی در مورد مکان برزخ!!! ۲۳۲
۵۷. چگونه قبل از اختراع حروف الفباء، فرشتگان دارای اسم و رسمی بودند؟ ۲۳۷
۵۸. پاسخ به شبهه وهابی در مورد روایتی مرتبط با جابر بن عبدالله الانصاری!!! ۲۳۹
۵۹. تولد عیسی علیه السلام در چه مکانی بود؟ فلسطین یا عراق؟ ۲۴۳
۶۰. آگاهی بهشتیان و دوزخیان از احوال یکدیگر!!! ۲۴۷
- دیگر تالیفات نویسنده ۲۵۱

۱. اثبات توحید عددی برای خداوند؟!

پرسش اول:

از اساتید شنیده‌ام که می‌گویند توحید خداوند توحید عددی نیست در حالی که امام سجاد در صحیفه سجادیه می‌گوید خداوند وحدانیه العدد است؟! پاسخ:

عقیده شیعه بر آن است که خداوند دارای توحید عددی نیست، چنان که امیر مومنان در نهج البلاغه فرمود:

«او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد)»^۱

برخی می‌نویسند:

«منظور از واحد عددی، اشیایی است که شبیه و مانند و دوم و سوم برای آنها امکان دارد ولی یک فرد بیشتر از آن موجود نشده است؛ مانند خورشید در منظومه شمسی که یکی بیش نیست ولی دومی برای آن تصور می‌شود.

این معنا درباره خداوند متصور نیست، زیرا وجود او از هر جهت بی‌نهایت است و تعدد در آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین وحدت ذات پاک او وحدت عددی نیست، بلکه به این معناست که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد، همان چیزی که در سوره توحید آمده است: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ و به تعبیر دیگر در

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۱

واحد عددی تعدد امکان پذیر است؛ ولی در واحد ذاتی امکان پذیر نیست.^۱
حال آنچه محل شبهه شده است فرازی از صحیفه سجاده است که امام
سجاد علیه السلام فرمود:

«ای خدای من! یگانگی عدد، و مالکیت قدرت خلل ناپذیر، و فضیلت
توانایی و قوت، و مرتبه والایی و بلندپایگی، از آن توست.» «لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ
الْعَدَدِ، وَمَلَكَهُ الْقُدْرَةُ الصَّمَدِ، وَفَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ، وَدَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَالرِّفْعَةِ.»^۲
این فراز برای خداوند اثبات توحید عددی نمی کند بلکه می گوید: خداوند
است که مالک یگانگی عددی است به این معنا که در میان مخلوقات
موجوداتی به مانند خورشید خلق می کند که شبیه و مانندی ندارند اگر چه این
امکان است که شبیه و مانند داشته باشند (چنان که در معنای واحد عددی
توضیح دادیم).

بنابراین «لام» در «لک»، لام مالکیت است، چنان که علامه طباطبایی
می گوید:

«در دعای صحیفه کامله (امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام) آمده: که
(لک وحدانية العدد، ای خدا، تویی که وحدانیت عدد از آن توست) که کلام آن
جناب را حمل بر ملکیت می کنند یعنی خدایا تویی مالک و دارنده وحدانیت
عددی یعنی چنان نیست که این وحدانیت صفت تو باشد، برای اینکه ادله
عقلی و نقلی همه قائمند بر این که وجود خدای سبحان وجودی است صرف،
که نه دو تایی می پذیرد و نه تکرار، و ذات حقیقتش منزّه از آن است.»^۳
همین معنا مورد بیان مرحوم مازندرانی شارح نامی کتاب کافی قرار گرفته

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۷، ص ۱۴۶

۲. صحیفه سجاده دعای ۲۸

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۱۷

۱۲ پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)

است: «و يمكن الجواب عنه أيضا بأنه أريد بذلك أنّ لك وحدانيّة العدد بالخلق و الإيجاد لها فإنّ الوحدة العدديّة من صنعه و فيض وجوده»^۱

۲. شفای کنیز نایینا توسط خضر نبی بخاطر حب علی عليه السلام!!!

پرسش دوم:

جایی دیدم مبلغی می گوید که حضرت خضر کنیز نایینایی را به خاطر ابراز محبت به امام علی شفا دادند و بینا شد!!! آیا این جریان در کتابها نقل شده!!!

پاسخ:

در مورد حضرت خضر عليه السلام و نبوت و طول عمر و زندگی ایشان در ذیل توضیحات خوبی داده ایم:^۲

حال در مورد سوال مذکور گفتنی است که علامه مجلسی از اعمش نقل می کند:

«کنیزی سیاه را دیدم که سقایی می کرد و می گفت: به عشق و دوستداری علی بن ابی طالب عليه السلام بنوشید در حالی که نایینا بود. سپس او را به مکه آوردم در حالی که بینا بود و سقایی می کرد و می گفت: بنوشید به حب و دوستی کسی که خداوند به واسطه او بینایی ام را به من بازگرداند من گفتم: ای کنیز! من در مدینه تو را دیدم که نایینا بودی و می گفستی: بنوشید به عشق مولایم علی بن ابی طالب عليه السلام و امروز تو بینا شده ای تو را چه شده است؟ گفت: پدرم به فدایت! به جدم سوگند که من مردی را دیدم که گفت: ای کنیز آیا تو خدمت گزار و دوستدار علی بن ابی طالب عليه السلام هستی؟ گفتم: بله، پس گفت: پروردگارا اگر راست می گوید بینایی اش را به او بازگردان، به خدا سوگند، خداوند بینایی ام را به من بازگرداند و

۱. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۴، ص ۲۵۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8055

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۳

من گفتم: تو کیستی؟ گفت: من خضر و از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام هستم»
«.... إِيَّيْ رَأَيْتُ رَجُلًا قَالَ يَا جَارِيَةَ أَنْتِ مَوْلَاةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ مُحَبَّتُهُ
فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ صَادِقَةً فَرِّدْ عَلَيْهَا بَصَرَهَا فَوَ اللَّهُ لَقَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ
بَصْرِي فَقُلْتُ مَنْ أَنْتِ قَالَ أَنَا الْخَضِرُ وَأَنَا مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱

۳. مردگان و عدم درک عالم برزخ!!!!

پرسش سوم:

وهابیون می گویند مردگان در برزخ درک و شعور ندارند، شاهد این سخن آیه
سوره اسراء است که مردگان چیزی از برزخ را درک نکرده اند!!!! پاسخ شما به این
اشکال چیست!!!!

پاسخ:

ما در نمایه های ذیل مفصلاً درک و شعور مردگان در عالم برزخ را به اثبات
رسانیده ایم:^۲

حال در مورد اشکال مطرح شده گفتنی است:

خداوند در سوره اسراء می فرماید:

«همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می خواند، شما هم اجابت می کنید در
حالی که حمد او می گوئید و تصور می کنید تنها مدت کوتاهی (در جهان برزخ)
درنگ کردید.» ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء
۵۲)

آیه فوق به این معنا نیست که مردگان در برزخ درک و شعوری ندارند، بلکه

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹ - غرر الاخبار دیلمی ص ۸۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11449

https://t.me/Rahnamye_Behesht/9482

https://t.me/Rahnamye_Behesht/9063

معنای آن همانگونه که مفسرین توضیح داده‌اند این است که: «آن روز این احساس به انسان دست می‌دهد که دوران برزخ هر چند طولانی بوده، در برابر عمر بی‌نهایت در عالم بقاء، لحظات زودگذری بیش نیست.»^۱ به بیان دیگر:

«در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه آنها مدت طولانی عالم برزخ را این‌گونه کوچک و کم می‌شمرند؟»

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است، و آن اینکه: هنگامی که به انسان وعده شیرین و جالبی داده شود و آتش شوقش برای وصول به آن لحظه برافروخته‌تر گردد ساعات و دقائق بر او بسیار دیر می‌گذرد، و گاه یک ساعت به منزله روزها و سال‌ها است، به عکس هنگامی که وعده مجازات دردناکی داده شود انسان میل دارد چرخ زمان متوقف گردد، و گاه روزها و ماه‌ها به قدری در نظرش به سرعت می‌گذرد که گویی لحظه‌ها و دقائقی بیشتر نبوده است، و چنین است سرنوشت مجرمان در قیامت!

درست است که در عالم برزخ نیز از عذاب الهی بی‌نصیب نیستند اما عذاب برزخی کجا، و عذاب عالم قیامت کجا؟!^۲

البته ممکن است که مقصود آیه مورد بحث اشاره به توقف در دنیا باشد، یعنی آن روز است که می‌دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زود گذر، چنان که در آیه دیگر خداوند می‌فرماید:

«(خداوند) می‌گوید چند سال در روی زمین توقف کرده‌اید - در پاسخ می‌گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که می‌توانند بشمارند سؤال فرما - می‌گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می‌دانستید!»

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۵۵

۲. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۶۲

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۵

﴿قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَاسَأَلِ الْعَادِينَ * قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (مومنون ۱۱۲ تا ۱۱۴)

توضیح اینکه:

«در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می‌برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند آن چنان پرده‌های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می‌پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه!، لذا خداوند می‌فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می‌شدید.

به بیان دیگر:

این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا یا به خاطر آن است که اصولاً در برابر زندگی جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست.

و یا به خاطر آن است که این دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر آنها گذشته که گویی یک ساعت بیش نبوده است. و یا اینکه به خاطر عدم استفاده صحیح از عمر خود چنین می‌پندارند که همه عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشته است»^۱

۴. دعا برای درد آلت تناسلی در اعتقادات اسلامی!!!

پرسش چهارم:

امید دانا اخیراً کلیپی منتشر کرده و با تمسخر می‌گوید که در اسلام برای درد آلت تناسلی هم دعا وجود دارد و ادامه می‌دهد که برای درمان درد آلت تناسلی باید به پزشک مراجعه کرد نه سراغ دعا کردن رفت!!!!

پاسخ:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۴۳، ج ۸، ص ۳۰۳

نقل مورد اشکال فرد مذکور این نقل از کتاب طب الائمه است که حریر می‌گوید:

«بعد از آنکه حج را بر جای آوردم به خدمت امام صادق علیه السلام در مدینه رفتم. در این هنگام معلی بن خنیس رضی الله عنه نزد امام از درد عورت شکایت می‌نمود. امام صادق علیه السلام فرمودند: تو عورتت را در جایی آشکار ساختی پس خداوند این درد را از پی آن قرار داد، ولی با این تعویذی که امیر مؤمنان برای ابا واثله به کار گرفت، استفاده کن، زیرا درد او بازنگشت، معلی عرض کرد: ای پسر رسول خدا، آن تعویذ چیست؟ دست چپ خود را بر آن قرار ده و سه بار بگو: «به نام خدا و با استعانت از خدا آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد. خدایا من رویم را تسلیم تو گردانیدم و کارم را به تو سپردم، هیچ پناهگاه و راه نجاتی جز به سوی تو وجود ندارد». انشاء الله تعالی شفا خواهی یافت. «قَالَ قُلْ بَعْدَ أَنْ تَضَعَ يَدَكَ الْيُسْرَى عَلَيْهِ وَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ تُعَافِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»^۱

در مورد این روایت چند نکته گفته است:

۱. سند روایت مذکور ضعیف است. در سند روایت «محمد بن عبد الله الزعفرانی» قرار دارد که مجهول است و توثیقی ندارد.^۲
۲. ما معتقدیم که دین اسلام دین کاملی است به گونه‌ای که حتی برای جزئی ترین مسائل مربوط به افراد هم برنامه و دستوراتی دارد، بنابراین روایت مذکور

۱. طب الائمه علیهم السلام ص ۳۱

۲. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۷۶

می‌تواند شاهدهی بر جامعیت و کامل بودن دین اسلام باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ چیزی نیست که انسانها به آن نیاز داشته باشند مگر آن که از سوی خدا و پیامبرش درباره آن سنتی رسیده است» «**مَا مِنْ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ إِلَّا وَقَدْ حَرَجَتْ فِيهِ السُّنَّةُ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ**»^۱

۳. کسی که اندک فهم و مطالعات دینی داشته باشد می‌داند که برای حکم کردن در مورد موضوعی در اسلام باید تمام روایات را مشاهده کرد.

در مورد دعا کردن برای برطرف شدن دردها نیز گفتنی است که طبق سایر روایات باید در کنار دعا به سراغ پزشک و درمان هم رفت و چنین نیست که انسان موظف باشد که تنها دعا کند و سعی و تلاش و رفتن به سوی پزشک را رها کند.

امام علی علیه السلام فرمود؛

«دعاکننده بدون عمل و تلاش مانند تیر انداز بدون «زه» است» «**الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ**»^۲

از آنجایی که زه عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف است روشن می‌شود که تلاش و کوشش نیز جزو شرایط اساسی برای استجاب دعا است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبری از انبیاء بیمار شد و گفت خودم را درمان نمی‌کنم تا خداوند مرا شفا دهد. خداوند به او وحی کرد تو را شفا نمی‌دهم تا از دارو استفاده کنی زیرا من شفایم را در دارو قرار داده‌ام و شفاء از من است» «**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:**

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۷

۲. نهج البلاغه: حکمت ۳۳۷

إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضٌ فَقَالَ لَا أَتَدَاوِي حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوِيَ فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي^۱
لذا امام باقر علیه السلام فرمود:

«خداوند در دواءها و داروها برکت و شفا و خیر کثیر قرار داده است و انسان باید از آن دواءها و داروها استفاده کند و اشکالی بر او نیست» (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ فِي الدَّوَاءِ بَرَكَةً وَ شِفَاءً وَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَتَدَاوِيَ وَ إِنْ لَا بَأْسَ بِهِ^۲)

بنابراین در مورد روایت مورد بحث هم گفتنی است که دستور به دعا کردن برای درمان درد عورت به این معنا نیست که انسان سراغ درمان و پزشک نرود، بلکه طبق سایر روایات هم باید دعا کرد و هم به سراغ درمان رفت و این دو با هم سبب شفاء می شود.

۵. شجاعتی بودن امام علی از پیامبر گرامی علیه السلام !!!

پرسش پنجم:

در کتاب الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۱۹ آمده که امام علی شجاعتی از پیامبر است، آیا این کفر نیست؟

پاسخ:

در این شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام شجاعترین افراد بوده است به گونه ای که حتی خود امیر مومنان علیه السلام تصریح می کند که در جنگها در پناه پیامبر اسلام قرار می گرفته است، چنان که در نهج البلاغه فرمود:

«كُنَّا إِذَا حَمَّرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۶۶

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۶۴

مِنْهُ؛ هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و در آن هنگام هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود»^۱
شارحین در مورد کلام فوق می‌نویسند:

«این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی‌گیرد آن هم به گونه‌ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم ﷺ و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن‌ها بدانند یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می‌شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.»^۲

علامه مجلسی در جلد شانزدهم بحار الانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم این حدیث را به نقل از کتاب مکارم الاخلاق از علی بن ابی‌طالب نقل می‌کند:
«لَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَخُنُّ نُلُودٍ بِالتَّيْبِيِّ ﷺ وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا؛ من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر پناه می‌بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک‌تر و از برجسته‌ترین جنگجویان در آن روز بود.»^۳

همین‌طور از انس نقل می‌کند:

«پیغمبر ﷺ شجاعترین و نیکوترین و سخی‌ترین مردم است، یک شب بانگی هولناک برآمد چنان که همه مردم مدینه به فرغ آمدند و به طرف صدا به راه

۱. نهج البلاغه حکمت ۹

۲. پیام امام امیرالمومنین ﷺ، ج ۱۴، ص ۲۱۵

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲ - مکارم الاخلاق ص ۱۹

افتادند، پیغمبر با ایشان برخورد کرده در حالی که بر آنان سبقت داشت وی گفت چرا می ترسید؟! و در این حال بر فرس و اسب ابی طلحه سوار بود و شمشیر برگردن داشت. انس گوید مردم شروع کردند به این سخن که از چه می ترسید. که این دریا و سرابی بود (یعنی بانگ ترسناک ریشه و اصل مهمی نداشت).» «عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشَجَعَ النَّاسِ وَأَحْسَنَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ قَالَ فَرَزَعُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً فَأَنْطَلَقَ النَّاسُ قِبَلَ الصَّوْتِ قَالَ فَتَلَقَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ سَبَقَهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ لَنْ تُرَاعُوا وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ وَ فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ قَالَ فَجَعَلَ يَقُولُ لِلنَّاسِ لَمْ تُرَاعُوا وَجَدْنَاَهُ بَجْرًا أَوْ إِنَّهُ لَبَحْرٌ»^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود از «واقدی» نقل می کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر ﷺ وارد کردند علی علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد» «ما زالَ شَبْرًا وَاحِدًا إِنَّهُ لَنِي وَجِهَ الْعَدُوِّ تَثُوبٌ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرَّةً وَتَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً»

«آن حضرت ﷺ حتی یک وجب از برابر دشمنان عقب نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می آمدند و گاه پراکنده می شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود).»^۲

حال در مورد سوال مطرح شده گفتنی است که روایت معروفی است که در کتاب ابن شاذان قمی نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«به من سه چیز داده شده که علی هم در آنها شریک است، و به علی سه چیز داده شده که من در آنها شریک نیستم»

پرسیده شد: ای پیامبر خدا! آن سه چیز که علی علیه السلام در آن با تو شریک است، چیست؟

۱. همان منابع

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۹

فرمود: «بیرق حمد (ستایش)، از آن من است و علی، بر دوش کشنده آن است؛ و کوثر، از آن من است و علی، ساقی آن است؛ و بهشت، از آن من است و علی، تقسیم کننده آن است.

و اما آن سه چیز که به علی داده شده و من در آن شریک نیستم: به او پیامبر خدا به عنوان پدر زن داده شده و به من داده نشده؛ و همسری چون فاطمه زهرا به وی داده شده که به من داده نشده؛ و دو فرزندش حسن و حسین، به وی داده شده اند که به من داده نشده است.» «اعطيتُ ثلاثاً وعلیُّ مُشارِکي فیها، واعطيتُ عَلِيَّ ثَلَاثَةً و لم اشاركه فیها، فقیل: یا رسولَ اللّٰه، و ما الثّلاث الّتی شارکک فیها عَلِيٌّ؟ فقال: لواءِ الحَمدِ لی وعلیُّ حامِلُهُ، و الكوثرُ لی وعلیُّ ساقیه، و الحِجَّةُ لی وعلیُّ قاسِمُها. و اما الثّلاث الّتی اعطيت عَلِيًّا و لم اشاركه فیها: فَإِنَّهُ اعطيتُ رسولَ اللّٰه صِهرًا و لم اعط مثله، و اعطيتُ زوجتَهُ فاطمةَ الزّهراء و لم اعط مثلاً، و اعطيتُ وادیه الحَسَنَ و الحُسَينَ و لم اعط مثلهما»^۱

این حدیث را مرحوم جزائری در کتاب الانوار النعمانیة نقل کرده و در آن به اشتباه و به صورت سهوی به جای بخش «پدر زن» تعبیر «شجاعت» نقل شده، یعنی پیامبر می گوید به علی شجاعتی داده شده که به من داده نشده است: «فانه اعطی شجاعه و لم اعط مثله»^۲

مرحوم نعمانی می گوید که شیخ صدوق چنین نقل کرده، در حالی که نقل شیخ صدوق چنین است که پیامبر فرمود:

«ای علی! سه چیز به تو داده شده که پیش از تو، به هیچ کس داده نشده است.» گفتیم: پدر و مادرم فدایت! چه چیز به من داده شده است؟ فرمود: «پدر

۱. الفضائل لابن شاذان، ص ۹۵، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۰، ح ۳ - الأمالی للطوسی، ص ۳۴۴،

زنی چون من به تو داده شده؛ و زنی چون همسرت؛ و فرزندان چو حسن و حسین به تو داده شده است». «یا عَلِيُّ، إِنَّكَ اعْطَيْتَ ثَلَاثًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ. قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَامِي، وَمَا اعْطَيْتُ؟ قَالَ: اعْطَيْتَ صَهْرًا مِثْلِي، وَاعْطَيْتَ مِثْلَ زَوْجَتِكَ، وَاعْطَيْتَ مِثْلَ وَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.»^۱

بنابراین مرحوم نعمانی اشتباه کرده است و در نقل روایت خطا کرده و بخش شجاعت را به اشتباه نقل می‌کند، در حالی که در اصل روایت بخش مذکور نیست، با این وجود مرحوم جزائری در توجیه مطلب مذکور می‌گوید که:

«مقصود از شجاعت در حدیث مذکور، اِعمال و به کارگیری شجاعت و شرکت در جنگها است نه مبدا شجاعت و آن قوت قلب و جرات داشتن بر ورود در جنگها زیرا از این نظر پیامبر شجاع‌ترین افراد بوده و بهره کافی و کامل از شجاعت را داشته است اما از آنجایی که پیامبر اسلام حاکم و سلطان بوده است (معمولاً) علی علیه السلام را پرچم دار نبردها کرده و در میدان وارد می‌کردند لذا علی علیه السلام بیشتر اِعمال شجاعت کردند و شجاعت ورزی از خود نشان دادند: «و ینبغی ان یراد بالشجاعة هنا اِعمالها و ممارسة الحروب و الدخول فیها لا مبدءها من قوة القلب و الجراءة علی اقتحام الحروب لان النبی صلی الله علیه و آله منها الحظ الاوفر. نعم لما كان هو الملك و السلطان لم یباشر الحروب بنفسه المباركة بل تصدى لها علی علیه السلام»^۲

۶. ازدواج عایشه با طلحه پس از رحلت پیامبر اسلام!!!

پرسش ششم:

میخواستم درباره تهمت زنا به عایشه و طلحه که تو کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده سوال کنم!؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸، ح ۱۸۸

۲. الأنوار النعمانية، ج ۱، ص ۱۹-۲۰

پاسخ:

برخی از آیاتی که در مذمت عایشه و حفصه نازل شده است، آیات ابتدایی سوره تحریم است، خداوند می‌فرماید:

«اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند. امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده زنانی ثیبه و باکره.» (احزاب ۴ و ۵)

بخاری نقل می‌کند که ابن عباس گفت:

«یک سال بود که می‌خواستم از عمر خطاب راجع به آیه‌ای سؤال کنم، اما از هیبت (و ترس) او نتوانستم آن را بپرسم، تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شد، من نیز با او بودم، هنگام مراجعت در میان راه از وی پرسیدم: آن دو زنی که جزء زنان پیغمبر بودند و خداوند می‌فرماید بر ضدّ حضرت همدستی کردند، چه کسانی بودند؟ عمر گفت: آنان حفصه و عایشه بودند. به او گفتم به خدا سوگند یکسال است که می‌خواستم این سوال را از تو بپرسم اما ترس از تو اجازه نمی‌داد»

«مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنِ آيَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ فَلَمَّا رَجَعْتُ وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَدَلُ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةِ لَهُ قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَعْتُ ثُمَّ سَرْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَنْ اللَّتَانِ تَطَاهَرْتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَرْوَاجِهِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ. قَالَ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ»^۱

در ادامه خداوند در آیه ۱۰ سوره تحریم می‌فرماید:

«خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده‌اند زده است، مثل به همسر نوح، و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت. و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند» ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتُ نُوحٍ وَامْرَأَتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتُ نُوحٍ وَامْرَأَتُ لُوطٍ﴾ فرمود:

«این آیه، ضرب المثلی است که خداوند سبحانه برای عایشه و حفصه آورده است آن هنگام که آن دو علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله همدستی کردند و راز ایشان را فاش کردند.» «روي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «قوله تعالى: صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتُ نُوحٍ وَ امْرَأَتُ لُوطِ الْآيَةِ، مثل ضربه الله سبحانه لعائشة و حفصة إذ تظاهرتا على رسول الله صلی الله علیه و آله و أفشتا سره»^۱

علمای اهل سنت هم نقل می‌کنند که آیه فوق ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در ادیت پیامبر اسلام و افشاء سر ایشان است. قرطبی می‌گوید:

«این سخن خداوند مثلی است که خداوند به منظور ترساندن عایشه و حفصه نازل کرده است، آن هنگام که مخالفت کردند و علیه پیامبر همپیمان شدند» «مثل ضربه الله یحذر به عائشه و حفصه فی المخالفة حين تظاهرتا علی رسول الله»^۲

۱. تأویل الآيات، ج ۲، ص ۷۰۰، ۷- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۳۰

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۰۲

زمخشری نیز متذکر این نکته می‌شود: «فی طیّ هذین التمثیلین تعریض بأمی المؤمنین المذكورتین فی أوّل السورة و ما فرط منهما من التظاهر علی رسول الله ﷺ بما کرهه و تحذیر لهما علی أغلظ وجه و أشده، لما فی التمثیل من ذکر الکفر»^۱ در کتابی هم که علمای اهل سنت نوشته‌اند و تفسیر ابن عباس را در آن نقل کرده‌اند، آمده است:

«سپس خداوند عایشه و حفصه را به خاطر اذیت پیامبر می‌ترساند و سرنوشت زن نوح و لوط را برای آنها مثال می‌زند» «ثم خوف عائشه و حفصه لایذائهما النبی...»^۲

فخر رازی هم نقل میکند که عثمان به آیه فوق در مذمت عایشه استناد نمود، عایشه نیز مردم را بر علیه عثمان تحریک کرد و او را نعثل نامید: «ان عثمان اخر عن عائشه بعض اراقتها»^۳:

دیگران از علمای اهل سنت هم مطلب فوق را نقل کرده‌اند:^۴ البته مقصود از خیانتی که در آیه ۱۰ سوره تحریم بیان شده است، خیانت جنسی نیست، چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام ﷺ که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت ﷺ دخالت داشتند هشدار می‌دهد که گمان نکنند همسری پیامبر ﷺ به تنهایی می‌تواند مانع کیفر آنها باشد، همانگونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۵۷۱

۲. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، ج ۱، ص ۴۷۸

۳. المحصول فی علم الاصول، فخر رازی، ج ۴، ص ۴۹۲

۴. فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۵۶ - اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۸۹ - الامثال فی القرآن الکریم، ابن قیم،

ج ۱، ص ۵۷ - تفسیر زاد المسیر، ج ۸، ص ۳۱۴ و....

الهی شدند....

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهة» و اسم همسر حضرت لوط «والعة» بوده است....

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ صریحا آمده است، «ما بغت امرأة نبی قط»: «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد» خیانت همسر «لوط» این بود که با دشمنان آن پیامبر ﷺ همکاری می کرد، و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد، و همسر نوح نیز چنین بود.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام نیز ایجاب می کند که منظور از خیانت همین باشد^۱

بنابراین شیعه و سنی اتفاق دارند که آیه مذکور ناظر به عملکرد عایشه و حفصه در افشای سر پیامبر است که آنان را وارد وادی کفر به خداوند کرد البته خیانت مطرح شده برای آنان همان افشای سر پیامبر است نه خیانت جنسی.

با این وجود مرحوم قمی در مورد آیه مذکور می گوید:

«منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا» چیزی به جز فاحشه نیست، و باید حدّ در خصوص فلان زن به خاطر آن چه در راه بصره از وی سر زده بود، اجرا شود. فلان مرد عاشق او بود، هنگامی که زن خواست به بصره برود، فلان مرد به وی گفت: حرام است که به بصره بروی بدون آن که یک محرم همراه تو باشد؛ بنابراین با فلان مرد ازدواج کرد.» «قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ... وَاللَّهِ مَا عَنَى بِقَوْلِهِ فَخَانَتَاهُمَا إِلَّا الْفَاحِشَةَ - وَ لِيُقِيمَنَّ الْحَدَّ عَلَى فُلَانَةٍ فِيمَا أَتَتْ فِي طَرِيقٍ - وَ كَانَ فُلَانٌ يُحِبُّهَا - فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ إِلَيَّ... قَالَ لَهَا فُلَانٌ لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَخْرُجِي مِنْ

غَيْرِ مَحْرَمٍ فَزَوَّجَتْ نَفْسَهَا مِنْ فُلَانٍ قَوْلُهُ وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتِ
فَزَعُونَ^۱

این سخن مرحوم قمی روایت نیست، بلکه کلام خودش است و ما در بالا روایتی از امام صادق علیه السلام آوردیم که ایشان خیانت عایشه و حفصه را افشای سر پیامبر بیان کردند نه خیانت جنسی، بنابراین این سخن مرحوم قمی منطبق با روایات نیست.

با این وجود در توضیح کلام مرحوم قمی طبق آنچه در روایات اهل سنت آمده است می توان گفت:

علمای اهل سنت نقل می کنند که پیامبر اسلام با زنی به نام قتیلہ ازدواج کرد، این زن پس از رحلت پیامبر مرتد شد و با عکرمه ازدواج کرد، ابوبکر از این قضیه خشمگین شد که چگونه ممکن است ام المومنینی ممنوعیت ازدواج پس از پیامبر را نادیده بگیرد و با دیگری ازدواج کند؟

عمر به ابوبکر پاسخ داد که قتیلہ ابتدا مرتد شده و بعد ازدواج کرده است، او با ارتداد از عنوان ام المومنینی خارج شده و دیگر به عنوان ام المومنین و همسر پیامبر ازدواج نکرده تا نیازی به ناراحتی باشد!!!! «أخبرنا المعلى بن أسد عن وهيب عن داود بن أبي هند أن النبي صلى الله عليه وآله توفي وقد ملك امرأة من كندة يقال لها قتيلة فارتدت مع قومها فتزوجها بعد ذلك عكرمة بن أبي جهل فوجد أبو بكر من ذلك وجدا شديدا. فقال له عمر: يا خليفة رسول الله إنها والله ما هي من أزواجه ما خيرها ولا حجبها ولقد برأها الله منه بالارتداد الذي ارتدت مع قومها»^۲

بر این اساس می توان گفت که مرحوم قمی معتقد بوده است که عایشه وقتی بر علیه امیر مومنان علیه السلام لشکر کشی کرده و نصب و عداوت خود را ظاهر کرده

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۷

۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۱۷ - اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۴۰

است، از طریق اسلام و پیوند با پیامبر گرامی و ام المومنین بودن خارج شده است، چنان که ما در ذیل این قضیه را بررسی کرده‌ایم:^۱

بنابراین عایشه به عنوان همسر پیامبر و ام المومنین تن به ازدواج ممنوعه نداده تا بگوییم همسر پیامبر چنین کاری کرده است، بلکه عایشه در ابتدا با نصب و عداوت نسبت به امیر مومنان از مسیر اسلام و ام المومنین بودن خارج شده و بعد ازدواج کرده است، مانند قتیل، بنابراین کلام مرحوم قمی ناظر به فردی که همسر پیامبر است، نمی‌باشد.

با این وجود علامه مجلسی در تبیین کلام مرحوم قمی می‌گوید:

«شاید مقصود مرحوم قمی از «فاحشه» همان ازدواجش با طلحه است و مقصود از اقامه حد بر او، اقامه حد توسط قائم علیه السلام بر او در زمان رجعت باشد (بابت تهمتی که به ماریه زده است)، مقصود از فلان هم طلحه است، زیرا او در زمان حیات پیامبر اسلام به عایشه اظهار علاقه می‌کرد:

«إلا الفاحشة لعلها مؤولة بمحض التزويج قوله و ليقمين الحد أي القائم في الرجعة كما سيأتي و المراد بفلان طلحة كما مر ما يومئ إليه من إظهاره ذلك في حياة الرسول ﷺ»^۲

طبق توضیح علامه مجلسی هم کلام مرحوم قمی ناظر به ازدواج عایشه با طلحه بوده و منظور از حدی هم که بر عایشه اقامه می‌شود، ناظر به تهمتی است که او به ماریه زده است که ما در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم:^۳

در ذیل نیز طبق روایات اهل سنت توضیح داده‌ایم که طلحه در زمان حیات پیامبر اسلام قصد داشت که پس از رحلت پیامبر با عایشه ازدواج کند:^۴

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12917

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۲، ص ۲۴۱

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14851

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9874

البته عده‌ای از علما اساساً معتقدند که سخن مذکور ممکن است برای علی بن ابراهیم نباشد زیرا تمام آنچه در تفسیر قمی است، نوشته علی بن ابراهیم عالم بزرگ شیعه نیست، بلکه تنها تفسیر سوره فاتحه، بقره و کمی از آل عمران از ایشان است و بقیه آن از شاگرد ایشان ابوالفضل العباس می‌باشد.^۱

۷. توضیحاتی در مورد پیدایش شیعه و مذهب جعلی اهل سنت!!!!

پرسش هفتم:

چیزی به نام مذهب رافضی و شیعه وجود ندارد بلکه طبقه گفته علمایشان باید بگوییم دین روافض یا دین شیعه و یا همان دین امامیه یعنی چیزی به نام مذهب نیست بلکه دین است یک دین جداگانه: «قال المجلسي: وما عُدَّ من ضروریات دین الامامیه استحلال المتعة» (العقائد، ص ۵۸)!!!!

پاسخ:

اگر در سخنان علمای شیعه یا برخی از روایات شیعه از عنوان: «دین امامیه» استفاده شده است، این استعمال به این معنا نیست که امامیه و شیعه آیینی جدا از اسلام است، متأسفانه اشکال‌کننده‌هایی به معنای لغوی «دین» توجه نداشته است.

لغت‌شناسان در معنای واژه «دین» می‌گویند:

«دین به معنای هر چیزی است که خدا را با آن عبادت کنند، راه، روش،

سیره»^۲

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

«دین» در لغت در اصل، به معنای جزا و پاداش است، و به معنای اطاعت

۱. کلیات فی علم الرجال، سبحانی ص ۳۰۱

۲. ترجمه معجم الوسیط، ج ۱، ص ۶۵۷ ماده دین

و پیروی از فرمان نیز آمده است، و در اصطلاح مذهبی، عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می‌تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.^۱ بنابراین مقصود از دین در اصطلاح، طریق و روش عبادت و بندگی خداوند است و مقصود علمای شیعه از دین امامیه آن است که شیعه معتقد است که بندگی خداوند از طریق و روش امامان علیهم‌السلام است، زیرا امامان علیهم‌السلام جانشینان پیامبر اسلام هستند و هر چه می‌گویند، تفسیر سنت پیامبر اسلام است، چنانکه در روایتی به نقل از جابر آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیه‌السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است»^۲

در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیه‌السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر خدا، سخن خداوند عز و جل است»^۳

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ مُحَمَّدٌ.» «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم»^۴

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۲۲۹

۲. امالی مفید، ص ۴۲

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳

۴. رجال کشی، ج ۲، ص ۴۹۰

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» **«مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَسْنَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ»^۱**

طبق آنچه که در تفسیر و حدیث و تاریخ اهل سنت آمده است، مذهب شیعه در زمان پیامبر اسلام و توسط خود ایشان پایه‌گذاری شد، چنان که برخی می‌نویسند:

«شیعه به معنای کسانی که معتقد به امامت و ولایت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش هستند در زمان پیامبر گرامی وجود داشتند و خود پیامبر گرامی واژه «شیعه» را بر این گروه اطلاق کردند.

در تفسیر «الدر المنثور» که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه **«أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»** (بینه ۷) از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل شده است که می‌گوید؛

«ما نزد پیامبر بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، و در این هنگام آیه شریفه **«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»** کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق مخلوقات خدا هستند، نازل گردید»^۲

حاکم حسکانی که او نیز از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این مضمون را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» از طرق مختلف از پیغمبر اکرم نقل می‌کند و تعداد روایاتش از بیست روایت تجاوز می‌کند.

از جمله از ابن عباس نقل می‌کند هنگامی که آیه **«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا**

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۱

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹

الصَّالِحَاتِ أَوْلَيْكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿﴾ نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ...»؛ «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید»^۱

بسیاری دیگر از علمای اسلام و دانشمندان اهل سنت مانند ابن حجر در کتاب صواعق و محمد شبلینجی در نور الابصار، این حدیث را ذکر کرده‌اند.^۲

بنابراین به شهادت این روایات نام و عنوان شیعه را پیامبر اسلام برای پیروان راه علی علیه السلام و طرفداران او برگزیده است، و تاریخچه پیدایش شیعه نه بعد از رحلت و شهادت پیامبر اسلام بلکه به یک معنی در حیات خود آن حضرت بوده است، و این واژه را به یاران و پیروان علی علیه السلام اطلاق فرموده، و تمام کسانی که پیامبر اسلام را به عنوان رسول خدا می‌شناسند، می‌دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی‌گفت؛ «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. - آنچه می‌گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.» (نجم ۳-۴) و اگر فرموده است تو و پیروانت فائزان و رستگاران در قیامت هستید. یک واقعیت است.^۳

و بزرگان اصحاب در زمان رسول الله به عنوان شیعه علی علیه السلام شناخته می‌شدند، چنان که برخی می‌نویسند:

«گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم ﷺ با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم ﷺ، به او اعتقاد پیدا کرده زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند:

۱. ابوحاتم رازی می‌گوید: «أولین لقب و کلمه‌ای که در عهد رسول خدا ﷺ

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷

۲. الصواعق ص ۹۶- نور الابصار ص ۷۰

۳. پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۴

ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار»^۱

۲. ابن خلدون می نویسد: «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند.»^۲

۳. استاد محمّد کردعلی می گوید: «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابی سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابی ایوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباد.»^۳

۴. دکتر صبحی صالح می نویسد: «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن وائله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابویوب انصاری را نام برد.»^۴

۵. استاد محمّد عبدالله عثّان می گوید: «این اشتباه است که بگوییم شیعه

۱. حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴

۳. خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱

۴. النظم الاسلامیه ص ۹۶

برای اولین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خدا ﷺ بوده است»^۱

از سوی دیگر اساساً مذهب اهل سنت است که مذهبی جعلی و ساختگی بوده و در زمان پیامبر گرامی اسلام خبری از این مذهب ساختگی نبود تا قرن‌ها بعد از پیامبر اسلام و در زمان عمر بن عبدالعزیز و سالها بعد از او توسط احمد بن حنبل این واژه و اصطلاح پایه گذاری شد، چنان که برخی می‌نویسند:

«تا آنجا که به دست آمده اصطلاح اهل سنت بدون کلمه جماعت، در اوایل قرن دوم، رواج پیدا کرده و عمر بن عبدالعزیز در رساله‌ای که در ردّ قدریه نوشته، آن را به کار برده است، و ی در خطاب خود به «قدریه» (طرفداران حریت انسان در گفتار و رفتار) می‌نویسد: «وقد علمتم أنّ أهل السنة كانوا يقولون: الاعتصامُ بالسنةِ نجاهُ وسيُقْبَضُ العلمُ قبضاً سريعاً»: می‌دانید اهل سنت گفتند تمسک به سنت راه نجات است و علم و دانش به زودی جمع می‌شود.... پیدایش مسائل نوظهور در جوامع اسلامی، گروهی را بر آن داشت که برای این مسائل پاسخ مناسبی تهیه کرده و این نقیصه را از فقه اسلامی برطرف کنند و چون پاسخ روشنی در کتاب و سنت نیافتند به قیاس و استحسان پناه بردند، و این کار سبب پیدایش «مدرسه رأی» گردید، و در اواسط قرن دوم، که در رأس این گروه ابوحنیفه بود، سرعت بیشتری گرفت.

در مقابل، اهل حدیث که خود را «اهل سنت» می‌نامیدند از حدیث کنار نرفته، و در برابر این مسائل نوظهور بی تفاوت بودند. اهل حدیث پیش از ظهور احمد بن حنبل از اصول خاصی پیروی نمی‌کردند بلکه افرادی با گرایش‌های گوناگون تحت چتر «اهل الحدیث» گرد آمده بودند و در میان آنها، افراد مرجئی، ناصبی، قدری، جُهَنی، واقفی، و متشیع زیاد دیده می‌شد و سیوطی اسامی آنان را

۱. روح التشیع ص ۲۰ (به نقل از کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۵۷)

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۳۵

در اثر خود آورده است (تدریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۸) ولی آن گاه که احمد بن حنبل در رأس اهل حدیث قرار گرفت، همگان را تحت عقیده واحدی که عقیده «اهل سنت» نامید درآورد و رساله‌ای در عقاید اهل سنت تنظیم کرد که بسیاری از بندهای آن، ردّ فرق دیگری است که در صحنه ظاهر بودند (رسالة السنة، ص ۴۴-۵۰)^۱

در ذیل نیز مفصل توضیح داده‌ایم که مذهب جعلی اهل سنت ارتباطی با سنت پیامبر اسلام ندارد بلکه پیرو بدعت‌هایی هستند که توسط خلفا پس از پیامبر بنا نهاده شد و اهل سنت واقعی شیعه است که سنت پیامبر را از طریق امامان علیهم‌السلام به دست آورده و به آن عمل می‌کند:^۲

۸. بررسی مذهب حاکم حسکانی، صاحب کتاب شواهد التنزیل!!!

پرسش هشتم:

برخی از اهل سنت می‌گویند که شیعه برای امامت امام علی علیه‌السلام زیاد به کتاب شواهد التنزیل حسکانی استناد می‌کند در حالی که صاحب کتاب مذکور خودش شیعه بوده است نه سنی!!! لطفا در این رابطه توضیح دهید!!!!

پاسخ:

قاضی ابو القاسم، عبید الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسکان قرشی عامری نیشابوری، معروف به ابن حذاء و حاکم حسکانی، از علمای بزرگ قرن پنجم هجری است.

حاکم حسکانی عالم بزرگ اهل سنت کتابهای مهمی در فضیلت امیر مومنان و اهل بیت علیهم‌السلام نوشته است، کتابهایی چون کتاب شواهد التنزیل لقواعد

۱. دانشنامه کلام اسلامی، ج: ۱، ص ۵۶۷-۵۶۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13618

التفضیل، کتاب خصائص علی بن ابي طالب علیه السلام في القرآن و مسألة تصحيح ردّ الشمس و ترغيم أنف النواصب الشمس.
مترجم کتاب شواهد التنزیل می نویسد:

«در میان این کتاب‌ها، کتاب شواهد التنزیل تألیف حافظ کبیر ابو القاسم عبید الله بن عبد الله بن احمد معروف به حاکم حسکانی نیشابوری از علمای قرن پنجم هجری (زنده در سال ۴۷۰) که درباره اهل بیت پیامبر عموما و امیر المؤمنین خصوصا تألیف شده است، نظم و ترتیب جالبی دارد و همه روایات آن با ذکر سند است و گاهی برای یک حدیث چندین سند آورده است. در این کتاب ۲۱۰ آیه را به ترتیب سوره‌های قرآن آورده و در ذیل هر کدام روایاتی را از مشایخ خود نقل کرده است، مجموع این روایات که در تفسیر آن آیات آمده بیش از ۱۲۰۰ روایت است.»^۱

با توجه به آنکه کتاب شواهد التنزیل دلیل قاطعی بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام نسبت به خلفای اهل سنت است و بیان کننده آن است که آیات بسیاری در شان امیر مومنان علیه السلام نازل شده است، و هابیون بیسواد فضای مجازی خود را ناچار دیده‌اند که به عوام اهل سنت دروغ بگویند و مدعی شوند که حاکم حسکانی مولف کتاب شواهد التنزیل شیعه بوده است، در حالی که ذهبی، عالم رجالی بزرگ اهل سنت، با صراحت بیان می‌کند که حاکم حسکانی حنفی مذهب بوده است و او را مورد مدح و ستایش قرار می‌دهد و از او با عناوینی چون امام، محدث، حاکم و... یاد می‌کند:

«المسکاني، الإمام، المحدث، البارع، القاضي، أبو القاسم؛ عبید الله بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن حسان القرشي، العامري، النيسابوري، الحنفي، الحاكم. و يعرف أيضا بابن الحداء، من ذرية الأمير الذي افتتح

۱. سیمای امام علی علیه السلام در قرآن / ترجمه شواهد التنزیل، ص ۸

خراسان، عبد الله بن عامر بن کریز.^۱

همینطور مولف کتاب تاریخ نيسابور که از کتابهای مهم در نزد اهل سنت است، تصریح شده است که حاکم حسکانی بر مذهب ابوحنیفه بوده است و از نظر علمی در درجه بالایی قرار داشته است: «عبید الله بن عبد الله بن احمد بن أحمد بن محمد بن حسیف فاضل، من بیت العلم و الوعظ و الحدیث، ینسبون الی عبد الله بن عامر بن کریز و هذا تمیز من بینهم بطلب الحدیث و تحصیله و معرفته حتی خرج فیه.»^۲

همینطور کتابهای مهمی که توسط علمای اهل سنت در شرح حال علمای سنی پیرو ابوحنیفه نوشته شده است، تصریح شده است که حاکم حسکانی از علمای بزرگ و نامی حنفی مسلک بوده است:

«عبید الله بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن حسیف، أبو القاسم الحذاء من ذریة عبد الله بن عامر بن کریز الحافظ المتقن، من أصحاب أبي حنيفة. فاضل ثبت، من بیت العلم و الوعظ و الحدیث.»^۳

«عبید الله بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن حسیف، أبو القاسم الحذاء، القرشي، النيسابوري من ذریة عبد الله بن عامر بن کریز، الحافظ المتقن، من أصحاب أبي حنيفة. فاضل، من بیت العلم و الوعظ و الحدیث»^۴

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۶۸

۲. تاریخ نيسابور، ص ۴۶۳

۳. الجواهر المضية في طبقات الحنفية، ج ۲، ص ۴۹۶

۴. الطبقات السننية في تراجم الحنفية، ج ۴، ص ۴۲۲

۹. نقد کلیپ ژئوس در موضوع تار عنکبوت بر غار ثور!!!

پرسش نهم:

ژئوس مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار عنکبوت بر غار ثور در جریان هجرت پیامبر اسلام جعلی بوده و این قضیه از یهودیان تقلید شده است که نقل کرده‌اند بر غاری که داوود در آن بود تار عنکبوت تنیده شد تا از گزند پادشاه در امان باشد!!!

پاسخ:

متأسفانه این سخنان نیز دروغی دیگر از ژئوس دروغگو برای فریب مخاطبینش است.

مؤلف کتاب فروغ ابدیت در جریان هجرت پیامبر می‌نویسد:

«قیافه‌شناس معروف مکه، «ابو کرز» بارد پای پیامبر آشنا بود، روی این اصل تا نزدیکی غار آمد و گفت: خط مشی پیامبر تا این محل بوده است؛ احتمال دارد که او در غار پنهان شده باشد، کسی را مأمور کرد که به داخل غار برود. آن شخص هنگامی که برابر غار آمد، دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده و کبوتران وحشی در آنجا تخم گذارده‌اند. وی بدون اینکه وارد غار شود، برگشت و گفت: تارهایی در دهانه غار هست و حکایت از آن دارد که کسی آنجا نیست. این فعالیت، سه شبانه روز ادامه داشت و پس از سه روز تلاش جملگی مایوس شدند و از فعالیت دست برداشتند. (این کرامت را عموم سیره نویسان در اینجا نقل کرده‌اند و نظر به بحث‌هایی که پیرامون معجزه، در سرگذشت ابرهه نموده‌ایم؛ نباید بی جهت این سلسله از کرامات را تأویل و یا تحریف کنیم)»^۱

چنان که مؤلف کتاب فوق تصریح می‌کند، جریان مذکور را عموم سیره

۱. فروغ ابدیت ص ۴۱ (متن و پاورقی)

نویسان از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند که ذیلا به برخی از اسناد آن اشاره می‌شود:^۱

جریان مذکور در روایات شیعه نیز مورد نقل قرار گرفته است، چنان که علامه مجلسی می‌نویسد:

«به اسانید معتبره منقول است که: چون کفار قریش مطلع شدند که حضرت رسول ﷺ از ایشان پنهان گردیده، در طلب رسول خدا به هر سو جمعی را فرستادند و ابو جهل امر کرد که ندا کنند در اطراف مکه که: هر که محمد را بیاورد یا ما را نشان دهد که او در کجاست صد شتر به او می‌دهیم؛ پس ابو کرز خزاعی را طلبیدند که کار او این بود که نقش قدم هر کس را می‌شناخت و گفتند: ای ابو کرز! امروز است و امروز اگر برای ما کاری کردی همیشه از تو ممنون خواهیم بود، باید پی پای آن حضرت را پیدا کنی تا از پی بی‌آن برویم و معلوم کنیم به کجا رفته است، ابو کرز چون نقش قدمها را ملاحظه کرد گفت: این نقش پای محمد است و خواهر آن نقش پائی است که در مقام ابراهیم است - یعنی پای رسول خدا ﷺ شبیه است به پای ابراهیم خلیل عليه السلام - و نقش پای دیگری می‌نماید که کسی با او رفیق بوده است و آن دیگری می‌باید یا ابو قحافه باشد یا پسر او، و ایشان را از پی بی‌آن نقش قدمها آورد تا به در غار رسانید، و چون به در غار رسیدند دیدند که به امر الهی و اعجاز رسول خدا ﷺ عنکبوت بر در غار تنیده است و یک جفت کبوتر - و به روایت دیگر: کبک - بر در غار آشیان و تخم گذاشته‌اند، چون این را

۱. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۷۰ - الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۶ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۰ «فرای کرز علیه نسج العنکبوت فقال هاهنا انقطع الاثر فانصرفوا» - امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۸ - البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۸۱ - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷۶ - سبیل الهدی، ج ۳، ص ۲۴۱ - عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۴ - البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۱ - تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۳ - دلائل النبوه، ج ۲، ص ۴۸۲ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷۷

دیدند گفتند: تا اینجا آمده است و داخل این غار نشده است اگر داخل غار می شد می بایست خانه عنکبوت خراب شود و مرغان رم کنند، یا به آسمان رفته است یا به زمین فرو رفته است...»^۱

دیگران از بزرگان شیعه نیز این جریان را روایت کرده اند:^۲

بنابراین جریان فوق مورد اتفاق روایات شیعی و سنی است و دلیل روشنی بر حقانیت پیامبر اسلام تلقی می شود، چنان که در تفسیر نمونه در این رابطه می خوانیم:

«اگر در حادثه هجرت پیامبر ﷺ درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آنها حد اکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند، و حتی پس از آنکه پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار بخاطر تعصب مذهبی و یا بدست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک - چند تار عنکبوت - همه این طرح ها را نقش بر آب کرد، و با توجه به اینکه مسئله هجرت سر آغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند بوسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد! این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسائل استفاده می کرده گاهی از وزش باد، و زمانی از انبوه پشه ها، و

۱. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۸۴۲

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶ «بَعَثَ اللهُ الْعُنْكَبُوتَ فَتَسَجَّتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ» - اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۴۸ - تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۹۷ - اثباه الهدی، ج ۱، ص ۳۸۲ - تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۶۷۱ - تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۵۰ - الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۴۴ و...

گاهی از پرنده کوچک ابابیل، و مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی‌پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.^۱

ژئوس مدعی شده است که جریان تنیده شدن تار بر غار در جریان داوود نبی علیه السلام نیز اتفاق افتاده آن زمانی که شائول پادشاه، داوود علیه السلام را دنبال می‌کرد و این قضیه در تورات، کتاب اول سموئیل فصل ۲۴ آمده است، در حالی که مجدداً دروغ می‌گوید و اتفاقاً در آدرس داده شده تصریح شده که داوود می‌توانست شائول را بر در غار بکشد اما این کار را نکرد و بعد در همان جای غار خود را به شائول نشان داد و شائول نیز از عملکرد خود پشیمان شد، چنان که تورات می‌گوید:

«آنگاه داوود برخاسته از غار بیرون آمد و شائول را از پشت سر صدا زده و گفت ای سرورم ای پادشاه. چون شائول به عقب نگرست داوود خم شده روی بر زمین نهاد و تعظیم کرد... و گفت در این روز به چشمان خود دیدی که چگونه خدا تو را امروز در غار به دست من تسلیم کرد، برخی گفتند تو را بکشم اما من بر تو رحم کرده گفتم دست بر سرور خود دراز نخواهم کرد زیرا که او مسیح خداوند است...»

در ادامه نیز دارد که شائول هم از کرده خود در دشمنی با داوود پشیمان شد و گفت که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد.^۲

ژئوس در کلیپ مورد اشاره نکاتی نیز در مورد آیه غار و همراهی ابوبکر با پیامبر و نزول سکینه مطرح می‌کند که ما در پاسخ ذیل در این رابطه بحث مفصلی داشته‌ایم و پاسخ او را داده‌ایم^۳:

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۴۸

۲. تورات، اول سموئیل، فصل ۲۴، شماره ۴-۲۲

۱۰. تلاوت آیات سوره مومنون توسط امام علی علیه السلام در هنگام تولد!!!

پرسش دهم:

آیا این مطلب که امیر المومنین هنگام ولادت آیات ابتدایی سوره مومنون را تلاوت فرمودند در منابع روایی موجود است؟ بر فرض صحت، با توجه به عدم نزول قرآن در آن زمان، چگونه این مطلب توجیه می‌شود؟

پاسخ:

قبل از پرداختن به اصل پاسخ، بیان سه نکته ضروری است:

۱. مطابق مستندات اسلامی، پیامبر گرامی اسلام قبل از آنکه مبعوث به رسالت شوند، نبی بودند و با عالم غیب ارتباط داشتند، یعنی از همان ابتدای تولد تحت تربیت الهی بودند و اخبار غیبی را دریافت می‌کردند، در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم^۱:

۲. قرآن کریم دو نزول داشته است. یک نزول دفعی و دیگری نزول تدریجی. نزول تدریجی در طول ۲۳ سال رسالت پیامبر اسلام بوده است اما در نزول دفعی تمام قرآن به یکباره بر قلب مبارک پیامبر اسلام در هنگامی که ایشان با عالم غیب در ارتباط بودند یعنی در دوره نبوت نازل شده بود، در نمایه ذیل در ضمن پاسخی مفصلاً پیرامون نزول دفعی قرآن طبق آیات و روایات توضیح داده‌ایم^۲:

۳. امامان گرامی علیهم السلام از همان ابتدای تولد تحت عنایت الهی دارای درک و شعور بودند و خداوند را کرنش و تعظیم می‌کردند، چنان که در قرآن از افراد پیامبرانی یاد می‌کند که از دوره ابتدای تولد، دارای درک و شعور بودند، در ذیل در این رابطه نیز توضیح داده‌ایم^۳:

حال در مورد پرسش مطرح شده، گفتنی است که مرحوم ابن شهر آشوب از امام

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7458

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13451

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13251

صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان در بیان چگونگی ولادت امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«خانه کعبه از پشت شکافته شد و فاطمه وارد گشت سپس شکاف به هم آمد. فاطمه سه روز در آنجا ماند و از میوه‌های بهستی تناول کرد و چون از آنجا بیرون آمد، علی علیه السلام خطاب به پدرش فرمود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَهُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**. سپس گلو را صاف کرده و ادامه داد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...﴾ پس رسول خدا فرمود: به خدا سوگند، آنها به واسطه تو که امیرشان هستی رستگار شدند. از علم خود آنان را تغذیه می‌کنی و تغذیه می‌شوند و تو به خدا سوگند راهنمای آنانی و به خدا سوگند به تو هدایت می‌یابند.» **«انْفَتَحَ الْبَيْتُ مِنْ ظَهْرِهِ وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ فِيهِ ثُمَّ عَادَتِ الْفَتْحَةَ وَ التَّصَقَّتْ وَ بَقِيَتْ فِيهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَأَكَلَتْ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا خَرَجَتْ قَالَ عَلِيُّ علیه السلام السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ تَنَحَّجَ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْآيَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ أَفْلَحُوا بِكَ أَنْتَ وَ اللَّهُ أَمِيرُهُمْ تَمِيْرُهُمْ مِنْ عِلْمِكَ فَيَمْتَارُونَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهُ دَلِيلُهُمْ وَ بِكَ وَ اللَّهُ يَهْتَدُونَ»^۱**

این مضمون در کتاب امالی طوسی، ص ۷۰۸ و روضه الواعظین، ج ۱، ص ۷۴ و بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲ باب ۱ نیز نقل شده است.

با توجه به مقدماتی که بیان کردیم که پیامبر اسلام قبل از رسالت نبی بودند و قرآن نیز به یکباره در دوره نبوت بر پیامبر اسلام نازل شده بود و امامان علیهم السلام نیز از همان ابتدای تولد دارای درک و شعور بودند، پذیرش روایت مذکور بی‌اشکال است، زیرا:

چه مانعی دارد که علی علیه السلام با عنایت و تصرف تکوینی پیامبر اسلام از محتوای قرآنی که بر خود پیامبر نزول دفعی شده بود، آگاه شده باشد!!؟

۱. مناقب آل ابي طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۷۴

لذا علی علیه السلام به تعلیم غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله، آیات ابتدایی سوره مومنون را به زبان جاری کردند و پیامبر نیز در تایید علی علیه السلام تصریح کردند که رستگاری مومنین به هدایت و راهنمایی علی علیه السلام است.

۱۱. نقدی بر ژئوس در مورد تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر گرامی اسلام!!!

پرسش یازدهم:

ژئوس در کلیبی که اخیرا ساخته است، مدعی شده است که تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام برای منحرف کردن ذهن مردم از جنگ بی حاصل تبوک بوده است و پیامبر برای آنکه بتواند از پاسخ سوالات و اشکالات مردم در مورد نتایج جنگ تبوک فرار کند به ناحق رفت مسجدی را تخریب کرد!!!

پاسخ:

در مورد علت جنگ تبوک و نتایج حاصله از این جنگ، توجه به این نکته لازم است که مرحوم قمی در مورد علت این جنگ روایت می‌کند:

«در مدینه این سخن را پراکندند که رومیان اجتماع کرده‌اند و با سپاهی عظیم در پی نبرد با رسول خدا می‌باشند. به گونه‌ای که هرقل با سپاهیان‌ش حرکت کرده است و قبایل غسان و جذام و فهرا و عامله را همراه آنان ساخته است و سپاهیان‌ش در بلقاء اردو زده‌اند و خود نیز در حمص فرود آمده است. با این خیر، رسول خدا به اصحابش فرمان داد که برای رفتن به سوی تبوک که در اطراف بلقاء قرار داشت، آماده گردند. و فرستادگانی به سوی قبایل اطراف خود و مکیان و مسلمانان قبایل خزاعه و مزینه و جهینه گسیل داشت و آنان را به جهاد برانگیخت....» «أَنَّ الصَّيَافَةَ كَانُوا يَفْدُمُونَ الْمَدِينَةَ مِنَ الشَّامِ مَعَهُمُ الدَّرْمُوكُ وَالطَّعَامُ وَهُمْ الْأَنْبَاطُ فَأَشَاعُوا بِالْمَدِينَةِ أَنَّ الرُّومَ قَدِ اجْتَمَعُوا - يُرِيدُونَ عَزْوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَسْكَرٍ عَظِيمٍ - وَأَنَّ هِرْقَلٌ قَدْ سَارَ فِي جُنُودٍ - رَحَلَتْ مَعَهُمْ عَسَانُ وَ

جُذَامَ [حِزَامًا] وَ بَهْرَاءَ [فَهْرًا] وَ عَامِلَةَ وَ قَدْ قَدِمَ عَسَاكِرُهُ الْبَلْقَاءَ وَ نَزَلَ هُوَ حِمَصَ،
فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْحَابَهُ بِالتَّهَيُّؤِ إِلَى تَبُوكَ...»^۱

بر همین اساس برخی از مورخین در مورد علت و چرایی جنگ تبوک می نویسند:

«نفوذ و انتشار سریع اسلام، در شبه جزیره عربستان و پیروزی های درخشان مسلمانان در حجاز، با وسایل آن روز در خارج منعکس می شد و پشت دشمنان را به لرزه در آورده، رومیان را به فکر چاره می افکند. سقوط حکومت مکه و پیروی سران بزرگ حجاز تعالیم اسلام و دلاوریها و جان بازی های سربازان آیین توحید، امپراتور روم را بر آن داشت که با ارتش مجهز و منظم بر سر مسلمانان بتازد و آنان را غافل گیر سازد، زیرا با گسترش و نفوذ فوق العاده اسلام، پایه های حکومت خود را متزلزل دیده، از فزونی قدرت نظامی و سیاسی مسلمانان بیش از حد بیمناک بود.»^۲

در تفسیر نمونه نیز در مورد جنگ تبوک و نتایج آن می خوانیم:

«نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر ﷺ در تمام کشورهای اطراف پیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر ﷺ که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهار هزار نفر با اسلحه کافی و مجهز، آن چنان که درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت، این خبر وسیله مسافران

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۹۰

۲. فروغ ابدیت ص ۸۵۸

به گوش پیامبر ﷺ رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر ﷺ در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر ﷺ را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود....

هنگامی که پیامبر ﷺ به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه بی اساسی بیش نبوده است، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولا - این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.
ثانیا - بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر ﷺ آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر ﷺ امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثا - امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان بهاسلام فراهم ساخت.»^۱

برخی دیگر نیز در مورد فوائد و نتایج غزوه تبوک می نویسند:

«پیامبر، در این مسافرت پرمشقت با دشمن رو به رو نشد و نبردی نکرد، ولی یک سلسله بهره‌های معنوی و روانی عاید وی گردید که عبارتند از:

۱. حیثیت و اعتبار ارتش اسلام را بالا برد و عظمت و قدرت خود را در قلب‌های ساکنان حجاز و مرزبانان شام مستحکم کرد و دوست و دشمن فهمیدند که قدرت نظامی اسلام به جایی رسیده است که می‌تواند با بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان مقابله و به اصطلاح دست و پنجه نرم کند و رعب و هراسی در دل آنان بیفکند. انتشار این مطلب در میان قبایل عرب که روح عصیان‌گری و طغیان جزء خمیره آن‌ها بود، موجب شد که فکر طغیان و مخالفت را برای مدتی از مغز خود بیرون کرده و گرد این افکار نگردند. از این رو، پس از بازگشت پیامبر به مدینه نمایندگان قبایلی که تا آن روز سر تسلیم فرود نیاورده بودند، وارد مدینه شده و اسلام و اطاعت خود را ابراز داشتند، تا آنجا که سال نهم را «عام الوفود» نامیدند.

۲. مسلمانان با بستن پیمان‌های گوناگونی با مرزبانان حجاز و سوریه، ایمنی این منطقه را تأمین کرده، مطمئن شدند که سران آن‌ها با سپاه روم همکاری نخواهند کرد.

۳. در این بسیج عمومی، مؤمن و منافق از یک دیگر شناخته شد و تصفیة عمیقی در جمعیت مسلمانان به عمل آمد.^۱

بنابراین هم علت جنگ تبوک معلوم است و هم نتایج حاصله از این جنگ و چنین نبود که این جنگ علت و فایده‌ای نداشته باشد و پیامبر برای منحرف کردن اذهان مسجد ضرار را تخریب بکند.

تخریب مسجد ضرار به دستور خداوند برای منهدم کردن پایگاه منافقینی بود

که قصد داشتند مقر اقدامات خود بر علیه مسلمین را مسجد ضرار قرار دهند، چنان که خداوند در این رابطه فرمود:

«(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند! - هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.» (توبه ۱۰۷-۱۰۸)

در ذیل بیشتر در مورد چرایی تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اسلام توضیح داده‌ایم:^۱
نکته پایانی:

ژئوس به نقلی از کتاب مغازی واقدی استناد کرده است که پیامبر به دیگران می‌گفت که به جنگ تبوک بروید تا دختران رومی را به دست بیاورید!!!!
این نقل واقدی بدون سند صحیح بوده و برای ما قابل قبول نیست و اساساً خود علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند که واقدی در نقل حدیث دروغگو و کذاب بوده است و نقلهایش به خودی خود معتبر نیست.

«بخاری و ابوحاتم در مورد واقدی می‌گفتند متروک است و به نقلهای او توجه نمی‌شود، احمد در موردش می‌گفت احادیث را دگرگون می‌کند، ابوحاتم و نسائی می‌گویند وضع و جعل حدیث می‌کرده است، ابن راهویه می‌گوید او در نزد من از جاعلان حدیث است، ابن معین گفته است او ثقة نیست، دارقطنی گفته است در او ضعف است، ابن خلکان گفته است او را در حدیث تضعیف کرده‌اند،

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۴۹

یافعی گفته است، ائمه حدیث او را ضعیف می‌دانند، ذهبی نیز گفته است بر ترک نقلهای او اجماع است»^۱

در ذیل نیز مفصلاً و با استدلال به منابع شیعه و سنی توضیح داده‌ایم که هیچگاه پیامبر اسلام به خاطر غنائم به جهاد نمی‌رفت و دیگران را هم نهی می‌کرد که مبادا چنین باشد که برای به دست آوردن غنائم در مسیر جهاد قرار بگیرند:^۲

۱۲. نقدی بر جناب رائفی پور در مورد شوخی‌های امیر مومنان علیه السلام!!!!

پرسش دوازدهم:

اخیراً صحبت‌هایی از جناب رائفی پور منتشر شد که می‌گوید: «شوخی‌های اهل بیت یک کتاب شده است، بعضی از این شوخی‌ها را هم من اصلاً نمی‌توانم اینجا بگویم، والله نمی‌توانم بگویم، اگر خانمها هم اینجا نبودند و همه شما هم پیرمرد نود ساله بودید باز هم نمی‌توانستم بگویم» جناب رائفی پور در سخنرانی دیگری می‌گوید مقصودم از شوخی مذکور، شوخی است که در اوائل کتاب «زهر الربیع» مرحوم جزائری آمده است که مردی به نزد امیر مومنان علیه السلام می‌رود و مطلبی می‌گوید و امیر مومنان علیه السلام هم در این رابطه سخنی می‌گوید!!!!

پاسخ:

متأسفانه جناب رائفی پور مساله را خیلی بزرگ کرده است و مطلب مورد نظر او در حدی نیست که قابل گفتن نباشد!!!! معلوم نیست که ایشان چرا اینقدر بزرگنمایی کرده‌اند.

۱. میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۲۷۳ - المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۵۴ - الکاشف، ج ۳، ص ۶۵ -
مراه الجنان، ج ۲، ص ۳۶ - الانساب، ج ۵، ص ۵۶۷ - تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۷ - طبقات
الحفاظ ص ۱۴۹ (به نقل از الرسائل العشر، میلانی، ص ۴۷۵)

نقل مورد نظر او این نقل است که مرحوم جزائری می‌گوید:
«روایت شده است که مردی آمد به نزد امیر المومنین علیه السلام و گفت که من زنی دارم که هر زمانی که با او همبستر می‌شوم، می‌گویم مرا کشتی، مرا کشتی. امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«به این کشتن او را بکش، گناه این کشتن بر ذمه من باشد» «روي إته جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: إن لي امرأة كلّمها جامعها تقول: قتلني قتلني، فقال: اقتلها بهذه القتلة و عليّ إثمها.»^۱

در رابطه با این روایت، دو نکته مورد توجه است:

۱. مرحوم جزائری در مقدمه کتاب می‌گوید که غرض من آن است که در این کتاب مطالبی را گردآوری کنم که سبب نشاط روحی و رفع خستگی شود، بنابراین حکایت‌های جذابی که نقل می‌شود یا اشعار یا کلمات حکمت آمیز و... را در این کتاب آورده‌ام: «فاردت أن أصنع كتاباً مختصراً يروح الخاطر عند الملل، و يشحذ الأذهان عند عروض الكلال، متضمناً للطرائف الرقيقة، و الطرائف الأنيفة، و الأشعار الفاتحة، و الحكم الرائقة، و الأخبار الغريبة، و الآثار العجيبة»^۲

مرحوم جزائری تنها در صدد نقل مطالبی با هدف گفته شده است و لزوماً مقید نیست که آنچه نقل می‌کند، روایت باشد یا اگر روایت است، روایت از کتب شیعه باشد، او حکایات مشهور بین مردم را هم نقل می‌کند و همینطور برخی از نقلهای اهل سنت را هم نقل می‌کند.^۱

نقل مورد بحث در جریان امیر مومنان علیه السلام از کتاب «المستطرف فی کل فن مستطرف»، اثر «ابشیهی» ج ۲، ص ۷۸۹ نقل شده است «اقتلها بهذه القتلة و علی إثمها»

۱. زهر الربیع، ص ۹

۲. زهر الربیع، ص ۶

ابشیهی هم از علمای شافعی مسلک اهل سنت است و در کتاب مذکور، مطالب طنز گونه‌ای را از سایر علمای اهل سنت به مانند زمخشری و ابن عبد ربه و... نقل می‌کند:^۱

بنابراین نقل مذکور، یک نقل سنی است.

۲. در روایت مذکور مطلب خلافی که قابل گفتن نباشد، نیامده است.

امیر مومنان علیه السلام با مزاح و شوخی متذکر می‌شود که نباید زن و شوهر به خاطر دلائلی که لازمه طبیعی هر جماع و همبستری است، جماع را ترک کنند تا خدایی ناکرده از طریق دیگر و طریق حرامی بخواهند تمایلات خودشان را ارضا کنند، لذا امیر مومنان علیه السلام با بیانی مزاح گونه متذکر می‌شود که همبستری و جماع را با بهانه‌های غیر معقول ترک نکنید، زیرا همبستری زن و شوهر در نزد خداوند پر ارزش و دارای ثواب فراوانی است، چرا که به این وسیله خودشان را از گناه حفظ می‌کنند، چنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«بنده مؤمن، هر گاه دست همسرش را بگیرد، خداوند عز و جل، ده حسنه برایش می‌نویسد و ده گناه از او پاک می‌کند. چنانچه او را ببوسد، خداوند، صد حسنه برایش می‌نویسد و صد گناه از او می‌زداید. هر گاه با او در آمیزد، خداوند، هزار حسنه برایش می‌نویسد و هزار گناه از او می‌زداید، و فرشتگان بر ایشان حاضر می‌شوند. چون غسل کنند، آب بر هر تار مویی از آن دو نمی‌گذرد، مگر آن که خداوند [به ازای هر تار مو] یک حسنه برایشان می‌نویسد و یک گناه می‌زداید. اگر این، در شبی سرد باشد، خداوند متعال به فرشتگان می‌فرماید: بنگرید این دو بنده‌ام را که در این شب سرد، غسل کردند، از آن روی که یقین دارند من پروردگار آنان هستم. شما را گواه می‌گیرم که آن دو را آمرزیدم. پس اگر در این آمیزش، برای آن دو فرزندی بود، آن فرزند، خدمتکار ایشان در بهشت است.» **«فَإِنَّ الْعَبْدَ**

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۶۷۴ - هدایه العارفين، ج ۲، ص ۱۹۷

المؤمن إذا أخذ بيد زوجته كتب الله له عز وجل عشر حسنات ومحاً عنه عشر سيئات، فإن قبلها كتب الله له مئة حسنة ومحاً عنه مئة سيئة، فإن ألم بها كتب الله له ألف حسنة ومحاً عنه ألف سيئة وحضرتُهما الملايكة، وإذا اغتسلَا لم يَمُرَّ الماء على شعرةٍ من كل واحدٍ منهما إلا كتب الله لهما حسنةً ومحاً عنهما سيئة...»^۱

بنابراین نقل مذکور یک نقل شیعی نیست و علاوه بر این مطلب خلاف و ناسازگاری با عرف جامعه هم در آن نیست که قابل بیان نباشد، معلوم نیست جناب رائفی پور چرا مطلب را به این گونه بیان کرده و بزرگنمایی می‌کنند. به هر حال بیان این گونه نقدهای مستند و محترمانه اشکالی ندارد، زیرا چنین نقدهایی هم موجب روشنگری در مورد مطلب مذکور می‌شود و هم صاحب سخن مذکور ممکن است متذکر شود و از این پس بیشتر در نقل مطالب دقت کند، آنچه که ممنوع است توهین و اهانت به بهانه نقد کردن است و الا صرف نقد کردن نه تنها اشکال ندارد بلکه پسندیده هم است.

۱۳. نقدی بر مولوی عبدالحمید در مورد سن حاکم در اسلام!!!

پرسش سیزدهم:

کانال رسمی مولوی عبدالحمید در مقام کنایه زدن به رهبری انقلاب، تیتروزه است که مولوی عبدالحمید گفته است که افراد هشتاد و نود ساله نمی‌توانند برای جوانان تصمیم‌گیری کنند!!!

پاسخ:

ظاهراً جناب عبدالحمید می‌خواهد یکی از شرایط حاکم را سن و جوانی حاکم بیان کند، در حالی که این سخن بر خلاف اعتقاد صریح اهل سنت است

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۶۸۸، عوالمی الالائی، ج ۳، ص ۲۹۱، ح ۵۳، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۰۷، ح ۸۷۶۳.

و متأسفانه مولوی عبدالحمید در این موضوع نیز با اعتقاد اهل سنت مخالفت کرده است و مذهب جدیدی عرضه کرده است!!!!

علمای اهل سنت معتقدند که یکی از شرایط حاکم اسلامی، مسن بودن او است و حاکمی که مسن و پیر باشد به حکومت سزاوارتر است، چنان که برخی می‌نویسند:

«یک اشکالی که بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام داشتند جوانی او بود. می‌گفتند: علی جوان است. ابو عبیده جراح در مسجد که علی را برای بیعت برده بودند به او گفت:

یا بن عمّ، إنّك حديث السنّ و هؤلاء مشيخة قومك، ليس لك مثل تجربتهم و معرفتهم بالأمور، ولا أرى أبابكر إلا أقوى على هذا الأمر منك و أشدّ احتمالاً و اضطلاعاً به، فسلم لأبي بكر هذا الأمر! فإتاك إن تعش و يطل بك بقاء فأنت لهذا الأمر خليق و به حقيق في فضلك و دينك و علمك و فهمك و سابقتك و نسبك و صهرك! «ای پسر عمو! تو جوانی و سنت کم است، و این جماعت، شیوخ قوم تو هستند! تو همانند آنها تجربه و معرفت به امور را نداری، و من به یقین می‌دانم که ابوبکر از تو بر این امر قدرتش افزونتر است! و صبر و طاقتش در نهوض و قوت در حمل این بار بیشتر است! تو این خلافت و امامت را به ابوبکر بسپار! پس اگر زنده ماندی و عمرت طولانی شد در آن صورت تو برای حکومت سزاواری، و برای حمل این بار، استوار و متین و نیرومند و قمین! به جهت فضل تو و دین تو و علم تو و فهم تو و سابقه تو و نسب تو و دامادی تو.»^۱

در اینجا می‌بینیم که با این عبارات حساب شده، چگونه ابو عبیده جراح که سؤمین نفری است که با ابوبکر بیعت کرده است و از کارگردانان سقیفه بوده و لحظه‌ای از طرفداری شیخین دریغ نمی‌کرده است، علی بن ابیطالب را با وجود

فضل و دین و علم و فهم و سابقه و نسب و دامادی که بر شیخین برتری داشته است به گناه جوان بودن، از اقدام به امارت و در دست گرفتن امور مسلمین برحذر می‌دارد و می‌گوید: اندوهگین مباش که در زمان پیری اگر زنده باشی به خلافت خواهی رسید!^۱

بر همین اساس ذهبی عالم نامی اهل سنت یکی از امتیازاتی که برای ابوبکر ذکر می‌کند که او را مستحق حکومت می‌کرد، مسن بودن و پیر بودن ابوبکر بیان می‌کند:^۲

همینطور قرآن تصریح می‌کند که ابراهیم علیه السلام در پیری صاحب فرزند شد و به مقام امامت و رهبری جامعه رسید: (هود ۷۲ - بقره ۱۲۴)

یعقوبی مورخ بزرگ اهل سنت می‌نویسد که سن ابراهیم علیه السلام در وقتی که عهده دار امامت و رهبری جامعه بود و از دنیا رفت، صد و نود و پنج سال بوده است: «توفي إبراهيم، و كانت وفاته يوم الثلاثاء لعشر خلون من آب، و كانت حياته مائة وخمسا وتسعين سنة.»^۳

همینطور در روایات صحیح اهل سنت آمده است که افراد مسن و پیرتر باید عهده دار مقام امامت جمعه و جماعت شوند: «فَلْيُؤْتَهُمْ أَكْبَرَهُمْ سِنًا - لِيُؤْمَكُمَا أَكْبَرُكُمَا.»^۴

خود جناب عبدالحمید هم که به عنوان سرپرست و رهبر دینی اهل سنت بلوچستان معرفی می‌شود از افراد مسن با ۷۶ سال سن می‌باشد!!!!

۱. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۰۵

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۵۸۴ (به نقل از کتاب سوالات ما، حسین تهرانی ص ۱۹ و ۴۲)

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۶۵-۴۶۶ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۱۸ - سنن ابی داود، ج ۱،

ص ۲۸۰ - مسند احمد، ج ۲۸، ص ۳۲۰

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۵۵

در قرآن نیز شرط عدم پیری برای حاکم جامعه بیان نشده است، آنچه ملاک است آن است که حاکم قدرت انجام دادن وظائفش را داشته باشد اگر چه سنش هم بالا رفته باشد، در صورتی که قدرت جسمانی لازم برای انجام وظائف را داشته باشد، باز هم حاکم مستحق حکومت است.

شروطی که در قرآن برای حاکم اسلامی بیان شده است، عبارتند از:

اجتناب از استبداد - اجتناب از ظلم - احسان - اقامه نماز - امانتداری - ایمان - پرداخت زکات - تقوا - توانایی جسمی - توانایی علمی - عبودیت - عدالت - عمل صالح - قاطعیت - مشورت (آل عمران ۱۵۹ - یوسف ۷۸-۷۹-۵۶ - مائده ۵۵ - نساء ۵۸ - یوسف ۵۴-۵۵ - نساء ۱۴۱ - اعراف ۱۲۸ - بقره ۲۴۶-۲۴۷ - انبیاء ۱۰۵ - ص ۲۶ - نور ۵۵ - آل عمران ۱۵۹)^۱

۱۴. توضیحاتی پیرامون مقدار عمر نوح علیه السلام و عمر قوم او!!!!

پرسش چهاردهم:

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال حدوداً پیامبری کرد. پس عمر شریفش مثلاً هزار سال بوده است اما پسرش و همسرش هم آیا این قدر عمر کردند؟ آیا دلیلی داریم که پسرش مثلاً در سن نهصد سالگی او به دنیا آمده؟ و اگر بله آیا همسرش هم در پیری زایمان کرده؟ گویا در طول نبوت طولانی او دوازده نفر به او ایمان آوردند آیا آنها هم عمر طولانی داشتند یا اواخر کار به او ایمان آوردند؟

پاسخ:

قرآن تصریح می کند که نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود، چنان که می فرماید:

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال، الا پنجاه سال،

۱. فرهنگ قرآن، ج ۱۲، ص ۹۲ (شرایط حاکمان)

درنگ کرد اما سرانجام طوفان آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند.» ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ (عنکبوت ۱۴)

مفسرین می‌گویند که مدت مزبور تنها اشاره به مدت دعوت نوح علیه السلام قبل از طوفان است و الا عمر نوح بیشتر از نهصد و پنجاه سال بوده است، چنان که در تفسیر المیزان می‌خوانیم:

«از ظاهر آیه برمی‌آید که این مدت یعنی هزار الا پنجاه (یا نهصد و پنجاه سال) مدت دعوت نوح علیه السلام بوده، یعنی فاصله بین بعثت او، و وقوع طوفان، که قهرا چند سال هم قبل از بعثت و بعد از طوفان زندگی کرده، بنا بر این فرموده قرآن با گفته تورات در این باره مغایر است، چون تورات گفته که نهصد و پنجاه سال مدت عمر او بوده است»^۱

در روایات ما عمر نوح علیه السلام تقریباً دو هزار و پانصد سال بیان شده است، چنان که در نقلی امام صادق علیه السلام فرمود:

«نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگانی کرد بدین شرح ۱- پیش از بعثت ۸۵۰ سال ۲- پس از بعثت میان قوم خود ۹۵۰ سال ۳- پس از نزول از کشتی که آب طوفان فرو کشید و شهرسازی کرد و اولاد خود را در شهرها جا داد ۷۰۰ سال «عاش نوح علیه السلام أَلْفِي سَنَةٍ وَ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ سَنَةً قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ وَ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا وَ هُوَ فِي قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ وَ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ بَعْدَ مَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَصَبَ الْمَاءَ»^۲

در مورد عمر قوم نوح علیه السلام که شامل زن و فرزند نوح علیه السلام هم می‌شود، در روایاتی آمده است که عمرشان سیصد سال بوده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۰

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۳

«عمر قوم نوح سیصد سال، سیصد سال بود.» «كَانَتْ أَعْمَارُ قَوْمِ نُوحٍ ﷺ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ»^۱

یا در نقل دیگری، عمر سیصد ساله قوم نوح چنین ترسیم شده است که نقل می‌کنند:

«سه قرن بر قوم او می‌گذشت و هرکدام از آن‌ها فرزند کوچکش رامی آورد و بر سر نوح ﷺ می‌ایستادند و می‌گفتند: ای فرزندم اگر بعد از من ماندی از این دیوانه اطاعت مکن.» «مَضَى ثَلَاثَةُ قُرُونٍ مِنْ قَوْمِهِ...»^۲

بنابراین عمر انسانها در زمان نوح ﷺ تا سیصد سال بوده است و با این وجود نیز عمر نوح ﷺ در میان آنها عمر بیشتر و خارق العاده و معجزه گونه‌ای داشته است، چنان که در تفسیر نمونه در این رابطه می‌خوانیم:

«البته این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچگاه طبیعی به نظر نمی‌رسد، ممکن است میزان عمر در آن ایام با امروز تفاوت داشته، اصولاً قوم نوح چنان که از بعضی مدارک به دست می‌آید عمر طولانی داشتند و در این میان خود نوح نیز فوق العاده بوده است، ضمناً این نشان می‌دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می‌دهد.»^۳

بنابراین عمر همسر و فرزند نوح ﷺ هم در هنگام طوفان و غرق شدن در همین محدوده سیصد سال و کمتر بوده است.

در مورد ایمان آورندگان به نوح ﷺ هم قرآن می‌گوید که تعداد آن کم و قلیل بوده است: ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ «جز عده کمی به او ایمان نیاوردند» (هود ۴۰) این تعداد کم مومن در روایات هشتاد تن معرفی شده‌اند: «عن أبي جعفر ﷺ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۳ - اثباه الوصیه ص ۳۳

۲. قصص الانبیاء راوندی ص ۸۴ - بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۷

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۳۰

في قول الله: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» قال: كانوا ثمانية^۱

و با توجه به آنکه در روایات افراد نجات یافته و سوار کشتی شده از قوم نوح هشتاد تن معرفی شده است، استفاده می شود که این هشتاد تن از افرادی بوده اند که در آخر امر به نوح عليه السلام ایمان آورده بودند و نسلهای قبلی بی ایمان مرده بودند: «فَنَزَلَ نُوحٌ بِالْمَوْصِلِ مِنَ السَّفِينَةِ مَعَ الثَّمَانِينَ وَبَنَوْا مَدِينَةَ الثَّمَانِينَ»^۲

۱۵. مرگ اکثر شیعیان به علت اسهال!!!!

پرسش پانزدهم:

اسهال، علت مرگ بیشتر شیعیان!!!

«امام رضا طبق روایت معتبر در کافی کلینی گفته اند: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَكْثَرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَوَالِينَا بِالْبَطْنِ الدَّرِيْعِ.» «بیشتر دوستان ما به سبب اسهالی شدید می میرند.» (الکافی، ج ۳، ص ۱۱۲) پس اگر کسی را دیدید که بر اثر اسهال شدید مرده است، بدانید که شیعه اهل بیت بوده!!!

پاسخ:

۱. این روایت از نظر سندی ضعیف است. راوی روایت علی بن حدید است که علامه حلی از شیخ طوسی ضعیف بودن و عدم اعتماد به روایت او را نقل می کند و این که او فطحی مذهب بوده است: «ضعفه شيخنا في كتاب الاستبصار و التهذيب لا يعول على ما ينفرده بنقله و قال الكشي قال نصر بن الصباح إنه فطحى من أهل الكوفة»^۳

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۴۸

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲۸

۳. رجال العلامة الحلی، ص ۲۳۴

بر همین اساس علامه مجلسی تصریح می‌کند که این روایت ضعیف است:
«الحديث السادس: ضعيف»^۱

۲. طبق بیان شیخ صدوق، یک وجه صدور روایات طبی از ائمه علیهم‌السلام آن است که موافق با آب و هوا و وضعیت مکه و مدینه صادر شده است و در مورد سایر مناطق مصداق ندارد: «اعتقادنا في الأخبار الواردة في الطب أنها على وجوه: منها: ما قيل على هواء مكة و المدينة، فلا يجوز استعماله في سائر الأهوية»^۲

بر این اساس روایت مورد اشکال وهابی نیز در صورت پذیرش، می‌تواند ناظر به آب و هوای مکه و مدینه باشد که در آن دوره از زمان امام رضا علیه‌السلام، اکثر شیعیان مناطق مکه و مدینه با درد شکم و اسهال شدید از دنیا می‌رفتند، لذا در برخی از روایات طبی، ائمه علیهم‌السلام توصیه‌های درمانی برای شکم درد و اسهال داشتند تا این مشکل از شیعیان برطرف شود، مثلاً توصیه می‌کردند به مصرف عسل و شونیز و آرد برنج و آرد گاورس و شیر شتر:^۳

۳. وهابیون در کتابهای خوشان نقل می‌کنند که هرکس از اسهال بمیرد، شهید مرده است، بنابراین بهتر است که این جماعت قبل از اشکال کردن به روایت شیعه، در مورد روایات خودشان پاسخ دهند: «الشَّهَدَاءُ حَمْسَةُ الْمُطْعُونِ، وَ الْمُبْطُونِ، وَ الْعَرِيقُ، وَ صَاحِبُ الْهَدْمِ، وَ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۴

۱۶. توضیحاتی در مورد لقب خال المومنین (دایی مومنین) برای معاویه!!!!
پرسش شانزدهم:

۱. مراه العقول، ج ۱۳، ص ۲۶۰

۲. اعتقادات الامامیه ص ۱۱۵

۳. دانش نامه احادیث پزشکی، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۵-۴۳۷-۴۳۹

۴. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۸ طبع مصر

از امام احمد بن حنبل پرسیدند: آیا برای حضرت معاویه، لفظ **خال المؤمنین** را به کار ببریم؟ فرمود: بله. زیرا حضرت معاویه، برادر **أم حبیبه** است!!!! (السنة، خلال، ص ۶۵۵)

پاسخ:

در رابطه با لقب «خال المؤمنین» که اهل سنت در مورد معاویه استفاده می کنند، مرحوم سلطان الواعظین نکات جالبی ارائه می کند و می گوید:

«معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می خوانند که برادر ام حبیبه همسر رسول الله می باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول الله عایشه می باشد که (طبق مبنای اهل سنت) هم مقام بالاتری از ام حبیبه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبه - ابو سفیان - با فضیلت تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است.

از آنجایی که مسلمین - مخصوصاً اهل سنت - محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه های سیاسی دارد. این انگیزه ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است.

همین انگیزه های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه ای می دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین علیهما السلام را که ریحانه های پیامبر و دو سید اهل بهشت می باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیر المؤمنین علیه السلام، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می باشد خال المؤمنین نمی خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می نمایند. بدتر این که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه

و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده‌ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می‌خوانند این سؤال پرسیده می‌شود که آیا خال المؤمنین - معاویه - می‌تواند خال المؤمنین دیگری - محمد بن ابوبکر - را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.^۱

چنان که مرحوم سلطان الواعظین اشاره کرد، اهل سنت هیچ مستندی از پیامبر اسلام یا حتی اصحاب پیامبر ندارند که از معاویه با لقب «خال المومنین» یاد کرده باشند، و تنها انگیزه اهل سنت، انگیزه سیاسی و مخالفت با امیر مومنان علیه السلام و شیعیان است، زیرا شیعه معاویه را فاسق و منافق می‌داند، لذا اهل سنت لقب «خال المومنین» را به معاویه دادند تا از این طریق از معاویه دفاع کنند، چنان که ابن تیمیه به این نکته تصریح می‌کند:

«صار أقوام يجعلونه كافرًا أو فاسقًا، ويستحلّون لعنه ونحو ذلك، فاحتاج أهل العلم أن يذكروا ما له من الاتصال برسول الله صلى الله عليه وآله، ليُرعى بذلك حق المتّصلين»^۲

چنان که گذشت، اهل سنت از محمد بن ابی بکر با لقب «خال المومنین» یاد نمی‌کنند، با این که او برادر عایشه بوده است و سزاوارتر است که ملقب به این لقب باشد.

به تصریح مورخین اهل سنت، سپاه معاویه، محمد بن ابی بکر را کشت و جسدش را در شکم الاغ مرده‌ای گزارده و آتش زدند.

طبق تصریح مورخین اهل سنت، عایشه پس از شنیدن خبر شهادت برادرش محمد بن ابی بکر بسیار ناراحت شد و در پی نمازش، معاویه و عمرو عاص را

۱. پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور ص ۱۶۵

۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷۲

نفرین می‌کرد:

«فَعَصِبَ مُعَاوِيَةَ فَقَدَمَهُ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ أَلْفَاهُ فِي جَيْفَةِ حِمَارٍ، ثُمَّ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ جَزَعَتْ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا، وَقَتَّتْ عَلَيْهِ فِي دَبْرِ الصَّلَاةِ تَدْعُو عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو»^۱

۱۷. معراج پیامبر اسلام از خانه ام هانی!!!!

پرسش هفدهم:

محمد از منزل خانمی به نام ام هانی شروع به سفر فضایی خود کرده است حال این پرسش پیش می‌آید که ام هانی کیست و چه نقشی در معراج محمد داشته است؟ ام هانی دختر ابوطالب و فاطمه بنت اسد بن هاشم. محمد قبل از ازدواج با خدیجه ام هانی را از ابوطالب خواستگاری کرده ولی به علت فقر مالی محمد ابوطالب با این وصلت مخالفت می‌کند.

و این داستان زمانی جالبتر می‌شود که رسول الله در منزل عشق سابقش که در آن زمان گیر می‌افتد و به دروغ مدعی می‌شود که به معراج رفته است!!!! در اینجا باید از مسلمانان سوال کرد که چرا سکوی پرتاب ایشان به فضا در خانه ام هانی بوده است؟ مثلاً چرا از منزل خودش و در کنار خدیجه نمی‌توانسته به آسمان ها برود؟!!!!

پاسخ:

قرآن با صراحت تصریح می‌کند که پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام به معراج رفتند نه از خانه افراد و بستگانشان، چنان که می‌فرماید:

«پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان

۱. تاریخ الطبري، ج ۵، ص ۱۰۳، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۴۱۲ و ۴۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۳،

دهیم» ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى- الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ (اسراء ۱)

مفسرین می نویسند:

«آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مساله معراج به آسمانها بوده و بعدا دلائل آن ذکر خواهد شد) «مسجد الحرام» در مکه و انتهای آن «مسجد الاقصی» در «قدس» بوده است. البته در اینکه پیغمبر ﷺ از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، در میان مفسران گفتگو است، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدء سیر او مسجد الحرام بوده است.^۱

«شروع معراج پیامبر ﷺ از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم، بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.»^۲

در روایات متعدد شیعه نیز تصریح شده است که شروع معراج پیامبر گرامی اسلام از مسجد الحرام بوده است و پیامبر در حجر اسماعیل خواب بودند که توسط جبرئیل بیدار شده و بر براق سوار شده و سیر آسمانی خود را آغاز کردند:

«بینما أنا فی الحجر أتانی جبرئیل فنهرنی برجلی فاستیقظت فأخذ بضبعی فوضعی فی شیء کوکر الطیر فلما أطرقت بیصری طرفة فرجعت إلی و أنا فی مکانی فقال أ تدری أین أنت فقلت لا یا جبرئیل فقال هذا بیت المقدس بیت الله الأقصی» - «أُعْطِي مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا إِنَّهُ سُرِّي بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عُرِجَ بِهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي أَقَلِّ مِنْ ثُلُثِ لَيْلَةٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ» - «كُنْتُ نَائِمًا فِي الْحِجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۴

فَحَرَّكِنِي تَحْرِيكًا لَطِيفًا... جَنَّا حَانَ مِنْ جَوْهَرٍ يُدْعَى الْبُرَاقُ^۱

در مورد ام هانی هم گفتنی است که نقل کرده‌اند که او در فتح مکه مسلمان شده است: «کان اسلام ام هانی يوم الفتح»^۲

در هنگامی که ام هانی مسلمان می‌شود، همسرش هیبره مخزومی بر کفر خود باقی می‌ماند، لذا این دو از هم جدا می‌شوند.

پس از این جریان پیامبر گرامی اسلام برای تقویت روحیه ام هانی که تازه مسلمان شده و به خاطر اسلام از همسر سابقش جدا شده بود و نیز به جهت تحت پوشش قرار دادن و سرپرستی ام هانی، اقدام به خواستگاری از او می‌کند که ام هانی عذر می‌آورد که من فرزندان یتیمی را تحت پوشش دارم و می‌ترسم نتوانم حق همسری پیامبر اسلام را ادا کنم، به این دلیل درخواست ازدواج پیامبر را اجابت نمی‌کند:

«حَظَبَ النَّبِيِّ ﷺ - أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُصَابَةٌ فِي حَجْرِي أَيْتَامٌ وَلَا يَصْلُحُ لَكَ إِلَّا امْرَأَةٌ فَارِغَةٌ»^۳

بنابراین:

اولاً: معراج پیامبر اسلام از خانه ام هانی نبوده است بلکه از حجر اسماعیل بوده است.

ثانیا: طبق روایت شیخ کلینی، قضیه خواستگاری پیامبر اسلام از ام هانی سالها پس از معراج اتفاق افتاده است، آن هم به دلیل دلجویی و تحت پوشش

۱. سعد السعود ص ۱۰۰ - تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۵۶ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۸ -

الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۰ - اثباه الهداه، ج ۱، ص ۳۶۱ - یقین باختصاص مولانا علی رحمته بامره

المومنین ص ۲۸۸ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۰

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۰

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۷

قرار دادن ام هانی که تازه مسلمان شده بود.

۱۸. آیا روز نهم ربیع کشته شدن عمر بن خطاب است؟

پرسش هجدهم:

بیشتر تاریخ نگاران گفته اند که عمر بن خطاب در روز بیست و ششم ذی الحجه کشته شد! آیا این سخن واقعیت دارد؟

پاسخ:

مستند این که خلیفه دوم در روز نهم ربیع کشته شده است روایتی است که در کتب مختلف آمده است و علامه مجلسی آن را در بحار الانوار به نقل از احمد بن اسحاق قمی از نزدیکان امام عسکری نقل می کند:

«راوی می گوید در مورد عمر بن خطاب اختلاف ما بالا گرفت، تصمیم گرفتیم به نزد احمد بن اسحاق قمی از یاران امام عسکری برویم و از او مساله را جویا شویم، کسی را به منزلش فرستادیم تا از او برایمان خبر بیاورد، واسطه ما گفت احمد بن اسحاق مشغول عید خودش است زیرا امروز (نهم ربیع) برای او روز عید است، ما گفتیم سبحان الله، اعیاد شیعه عید قربان و فطر و غدیر و جمعه است. واسطه گفت احمد بن اسحاق از امام عسکری روایت می کند که امروز، روز عید است و بلکه افضل اعیاد در نزد اهل بیت و دوستان آنها است، گفتیم زمینه حضور ما را به نزد احمد بن اسحاق فراهم کن.

آنها وارد بر احمد بن اسحاق شدند، احمد بن اسحاق گفت من به خاطر عید امروز غسل می کنم. سوال کردند که آیا امروز روز عید است؟ گفت بله، امروز که روز نهم ربیع الاول است، روز عید است.

احمد بن اسحاق به آنها گفت روزی خدمت امام یازدهم علیه السلام مشرف شدم دیدم حضرتش مجلس را آراسته، خدمتگزارش جامه های فاخری بر تن کرده اند، و

مجمره‌ای در مقابل حضرت است که ایشان با دست مبارکشان در آن عود می‌ریزند. عرض کردم: یابن رسول الله! آیا در این روز شادی و فرح تازه‌ای بر آل محمد روی داده است؟

حضرت فرمودند: چه روزی حرمتش از این روز بالاتر می‌باشد؟ به درستی که پدرم فرمودند حذیفه بر پیغمبر وارد شد، روز نهم ربیع الاول بود، پیغمبر همراه با علی بن ابیطالب علیه السلام و حسنین مشغول تناول طعام بودند، حضرت به روی آنان تبسم می‌کرد و به حسنین می‌فرمود بخورید که گوارایتان باشد، در این روز خداوند دشمن شما و دشمن جد شما را هلاک می‌کند، و در این روز دعای مادر شما بر علیه آن دشمن مستجاب می‌شود، در این روز اعمال شیعیانتان مقبول می‌شود، و درستی کلام خدا آشکار می‌شود آنجا که می‌فرماید: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا﴾ (سوره نحل، آیه ۵۲). یعنی: این خانه‌های آنهاست که به سبب ظلمشان خالی گشته است، در این روز است که شوکت مبغض جد شما شکسته می‌شود، در این روز فرعون اهل بیتم و ستم کننده برایشان و غاصب حقوقشان هلاک می‌گردد و نفرین دخترم مستجاب می‌گردد.

حذیفه سوال کرد چه کسی حرمت اهل بیت شما را هتک می‌کند؟ پیامبر گرامی پاسخ داد کسی که جبتی از منافقین است، که مردم را به خود می‌خواند، مردم را از راه خدا باز می‌دارد، سنتم را تغییر می‌دهد، فرزندانم را از ارثش منع می‌کند، خودش را به عنوان امام قرار می‌دهد... حق دخترم را غصب می‌کند، دخترم آرزوی مرگ او را می‌کند و خداوند دعایش را در مثل چنین روزی مستجاب می‌کند... خداوند به من گفته است که روز کشته شدن او را عید برای تو و برای اهل بیتت و مومنین و شیعیان قرار داده‌ام و تا سه روز قلم را از بندگان بر می‌دارم و چیزی از خطاهایشان را نمی‌نویسم،... به کسی که این روز را عید بگیرد ثوابی دهم مانند ثواب کسانی که به دور عرش احاطه دارند، و بر اموالش بیفزایم

هر گاه بر خود و عیالش وسعت دهد، و هر ساله در این روز صد هزار هزار شخص از شیعیان شما را از آتش جهنم آزاد کنم، اعمال آنها را قبول کرده و گناهانشان را پیامرزم.

حذیفه می گوید پیامبر وفات کرد و من بعد از وفات پیامبر شاهد بودم که کفر و ارتداد بازگشت کرد، بیت وحی آتش گرفته شد، سنت تغییر کرد، شهادت علی رد شد، فاطمه تکذیب شد، فدک غصب شد، دختر پیامبر را خشمگین کردند و راضی نکردند، پس از آن دعای مولایم فاطمه بر آن منافق مستجاب شد، و قتلش به دست قاتلش جاری شد، هنگامی که برای تبریک خدمت حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام مشرف شدم، حضرت فرمودند: آیا به یاد داری آن روزی که با حسنین خدمت پیامبر بودیم، آن حضرت فضل این روز را برایت بیان فرمودند، امروز آن روزی است که خداوند چشم پیامبرش را به آن روشن داشته است، من برای این روز ۷۲ اسم می دانم، حذیفه گفت دوست دارم اسامی آن را بدانم، آن روز، روز نهم ربیع الاول بود.

سپس حضرت علی علیه السلام به شمردن یکایک آنها پرداخت و فرمود:

«حذیفه، این روز استراحت است و روز رها شدن از غم و اندوه، و روز غدیر دوم، و روز سوزانده شدن گناهان، و روز حبوه، و روز رفع قلم و روز هدایت و روز عقیقه و روز برکت و روز انتقام و عید بزرگ خدا، و روزی است که دعا در آن مستجاب است و روز نگه داشتن بزرگ و روز تولیه، و روز شرط و روز در آوردن لباس مشکی و روز پشیمانی ظالمان و روز شکسته شدن دشمنان شیعه و روز از بین رفتن مشکلات و روز پیروزی و روز نمایش و روز قدرت و روز ورقه ورقه شدن و روز شادمانی شیعه و روز ترویه، و روز انابه، و روز زکات بزرگ و روز فطر دوم، و روز سبیل الله تعالی و روز تجرع بالرقیق، و روز رضایت و عید اهل بیت و روزی که بنی اسرائیل پیروز شدند و روزی است که خدای متعال اعمال شیعه را پذیرفت و

روز دادن صدقه و روز زیاده خواستن (از خدای متعال) و روز قتل منافق و روز وقت معلوم و روز «شادی اهل بیت» و روز مشهد و روزی که ظالم دستش را می‌گزد و روزی است که گمراهی ویران شد و روز رسیدن و روز شهادت و روز گذشتن از مومنین و روز مستطاب و روز (به درک) رفتن سلطان منافق و روز پس دادن و روزی که مومنان در آن استراحت می‌کنند و روز مباحله و روز مفاخره و روز قبولی اعمال و عید نحیل و روز نحیله و روز شکر و روز نصرت مظلوم و روز زیارت و روز دوست داشت و مودت ورزیدن و روز رسیدن و روز برکت و روز کشف شدن بدعت و روز زهد از گناهان و روز ندا دهنده و روز موعظه و روز عبادت و روز اسلام است.

حذیفه می‌گوید پس از خدمت امیرالمومنین علیه السلام برخاستم و با خودم می‌گفتم اگر هیچ کاری خوبی هم بلد نباشم و ثوابی نخواهم مگر دوست داشتن این روز (نهم ربیع الاول) برایم کافی است.^۱

شیخ عباس قمی می‌نویسد:

«روز نهم ربیع الاول، روزی عظیم الشان و روز سرور شیعه و عید بزرگ آنها است، حضرت رسول این روز را عید قرار داده و امر کرده که مردم نیز آن روز را عید قرار دهند، هر که در این روز چیزی انفاق کند، گناهانش آمرزیده است، مستحب است در این روز اطعام برادران مومن و خشنود کردن آنها و توسعه دادن در نفقه و پوشیدن جامه نو و شکر و عبادت خدا، و این روز، روز برطرف شدن غم هاست»^۲

صاحب جواهر می‌نویسد:

«و اما غسل برای روز نهم از ماه ربیع الاول، پس به تحقیق حکایت شده که

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۰

۲. وقائع الایام ص ۳۱۵

احمد بن اسحاق قمی در این روز به عنوان عید غسل کرده است. به خاطر روایتی که از اتفاق واقعه عظیمی در این روز خبر می‌دهد، که سرور مومنین و غضب منافقین را به دنبال دارد... و به تحقیق به روایت مفصلی از پیامبر اکرم ﷺ در فضل و برکت این روز و اینکه روز شادی و سرور برای ایشان می‌باشد برخورد کردم که ذهن انسان در فهم آن محیر و سرگردان می‌شود. و در آن روایت به وقوع آن امر (کشته شدن عمر بن خطاب) در این روز تصریح شده است. پس چه بسا که ما به علت مستحب بودن غسل در مثل چنین ایامی قائل به استحباب غسل در این روز شویم. و مخصوصاً که این روز برای ما و پیشوایان ما ﷺ روز عید و سرور می‌باشد.»^۱

علامه مجلسی می‌نویسد؛

«بین علمای شیعه و سنی در مورد روز کشته شدن عمر اختلاف است، مشهور آن است که قتلش در روز بیست و ششم ذی الحجه بوده است و برخی گفته‌اند روز بیست و هفتم، و مستند این دو قول نقل مورخان است، اما از کتب معتبره چنان که تا کنون نیز نزد شیعیان مشهور است، بر می‌آید که کشته شدن او در روز نهم ربیع الاول بوده است، و این مطلب مشهور بوده است در بین جمعی از محدثین متقدم شیعه، سید بن طاووس در کتاب اقبالش آورده است که شیخ صدوق روایتی از امام صادق نقل کرده است که روز قتل عمر، روز نهم ربیع بوده است و از این نکته به دست می‌آید که شیخ صدوق معتقد به این مطلب بوده است، روایت معتبری نیز از احمد بن اسحاق نقل شده است که این مطلب را اثبات می‌کند...

اتفاق مورخان اهل سنت در این که روز کشته شدن عمر، بیست و ششم ذی الحجه بوده است نمی‌تواند با این احادیث معتبره معارضه داشته باشد، زیرا

مورخان آنها در مورد روز شهادت پیامبر اسلام و علی علیه السلام نیز با ما اختلاف دارند... شاید آنها روز کشته شدن عمر را پنهان کرده‌اند تا شماتت شیعه را از خود دفع کنند.^۱

و در بحار الانوار می‌نویسد؛

«این که ابن ادریس و برخی دیگر از علما، کشته شدن عمر در روز نهم ربیع را بعید می‌شمارند، موجه نمی‌باشد، زیرا اعتبار روایاتی که می‌گویند او در روز نهم ربیع کشته شده است، در کنار شهرتی که این مطلب در نزد شیعیان داشته است، از اعتبار سخنان مورخان عامه کمتر نیست، و محتمل است که مورخان عامه روز قتل عمر را به صورت صحیح بیان نکرده باشند تا نکنند شیعه آن روز را، روز عید و سرور بگیرد»^۲

می‌بینیم حدیث شناسان بزرگ شیعه و فقهای نامی آنان، روایتی که می‌گویند عمر در روز نهم ربیع کشته شده است را معتبر می‌دانند، بنابراین سخن به ضعیف بودن روایت مذکور از هرکسی که باشد پذیرفتنی نیست، و اگر مورخان اهل سنت و برخی از علمای شیعه به تقلید از آنها، روز قتل عمر را بیست و ششم ذی الحجه نوشتند، این مطلب با روایات معتبر نزد ما تعارضی ندارد، زیرا این اختلافات بین شیعه و سنی همواره بوده است چنان که در روز ولادت پیامبر گرامی اختلاف است و تمام اهل سنت و حتی شیخ کلینی از علمای شیعه معتقد است که روز دوازدهم ربیع بوده است، اما روایات شیعه تصریح دارد که روز هفدهم ربیع بوده است و... بنابراین اختلاف مورخان اهل سنت در این مساله با روایات معتبر شیعه، اشکالی را ایجاد نمی‌کند.

علاوه بر اسناد و مدارکی که در این رابطه ارائه دادیم و روایتی که از امام

۱. زاد المعاد ص ۲۵۷

۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۳۲

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۷۱

هادی علیه السلام در این باره نقل کردیم که ایشان دستور به عید گرفتن و غسل روز نهم ربیع دادند و بزرگان شیعه نیز مطابق روایت مذکور فتوا دادند و روایت را پذیرفته‌اند؛ گروه کثیری از علماء و بزرگان دیگر شیعه نیز روایت مذکور را قبول کرده‌اند و فتوا به استحباب غسل روز نهم ربیع الاول، یعنی روز کشته شدن عمر بن خطاب داده‌اند؛

۱. مرحوم صاحب عروه، فتوا به استحباب غسل روز نهم ربیع می‌دهد، و علمایی که بر عروه تعلیقه زده‌اند، با این فتوای صاحب عروه مخالفت نکرده‌اند و آن را قبول کرده‌اند؛^۱
علمای مذکور از قرار ذیلند؛

امام خمینی - خویی - گلپایگانی - مکارم شیرازی - (همان منبع) - منتظری (العروه مع التعليقات المنتظری، ج ۱، ص ۳۵۸) - فیاض (تعالیق مبسوطه علی العروه الوثقی، فیاض، ج ۲، ص ۲۹۶ - سید محسن حکیم (مستمسک العروه، سید محسن الحکیم، ج ۴، ص ۲۸۱) - شیخ محمد تقی آملی (مصباح الهدی فی شرح عروه الوثقی، ج ۷، ص ۹۴) - فاضل لنکرانی (العروه مع التعليقات الفاضل اللنکرانی، ج ۱، ص ۳۲۱) - سید محمد صادق روحانی (العروه الوثقی، ج ۱، ص ۲۷۰) - میرزا جواد تبریزی، در تنقیح مبانی العروه، کتاب الطهاره، ج ۷، ص ۴۵۴ - سید سیستانی در تعلیقه علی العروه الوثقی، ج ۱، ص ۳۶۶ و...

۲. سید سبزواری در مهذب الاحکام، ج ۴، ص ۲۹۳ به استحباب غسل روز نهم ربیع فتوا می‌دهد - سید محمد صدر در ماوراء الفقه، ج ۱، ص ۱۵۴ به استحباب غسل روز نهم ربیع، فتوا می‌دهد - و همین فتوا را سایرین هم داده‌اند، کسانی چون سید گلپایگانی در هدایه العباد، ج ۱، ص ۹۴ - محمد تقی بهجت در وسیله النجاه، ج ۱، ص ۶۷ - صافی گلپایگانی در هدایه العباد، ج ۱، ص ۷۹

۱. العروه مع التعليقات، ج ۱، ص ۳۷۱

۳. سید سیستانی، در فتوایی اجازه دست زدن در مجالسی که نهم ربیع برای اهل بیت علیهم السلام برگزار می شوند را دادند؛^۱
۴. دسته ای دیگر از علماء، روز قتل عمر بن خطاب را نهم ربیع دانسته و به روایتی که به آن اشاره کردیم، در این مساله استدلال می کنند؛^۲
۵. مورخ بزرگ، معاصر، علامه سید جعفر عاملی نیز قائل است که روز قتل عمر، در ربیع الاول واقع شده است، نه ذی الحجه؛^۳
- ایشان به زیبایی، این مساله را از نقلهای اهل سنت اثبات می کنند و سایر نقلهای جعلی اهل سنت که مدعی اند، عمر در ماه ذی الحجه از دنیا رفته است را به چالش می کشد به این بیان؛
- مطابق آنچه علمای اهل سنت نقل می کنند، عمر بن خطاب در هشت روزی که از ماه جمادی الاخر، باقی مانده بود، در سال ۱۳ هجری، خلافت را به دست گرفت؛^۴

۱. استفتاءات، سیستانی، ص ۵۸۵ «هل يجوز... التصفيق في مجالس اهل البيت مثل يوم التاسع من ربيع... الجواب: يجوز التصفيق»

۲. العقد النضيد، محمد بن الحسن القمي، ص ۶۱ - منهاج البراعه، حبيب الله خوئی، ج ۳، ص ۷۷ - الشعائر الدينيه، شيخ محمد سند، ص ۱۳۴ - الذريعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۵، ص ۳۰۳ - مستدرک سفینه البحار، شيخ علی نمازی، ج ۵، ص ۲۷۹ - ميرزای نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۲۲ - سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۹۷ - عبد الجليل قزوینی در النقص، ص ۳۵۳ - علامه عاملی بیاضی در الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۹ - شيخ حسين آل عصفور در سداد العباد، ص ۳۷۵ و...

۳. الصحيح من سيره الامام علی عليه السلام ج ۱۴، ص ۱۷۷

۴. المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۲۳۸ و ۶۳ و تاريخ الخلفاء (ط دار الجليل بيروت) ص ۱۵۳ عن الحاکم، والطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۳، ص ۴۹ و ۲۷۴ و التعديل والتجريح للبايجي، ج ۳، ص ۱۰۵۴ و البدايه والنهايه، ج ۵، ص ۳۴۵ و، ج ۷، ص ۲۲ و إمتاع الأسماع، ج ۶، ص ۳۱۵

یعقوبی و دیگران تصریح می‌کنند که مدت خلافت عمر، ده سال و هشت ماه بوده است؛^۱

این سخن گواه بر آن است که عمر بعد از گذشتن دو ماه از ماه ذی الحجه مرده است، یعنی در ماه ربیع الاول.

همینطور، علامه سید جعفر، با مقایسه مدت خلافت ابوبکر و خلافت عمر، بر اساس منابع اهل سنت، ثابت می‌کند که مرگ عمر در ماه ذی الحجه نبوده است بلکه در ماه ربیع الاول بوده است که جهت دیدن تفصیل بحث ایشان رجوع کنید؛^۲

۶. دیدیم که روایت شیعه و اقوال علمای شیعه، گواه بر قتل عمر بن خطاب در روز نهم ربیع الاول است، در مقابل این قول، سخن علمای اهل سنت است که می‌گویند، عمر در ماه ذی الحجه مرده است، برخی از علمای شیعه نیز مطابق قول اهل سنت، سخن گفته‌اند، ما ماموریم در هنگام تعارض اقوال، قولی را که در مخالفت با اهل سنت است، یعنی نهم ربیع را اخذ کنیم، چنان که در نقلی آمده است که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با

و السیرة النبویة لابن کثیر، ج ۴، ص ۶۳۸ و تاریخ المدینة لابن شبة، ج ۲، ص ۶۷۳ و تاریخ مدینة دمشق، ج ۴، ص ۲۹۸ و، ج ۴۴، ص ۱۴ و ۳۹۲ و راجع، ج ۳، ص ۱۳ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۴۲

۱. تاریخ الیعقوبی (ط دار الفکر - بیروت سنة ۱۳۷۵ ه) ج ۲، ص ۱۱۱ و (ط دار صادر) ج ۲، ص ۱۵۹ - الفایق فی غریب الحدیث للزمخشری، ج ۲، ص ۲۸ و تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۴، ص ۱۳ و کتاب المحبر للبعثی ص ۱۳.

۲. الصحیح من سیرة الامام علی علیه السلام، ج ۱۴، ص ۱۸۱ به بعد

اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است»^۱
۷. روایتی که خبر از مرگ عمر در روز نهم ربیع می دهد، اگر سندا ضعیف هم باشد، با عمل بزرگان مذهب به آن، ضعف سندی اش جبران می شود و از این جنبه نیز اشکالی نمی توان به روایت گرفت، چنان که در ذیل در این رابطه توضیح داده ایم؛^۲

۸. از سوی دیگر، روایت مذکور، خبر از ثواب مضاعف، نیکی کردن و عبادت در روز نهم ربیع و عید گرفتن آن می دهد، با توجه به این نکته می گوئیم؛ در روایات متعددی آمده است که اگر از سوی اهل بیت علیهم السلام ثوابی بر انجام عملی روایت شد، در حالی که آن روایت دارای سند صحیح نمی باشد و ضعیف باشد انسان می تواند به قصد رجا و مطلوبیت به آن روایت عمل کند و خداوند نیز پاداش ثواب آن عمل را می دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«هر کس از ما اهل بیت روایتی دریافت کرد که مشتمل بر ثواب بر انجام کار خیر بود و او نیز آن اعمال را انجام دهد خداوند به او پاداش می دهد اگر چه ما آن را نگفته باشیم»^۳

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«هر کس روایتی به او مبنی بر ثواب خداوند بر انجام عملی رسید و او نیز آن عمل را به امید ثواب انجام دهد خداوند به او پاداش می دهد اگر چه حدیث و روایتی که به او رسیده صحیح نباشد»^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5043

۳. ثواب الاعمال ص ۱۶۰ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۰

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۶

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۷۵

بنابراین، عملکرد کسانی که با تضعیف سندی روایت مذکور در صدد هستند که روایت مذکور و اعمالی که در آن روز توصیه به انجام آن شده است را زیر سوال ببرند، قدم در مسیر ناصوابی گذاشته‌اند که این روش آنان، مطابق با فرامین اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌باشد.

۱۹. کشته شدن عمر بن سعد در روز نهم ربیع!!!

پرسش نوزدهم:

آقای نصرالله در کانال مهدویت کلیبی گذاشته و با کلی سند و کتاب و سیره و حدیث و... ثابت کرده که نهم ربیع روز قتل عمر بن سعد است نه عمر بن خطاب!!!

پاسخ:

ما در پاسخ قبلی مفصلاً از اقوال مورخین و فقهاء شیعه و اهل سنت ثابت کرده‌ایم که روز نهم ربیع روز هلاکت عمر بن خطاب بوده است.

در مورد عمر سعد برخی می‌نویسند:

«ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص، سرکرده سپاه عبید الله بن زیاد در رویارویی با امام حسین علیه‌السلام بوده است. در سال تولّد وی، اختلاف است. او در خانواده‌ای قُرشی و نسبتاً مهم به دنیا آمد؛ اما از همان آغاز جوانی، هوای ریاست در سر داشت و پدرش را سزاوارترین کس به خلافت می‌دانست.

ابن سعد، مجرم شماره سوم فاجعه کربلا بود و فرماندهی عملیات را در کربلا به عهده داشت. وی به طمع مُلک ری، فریفته وعده‌های دروغین ابن زیاد شد و به جنایات‌های بزرگی دست یازید که ننگ آن برای همیشه، دامگیر او و خانواده‌اش گشت.

عمر بن سعد چنان که امام حسین علیه‌السلام پیشگویی کرده بود به خواسته خود،

یعنی حکومت بر مُلک ری نرسید و ناکام در کوفه ماند، تا آن که در قیام مختار به کیفر دنیوی خود رسید.

عمر بن سعد در قیام مختار، به شدت، هراسان شد. از این رو، به وسیله عبد الله بن جعدة بن هبیره از مختار، امان نامه گرفت؛ اما مختار، امان نامه را ماهرانه و دوپهلوی تنظیم نمود و در اولین فرصت، بهانه‌ای به دست آورد و یکی از یاران خود را به نام ابو عمره، برای دستگیری او روانه کرد. ابو عمره نیز در درگیری با عمر بن سعد، او را با شمشیر به قتل رساند و سرش را در لباسش نهاد و به حضور مختار آورد.

مختار، سر عمر بن سعد را به پسر او، حفص، نشان داد و از او پرسید: آیا او را می‌شناسی؟ حفص، پاسخ مثبت داد و کلمه استرجاع (أنا لله) بر زبان راند و گفت: زندگی پس از او فایده ندارد! مختار نیز گفت: راست گفتی! تو پس از او زندگی نخواهی کرد. و دستور داد او را کشتند و چون سر او را در کنار سر پدرش نهادند، مختار گفت: این، در مقابل حسین و این، در مقابل علی بن الحسین، هر چند مساوی نیستند!

مختار سپس سر آن دو را به مدینه نزد محمد بن حنفیه فرستاد.

گفتنی است که در سال وقوع این حوادث، اختلاف است؛ ولی به نظر می‌رسد چنان که طبری گزارش کرده، کشته شدن عمر بن سعد، در اوایل نهضت مختار، یعنی سال ۶۶ هجری، اتفاق افتاده است^۱

چنان که دیدید در مورد عمر سعد اکثر مورخین تنها متعرض سال هلاکت او شده‌اند و دقیقاً روزش را معین نکرده‌اند، اگرچه شیخ عباس قمی به نقل از علامه مجلسی نقل می‌کند که روز هلاکت عمر بن خطاب و عمر بن سعد در روز نهم ربیع بوده است: «فی التاسع منه کانت وفاة عمر بن الخطاب - علی ما قال العلامة

۱. دانشنامه امام حسین، ج ۹، ص ۱۷۵

المجلسي - طاب ثراه. و قال بعضهم عمر بن سعد.^۱

علامه مجلسی هم فضیلت روز نهم ربیع را در مورد هلاکت عمر بن خطاب می‌داند آنگاه متذکر می‌شود که برخی گفته‌اند که آن روز، روز هلاکت عمر بن سعد هم است، در ادامه علامه مجلسی نتیجه‌گیری می‌کند که در این صورت هلاکت عمر بن سعد در روز نهم ربیع هم دلیل دیگری بر شرافت آن روز است:

«قال بعض إن في هذا اليوم انتقل عمر بن سعد عليه اللعنة إلى سقر، فإذا كان الأمر كذلك فذلك أيضا كاف لشرافته.»^۲

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که روز نهم ربیع هم سالروز هلاکت عمر بن خطاب باشد و هم هلاکت عمر بن سعد و هر دو بر شرافت آن روز افزوده باشند!!!!

۲۰. توضیحاتی در مورد رفع قلم در روز نهم ربیع!!!

پرسش بیستم:

من از هر جا که تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم که حدیث رفع القلم جعلی است چون با عقل جور در نمی‌آید که سه روز هرکاری که دوسن داریم بکنیم و گناه هم بر ایمان نوشته نشود!!!

پاسخ:

آنچه مورد اشکال قرار گرفته آن است که در فرازی از روایت آمده است که در روز نهم ربیع الاول قلم از بندگان برداشته می‌شود.

در روایت آمده است که خداوند می‌فرماید در روز نهم ربیع الاول؛

«کرام الکاتبین را امر کرده‌ام که تا سه روز قلم را از تمام خلق بردارد، و چیزی از

۱. یازده رساله، ص ۵۷۵

۲. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۲۵۸

خطاهایشان را ننویسد، و این به خاطر تکریم تو (پیامبر) و وصی تو می باشد»^۱
علی علیه السلام نیز از روز مذکور به عنوان روز رفع قلم یاد می کند؛^۲
آیا برآستی قلم تکلیف از بندگان برداشته می شود و بندگان آزاد هستند که هر
گناهی بکنند یا رفع قلم اشاره به مطلب دیگری است؟
این که بگوییم قلم تکلیف از بندگان برداشته می شوند و آنان در گناه کردن
آزاد هستند، تفسیری است که هیچ محققى از حدیث مذکور نمی کند زیرا خلاف
صریح آیات و روایات است.

چگونه می توان چنین تفسیری را قبول کرد در حالی که در همان روایت، از روز
نهم ربیع الاول به عنوان روز تزکیه و دوری از گناهان کبیره و توبه و انابه و بازگشت
به خدا و عبادت یاد شده است.^۳

تفسیر بهتر آن است که بگوییم بر اساس روایات، خداوند به مومنین و
شیعیان لطف کرده است و در صورت گناه کردن، گناه آنان را تا هفت ساعت در
پرونده عمل آنان ثبت نمی کند، تا اگر توبه کنند، گناه آنان را بیامزد بدون آنکه
پرونده آنان سیاه شود، اما اگر توبه نکنند، پس از گذشته هفت ساعت گناه آنان را
ثبت می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«بنده مومن زمانی که گناه می کند، خداوند به او هفت ساعت فرصت
می دهد، اگر استغفار کند، چیزی از گناه برای او نمی نویسد، اما اگر ساعات
مذکور بگذرد و استغفار نکند، گناهِش برایش ثبت می شود»^۴

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۵

۲. همان مدرک ص ۱۲۷

۳. همان مدرک

۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۷

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۷۹

بر اساس این روایت، قلم از مومنین گناهکار به مدت هفت ساعت برداشته می‌شود و چیزی از گناهان آنها نوشته نمی‌شود تا توبه کنند.

اما در روز نهم ربیع الاول به واسطه عظمت آن روز، قلم تا سه روز از بندگان برداشته می‌شود و گناهان آنها نوشته نمی‌شود و آنان تا سه روز فرصت توبه و بازگشت دارند، اگر توبه کردند، چیزی در پرونده آنها ثبت نمی‌شود و اگر توبه نکردند، گناهان آنها ثبت می‌شود.

برداشتن قلم برای هفت ساعت اختصاص به مومنین دارد و مدت آن هم محدود به چند ساعت است، اما برداشته شدن قلم به خاطر نهم ربیع برای همه بندگان است و مدت آن هم تا سه روز می‌باشد.

با این تفسیر، فراز مذکور به هیچ عنوان نباید قرینه‌ای بر ضعف روایت تلقی شود، البته چنان که مراجع فرموده‌اند، این که شیعیان در روز مذکور به مقدسات اهل سنت اهانت کنند، به هیچ عنوان قابل قبول نمی‌باشد و این عمل بر خلاف سخنان خود اهل بیت است که دستور داده‌اند باید با اهل سنت خوب رفتار شود و به مقدسات آنها اهانت نشود که در پست زیر مفصلاً به آن پرداخته‌ایم!

۲۱. آیا برگزاری مجالس عید الزهراء و اهانت به مقدسات اهل سنت مورد تایید است؟

پرسش بیست و یکم:

شما که از مجالس عید الزهراء و این قضایا طرفداری می‌کنید آیا نمی‌دانید که همه ساله چقدر شیعه به خاطر این مجالس کشته می‌شوند!!!؟

پاسخ:

نخست باید ببینیم که نظر اهل سنت، نسبت به کسانی که خلفای آنها را

مورد لعنت علنی قرار می دهند چیست؟

ذهبی از بزرگان اهل سنت می نویسد؛

«کسی که کوچکترین اهانتی به صحابه بکند یا آنها را مورد دشنام قرار دهد، از دین و ملت اسلام خارج شده است»^۱

یحیی بن معین از استوانه های علمی اهل سنت می نویسد؛

«کسی که عثمان، طلحه یا یکی از صحابه پیامبر را فحش و ناسزا دهد، دجال است، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد»^۲

سرخسی از فقهای مشهور حنفیه می نویسد؛

«هر کس به یکی از صحابه اشکال بگیرد کافر است و اگر توبه نکند از اسلام بیرون رفته و چاره او شمشیر است»^۳

ابن حزم می نویسد؛

«مالک بن انس گفته کسی که به عایشه دشنام دهد کشته می شود»^۴

همواره دشمنان تشیع، شیعه را به جرم لعنت صحابه مورد کشتار قرار می دادند.

ابن اثیر می نویسد؛

«از حوادث سال ۴۰۷ هجری کشتن شیعیان در آفریقا بود، هر چه از شیعیان باقی مانده بود تحت تعقیب قرار گرفته و کشته شدند... به این جرم که آنان رافضی بوده و به ابوبکر و عمر دشنام می دادند... به همین علت مردم بر آنان

۱. الکبائر، ج ۱، ص ۲۳۷

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۷

۳. اصول السرخسی، ج ۲، ص ۱۳۴

۴. المحلی، ج ۱۱، ص ۴۱۴

شوریده، فتنه‌ای به پا کرده و آنان را به طمع غارت اموال کشتند^۱
امروزه نیز به چشم شاهدیم که چگونه وهابیت و داعش و طالبان و سایر
گروه‌های تروریستی، شیعیان را به جرم لعن صحابه مورد کشتار قرار می‌دهند تا
جایی که تفکر آنها چنین فتوا می‌دهد؛

«هر کس که یک شیعه را بکشد، بهشت بر او واجب می‌شود... زنان آنان را
می‌توان به کنیزی گرفت...»^۲

با این وجود آیا عقل بشری اجازه می‌دهد که انسان با لعن علنی نسبت به
صحابه و مقدسات اهل سنت، خود و سایر شیعیان را در معرض هلاکت و
نابودی قرار دهد؟ آیا نباید برای حفظ جان تقیه کرد و از لعن علنی در مقابل
مخالفان پرهیز کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نه دهم دین تقیه است و کسی که تقیه نمی‌کند دین ندارد»^۳

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«تقیه دین من و دین پدران من می‌باشد و کسی که تقیه نمی‌کند ایمان

ندارد»^۴

امامان علیهم السلام نیز شیعیان را از لعن و اهانت علنی نسبت به مقدسات اهل

سنت منع می‌کردند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مخالفان ما اخباری در فضایل ما جعل کرده‌اند و آنان را بر سه قسم قرار

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۱۴

۲. العقود الدریه فی تنقیح الفتاوی الحامدیه ص ۱۰۲

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۴

داده‌اند یک قسم غلو در حق ما است، یک قسم کوتاهی در بیان مقامات ما است و یک قسم آن است که روایاتی جعل کرده‌اند که ما در آن روایات از دشمنانمان مذمت می‌کنیم و صراحتاً از آنان نام می‌بریم.... زمانی که مردم (مخالفان) این را ببینند آنان هم از ما مذمت و بدگویی می‌کنند^۱

شیخ صدوق روایت می‌کند:

«به امام صادق علیه السلام گفته شد ای فرزند رسول الله ما مردی را می‌بینیم که در مسجد صراحتاً از دشمنان شما نام می‌برد و آنان را سب و دشنام می‌دهد. امام علیه السلام فرمود:

«چرا چنین می‌کند خدا او را لعنت کند ما را در معرض اذیت و آزار قرار میدهد»^۲

آری ما می‌گوییم شکی در جواز و استحباب لعن و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نمی‌باشد چنان که نقل شده است؛

«امام صادق در پایان نمازهای واجب همواره چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان را لعن می‌کرد و از آنان نام می‌برد، چهار مرد، فلانی، و فلانی و فلانی و معاویه بودند و چهار زن، فلانه و فلانه و هند و ام‌الحکم خواهر معاویه بودند»^۳

اما بر اساس ادله فوق‌الذکر باید این لعن را اختصاص به خلوت یا محیط و مجالسی قرار داد که مخالفان از آن مطلع نشوند.

۲۲. آیا ابو لؤلؤ قاتل عمر بن خطاب به ایران فرار کرد و در کاشان دفن شد؟

پرسش بیست و دوم:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۴

۲. الاعتقادات، صدوق ص ۱۰۷

۳. الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۲

شنیدم که فردی به نام ابولؤلؤ که در کاشان دفن است قاتل عمر بن خطاب بوده و بعد از قتل او نزد امیرالمومنین رفته و ایشان به ابولؤلؤ می‌گویند به کاشان برو که دوستاران من آنجایند؟

پاسخ:

نام قاتل عمر بن خطاب در میان پارسی زبانان به پیروز نهاوندی و یا «بابا شجاع الدین» می‌باشد لکن در میان عرب زبانان به فیروز ایرانی مشهور بوده و به سبب داشتن دختری به نام «لولوه» با کنیه «ابولولو» شهرت یافته است. او ابتدا در جنگ میان ایرانیان و رومیان به اسارت رومیان و بعدها در جنگ رومیان با مسلمانان به اسارت مسلمانان در آمده و در سال ۲۱ هجری به عنوان سهم غنیمت جنگی به غلامی مغیره بن شعبه در آمده است.^۱ او پس از آشنایی با اسلام، به اسلام گروید و مسلمان شد چنان که بدر الدین عینی می‌نویسد:

«عمر بن خطاب را شخص قوی و زور مندی فیروز نام با کنیه ابو لولو که غلام مغیره بن شعبه بود و ادعای اسلام داشت به قتل رساند»^۲

کیفیت کشتن عمر توسط ابولولو را چنین نوشته‌اند؛

روزی ابو لولو عمر را در بازار دید و از مغیره شکایت کرد و گفت به فریاد من برس مغیره بر من سخت می‌گیرد و در هر روز دو درهم از من باج می‌خواهد.

عمر پرسید: چه کارهایی می‌دانی؟ ابو لولو گفت: نجاری، آهنگری و نقاشی.

عمر گفت: این مقدار در مقابل هنرهای تو زیاد نیست، شنیده‌ام که تو آسیاب هم می‌توانی بسازی که با باد بچرخد. ابو لولو گفت: آری.

عمر گفت: برای من آسیابی بادی بساز.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۲۹ - الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱۹

۲. عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۹

ابو لولو چون دید عمر به مشکلاتش توجهی نکرد، گفت: باشد، آسیابی برایت خواهم ساخت که مردم مشرق و مغرب از آن سخن گویند، و از نزد وی برفت. عمر گفت: این برده مرا تهدید کرد، کاش او را می‌کشتم. آن گاه بامداد روز بعد ابولولو به مسجد رفت. چون صف‌ها بسته شد، و مردم تکبیره الاحرام نماز را بستند ابولولو از صف خارج شد و با خنجری که داشت عمر را شش ضربه زد و آخرین آنها در زیر ناف او بزد و فرار کرد. عمر بر زمین افتاد. مردم دورش جمع شدند و نزدیک بود که نماز قضا شود تا این که گوینده‌ای گفت: بندگان خدا، نماز را دریابید، خورشید بر آمد. آن گاه عبد الرحمان بن عوف به جای عمر به نماز ایستاد و عمر را به خانه‌اش بردند.^۱ علمای اهل سنت نوشته‌اند که مردم مدینه ابولولو را محاصره کردند و او وقتی دید که راهی برای فرار ندارد خود کشتی کرد.^۲ عبید الله فرزند عمر به تقاص خون پدرش دختر خردسال ابولولو و هرمز ایرانی و جفینه از نزدیکان ابولولو را کشت.^۳ شیخ عباس قمی به عنوان یک نقل و احتمال می‌نویسد: «ابولولو فرار کرد از راه و بیراه و خود را به کاشان ایران رساند و آنجا بود تا از دنیا رفت، در بیرون کاشان قبری را به او نسبت می‌دهند و او را بابا شجاع الدین گویند»^۴ در نقل علمای شیعه آمده است که ابولولو، از مومنین به اهل بیت بوده است

۱. مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۷۵۴ - مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۱۱۶ - صحیح ابن حبان، ج ۱۵،

ص ۳۳۲

۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۳

۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۴۷۹

۴. وقائع الایام ص ۲۰۶

که از ایمان بالایی نیز برخوردار بوده است.

در کتاب مستدرک سفینه البحار چنین آمده است؛

«فیروز ابو لولو که به بابا شجاع الدین لقب گرفته، اصالتاً اهل شهر نهاوند ایران است و او قاتل عمر بن خطاب است، او از شخصیت‌های بزرگ و مجاهدان در راه اسلام و بلکه از یاران مخلص امیر مومنان است، برادری داشته به نام ذکوان و برادر زاده‌ای به نام عبدالله که در علم حساب، نحو، شعر، حدیث، فقه سرآمد زمان بوده است»^۱

اما این که علی علیه السلام، ابو لولو را برای فرار به کاشان، یاری داده است، بر این مطلب مستندی نیافتیم.

۲۳. آیا روز نهم ربیع را باید بخاطر به امامت رسیدن امام مهدی علیه السلام جشن بگیریم؟

پرسش بیست و سوم:

آیا برآستی به امامت رسیدن امام زمان جشن و شادی دارد؟ آیا این که روز هشتم ربیع برای شهادت امام عسکری عزاداری می‌شود، اما شب نهم ربیع با روز آن برای به امامت رسیدن امام زمان شادی می‌شود مستند شرعی دارد؟

پاسخ:

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«خداوند از بین زمینیان ما اهل بیت را برگزیده است و شیعیان ما را برایمان برگزیده که ما را یاری می‌دهند و با شادی ما شاد هستند و با حزن و اندوه ما اندوهگین هستند و اموال و جان‌های خودشان را در راه ما بذل می‌کنند»^۲

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۴

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۳۵

بر اساس این روایت شریف، شیعیان باید با حزن اهل بیت محزون و با فرح و شادی آن شاد و خرسند و شاد باشند.

حال سوال اینجاست که آیا امام زمان علیه السلام در شام شهادت پدر بزرگوارشان و روز بعد آن به خاطر به امامت رسیدن شاد و خرسند هستند و شادی می کنند تا ما نیز شاد و خرسند باشیم!

آیا در تاریخ دیده شده است که امامان بزرگوار ما یک روز پس از شهادت امام قبلی به سبب به امامت رسیدن شادی کنند؟ آیا علی علیه السلام یک روز پس از شهادت پیامبر گرامی، به جهت امام شدن شادی کردند؟ آیا امام حسین یک روز پس از شهادت برادرشان امام حسن شاد و خرسند بودند؟ آیا امام سجاد یک روز پس از شهادت امام حسین شاد بودند؟ آیا امام جواد یک روز پس از شهادت امام رضا شاد بودند و به سبب امام شدن شادی می کردند تا ما هم به این بزرگواران اقتدا کنیم و به امامت رسیدنشان و فعلیت یافتن امامتشان را جشن بگیریم؟

آیا در طول تاریخ تشیع دیده شده است که صحابه و یاران امامان یا علمای بزرگ تشیع در طول قرن های مختلف، پس از شهادت امام قبلی، به امامت رسیدن امام دیگر را جشن بگیرند؟

پاسخ روشن است، جشن امامت گرفتن برای امام زمان علیه السلام هیچ توجیه شرعی و عقلی مناسب ندارد و متأسفانه به خاطر برخی مصلحت نگری ها سنت هایی در میان شیعیان نهاده می شود، که بطلان آن روشن و بدیهی است.

بله شیعیان همواره روز نهم ربیع را جشن می گرفتند و شاد بودند چنان که علامه مجلسی می نویسد؛

«مشهور بین شیعه در تمام شهرها و نقاط مختلف تا زمان ما بر آن است که روز نهم ربیع یکی از اعیاد است که سالروز کشته شدن یکی از دشمنان اهل بیت می باشد، که مستند عمل شیعیان در اصل روایتی است که در کتاب زوائد الفوائد

والمحتضر آمده است...»^۱

برخی مصلحت‌نگری‌ها در صدد است تا جشن شیعیان را در روز نهم ربیع معطوف به سالروز به امامت رسیدن امام عصر بکند و از مسیر اصلی خارج کند، که به نظر می‌رسد این روش صحیح نمی‌باشد.

راه حل بهتر آن است که سعی شود در مجالس شادی روز نهم ربیع به سبب کشته شدن یکی از دشمنان اهل بیت، از هتک و بی‌حرمتی و آنچه با تقیه منافات دارد پرهیز شود و به بیان فضائل و مناقب اهل بیت بسنده شود و اگر به هر دلیلی جشن گرفتن روز مذکور، با وحدت و تقیه مداراتی منافات دارد، اشکالی ندارد که از روی تقیه عنوان جشن و شادی عوض شود، اما مطلب برای شیعیان باید واضح شود تا احیانا سنت ناپسندی در میان شیعیان نهادینه نشود. ما معتقدیم که بلافاصله پس از وفات امام قبلی، جانشین او و امام بعدی، امام می‌شود یعنی حتی برای یک لحظه زمین از حجت الهی و امام خالی نمی‌شود، چنان که خداوند می‌فرماید:

«توتنها بيم دهنده‌ای، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است» ﴿إِنَّمَا أَنْتَ

مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد ۷)

امام باقر علیه السلام در مورد تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمود:

«پیامبر اکرم منذر است و در هر زمانی یک هادی و راهنما از ما خانواده هست که آنها را راهنمایی میکند به دستورات پیامبر، هادیان بعد از پیامبر اکرم عبارتند از علی بن ابی طالب علیه السلام سپس جانشینان او یکی پس از دیگری»

«رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ ﷺ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۱۹

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱

یعنی بلافاصله پس از شهادت هادی قبلی، هادی بعدی جانشین او می‌گردد و هیچ قومی حتی برای یک لحظه بدون امام باقی نمی‌ماند. یا باز خداوند فرمود:

«ما قول را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند.» ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (قصص ۵۱)

امام صادق علیه السلام در باره آیه ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ فرمود: «منظور امامان است که یکی پس از دیگری به رهبری خلق قیام دارند.» «فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قَالَ علیه السلام إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ»^۱ یعنی بلافاصله پس از یک امام، امام دیگر جانشین او می‌شود. ابو حمزه می‌گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام پایدار میماند؟ فرمود اگر یک لحظه و زمان بدون امام باشد زمین اهلش را فرو میبرد.»

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَبَنَى الْأَرْضُ بَعِيرٍ إِمَامٍ قَالَ لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بَعِيرٍ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ»^۲

راوی می‌گوید:

«از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم آیا زمین خالی از حجت می‌شود؟ فرمود: اگر دنیا یک چشم به هم زدن خالی از حجت باشد زمین اهلش را فرو میبرد.»

«سَأَلْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام فَقُلْتُ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ فَقَالَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۳

بنابراین حتی به اندازه یک لحظه و یک چشم به هم زدن، زمین بدون امام

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۱

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱

۳. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۷۲

باقی نمی ماند، یعنی بلافاصله پس از وفات امام قبلی، امام بعدی به امامت می رسد، این یعنی امام زمان علیه السلام هم بلافاصله پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به امامت رسیده اند و صبر نکرده اند تا یک روز از شهادت امام بگذرد و بعد به امامت برسند.

اگر قرار است روز و آغاز به امامت رسیدن ایشان جشن گرفته شود، باید روز شهادت امام عسکری علیه السلام را اختصاص دهیم به جشن گرفتن امامت امام زمان علیه السلام و اگر روز شهادت را جشن نمی گیریم، دیگر جشن گرفتن به امامت رسیدن وجهی ندارد، زیرا زمانش می گذرد.

اگر هم زمان به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام برای شما موضوعیت ندارد، و فقط می خواهید روزی را برای امامت ایشان جشن بگیرید و با ایشان تجدید عهد کنید، چرا روز دیگری مانند روز ده ربیع یا یازده ربیع را برای این امر اختصاص نمی دهید؟ چرا حتما باید روز جشن امامت، نهم ربیع باشد؟!؟

۲۴. نقدی بر سخنان جناب مسائلی پیرامون جشن به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام!!!!

پرسش بیست و چهارم:

اشکال: آغاز امامت ولی عصر (عج) بلافاصله پس از شهادت امام حسن عسکری در روز هشتم ربیع اتفاق افتاده است نه نهم ربیع! در پاسخ می گوئیم: اصل بزرگداشت آغاز امامت ولی عصر (عج)، عنوانی عرفی است و ریزینی های عقلی درباره آن جایی ندارد. اگر توصیه به جشن میلاد ائمه (ع) یا آغاز امامت، مستقیماً از ناحیه شرع مقدس اسلام بیان شده بود، جای آن بود که برای تعیین آن دقت عقلی می کردیم. ولی هنگامی که این گونه بزرگداشت ها موضوعی عرفی و جهت احترام و یادآوری ذکر امام زمان (ع) است، باید دید عرف مردم چه روزی را برای آغاز رهبری و

امامت قرار می‌دهد. در عرف اجتماعی تمام ملل، به خاطر احترام به رهبر پیشین، روز بعد از رحلت او را برای رهبر جدید جشن و بزرگداشت می‌گیرند

پاسخ:

متأسفانه برخی از مدعیان افراطی وحدت چون جناب مسائلی و دارو دسته‌اش، با ارائه تصویر ناصواب از وحدت، معتقدند که باید برای وحدت حتی چشم بر مسلمات حدیثی و تاریخی بست و حتی جعل تاریخ کرد، تا خاطر اهل سنت مکدر نشود و وحدت مختل نشود، در حالی که چنین برداشتی از وحدت، جهالت محض است و ما به تعبیر شهید مطهری، حاضر نیستیم که حتی به خاطر وحدت از یک مستحب کوچک خود، چشم پوشی کنیم!!!!

وحدت اسلامی به معنای دست کشیدن از اصول مسلم بین مذاهب و نادیده گرفتن حقایق تاریخی نیست، بلکه وحدت به معنای حسن معاشرت و یکی شدن در برابر دشمن است، علی‌رغم تمام اختلافاتی که وجود دارد، چنان که رهبری انقلاب می‌گوید:

«معنای اتحاد بین ملت‌های اسلامی این است که در مسائل مربوط به جهان اسلام همسو حرکت کنند و به یکدیگر کمک کنند و در داخل این ملت‌ها سرمایه‌های خودشان را بر علیه یکدیگر به کار نبرند.»^۱

شهید مطهری در این زمینه تعبیر جالبی دارد و می‌گوید:

«مفهوم اتحاد اسلامی... این نیست که فرقه‌های اسلامی، به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند... چگونه ممکن است از پیرو یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین، از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود، آن را جزء متن اسلام می‌داند صرف نظر کند؟ در حکم این است که از او

۱. نرم افزار پرسمان، کلید واژه وحدت اسلامی

بخواییم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم پپوشد. ما خود شیعه هستیم و افتخاری پیروی اهل البیت علیهم السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحب و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی دانیم...^۱

نصوص تاریخی و حدیثی و تصریحات فقها و مراجع شیعه تصریح دارد که روز نهم ربیع، عید شیعه است، چون دشمن اهل بیت علیهم السلام در آن روز به درک واصل شده است، اما این سخن به این معنا نیست که ما برویم مجالسی کذایی را تشکیل دهیم و شروع کنیم به لعن و فحش و دشنام و فیلم بگیریم و در فضای مجازی مثلاً منتشر کنیم، در ذیل در این رابطه توضیح داده ایم:^۲

در پاسخ قبلی گفتیم که حتی به اندازه یک لحظه و یک چشم به هم زدن، زمین بدون امام باقی نمی ماند، یعنی بلافاصله پس از وفات امام قبلی، امام بعدی به امامت می رسد، این یعنی امام زمان علیه السلام هم بلافاصله پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به امامت رسیده اند و صبر نکرده اند تا یک روز از شهادت امام بگذرد و بعد به امامت برسند.

اگر قرار است روز و آغاز به امامت رسیدن ایشان جشن گرفته شود، باید روز شهادت امام عسکری علیه السلام را اختصاص دهیم به جشن گرفتن امامت امام زمان علیه السلام و اگر روز شهادت را جشن نمی گیریم، دیگر جشن گرفتن به امامت رسیدن وجهی ندارد، زیرا زمانش می گذرد.

اگر هم زمان به امامت رسیدن امام زمان علیه السلام برای شما موضوعیت ندارد، و فقط می خواهید روزی را برای امامت ایشان جشن بگیرید و با ایشان تجدید عهد کنید، چرا روز دیگری مانند روز ده ربیع یا یازده ربیع را برای این امر اختصاص نمی دهید؟ چرا حتماً باید روز جشن امامت، نهم ربیع باشد!!!

۱. امامت و رهبری، ص ۱۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9379

جناب مسائلی پاسخ داده است که در عرف معمولاً روز بعد از رحلت رهبر پیشین را برای رهبر جدید، جشن می‌گیرد، ما نیز بر پایه همین سیره عرفی، روز بعد رحلت امام عسکری علیه السلام را به خاطر امامت امام مهدی علیه السلام جشن می‌گیریم! این استدلال در نهایت سستی و بی‌پایگی است، از دو جهت:

۱. در عرف حاکمان و پادشاهان چنین است که روز بعد رحلت پادشاه قبلی، قدرت و حکومت به پادشاه جدید می‌رسد و جشن آنان برای پادشاه جدید، جشن به قدرت رسیدن است و از آن روز است که دستورات پادشاه جدید نافذ است و برای همگان لازم الاجراء است، اما در بحث امامت، انتقال امامت و نفوذ دستورات امام جدید، بلافاصله بعد از شهادت امام قبلی صورت می‌گیرد، نه یک روز بعد، و اگر جشن تاج‌گذاری و به قدرت رسیدن قرار باشد که گرفته شود، باید همان روز شهادت امام قبلی گرفته شود، بنابراین قیاس صورت گرفته، قیاس مع الفارق و باطلی است.

۲. سیره عرفی پادشاهان که جناب مسائلی به آن استناد کرد، بر خلاف سیره اهل بیت علیهم السلام است.

امامان علیهم السلام به ما فرموده‌اند که مصیبت دیده تا سه روز باید مشغول عزاداری و اقامه ماتم و عزا به خاطر از دست دادن عزیزش باشد:

«یصنع للمیت ماتم ثلاثه ایام من یوم مات»^۱

ما نیز باید با غم و حزن امامان علیهم السلام محزون و غمگین باشیم، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

«اگر می‌خواهی در روز قیامت هم درجه ما باشی با حزن و مصیبت ما، محزون و مصیبت زده و با فرح و شادی ما، شاد باش»^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۶

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَظْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَأَخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا.»

«خداوند - تبارک و تعالی - توجّهی به زمین نمود. پس ما را برگزید و برای ما، پیروانی انتخاب نمود که ما را یاری کنند، با شادی ما، شاد باشند و در غم ما، غمگین باشند.»^۱

امام زمان علیه السلام هم قاعدتاً تا سه روز پس از شهادت پدر بزرگوارشان مشغول عزاداری بوده‌اند، اما این وسط فردی به نام مسائلی پیدا می‌شود تا با استدلال به سیره پادشاهان، روز بعد شهادت امام عسکری علیه السلام به نزد امام مهدی علیه السلام می‌رود و مجلس جشن و سرور به خاطر به امامت رسیدن امام مهدی علیه السلام را بر پا می‌کند!!! در حالی که امام مهدی علیه السلام محزون و مصیبت دیده‌اند

جناب مسائلی بی‌اطلاع همینطور گفته است که اگر جشن آغاز امامت در سیره ائمه علیهم السلام وجود ندارد، توصیه به عزاداری برای سایر ائمه به غیر امام حسین علیه السلام هم وجود ندارد و جشن میلاد ائمه علیهم السلام هم وجود ندارد، راهپیمایی برای عزاداری نیز در روایات نیامده است!!!

او با این سخنان نهایت بی‌اطلاعی خود در بحث «شیعه شناسی» را به رخ ما کشیده است و این فرضیه را تقویت می‌کند که مروجین افراطی وحدت، نسبت به مبانی تشیع بی‌اطلاع محض هستند، همان دو روایتی که بیان شد، روشن‌ترین دلیل بر آن است که ما باید در جشن میلاد ائمه شاد و در مصیبت آنان محزون و عزادار باشیم، در ذیل نیز در این رابطه توضیحات مفصلی داده‌ایم:^۲

در رابطه با ادله شرعی راهپیمایی برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و سایر

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10788

امامان علیهم السلام یا راه اندازی دسته جات عزاداری در مصیبت امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نیز در ذیل مفصل توضیح داده ایم و جهل مسائلی را به این مسائل بیشتر نشان داده ایم!

۲۵. تاریخ شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و کلاهی که بر سر عوام رفته است!!!

پرسش بیست و پنجم:

تاریخ شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و کلاهی که بر سر عوام رفته است!!! از جمله بدعتهای شوم مرجعیت شیعه که قرنهایست عوام الناس را سر کار گذاشته اند، تاریخ شهادت مرسوم پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تاریخی ساختگی و انحرافی است. تاریخ شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله دوم ربیع است:

«اربعی از طریق ابن خشاب نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن شصت و سه سالگی و در سال دهم هجرت از دنیا رفت. آن حضرت چهل سال در مکه اقامت گزید، در پایان چهل سالگی وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال در مکه باقی ماند و در سن پنجاه و سه سالگی به مدینه هجرت کرد و ده سال در آن اقامت نمود و در روز دوشنبه دو شب از ماه ربیع الاول گذشته بود که از دنیا رفت»

پاسخ:

بزرگان مورخین شیعه تصریح کرده اند که تاریخ بیست و هشتم صفر سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام است، شیخ مفید و شیخ طوسی و.... به این نکته تصریح کرده اند:

«وَ كَانَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ لِلْيَلْتَنِ بَقِيَّتًا مِنْ صَفْرِ سَنَةِ اِحْدَى عَشْرَةَ مِنْ

هِجْرَتِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً.^۱

در کتاب اعلام الوری نیز روایتی در این رابطه به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود:

«جبرئیل گفت: ای محمد! این آخرین باری است که به دنیا می‌آیم. تو فقط خواسته من از دنیا بودی. نیز فرمود: فاطمه علیها السلام پس از اینکه پیامبر از دنیا رفت فریاد زد و مسلمانان فریاد زدند و خاک بر سرهایشان ریختند. و پیامبر در بیست و هشتم صفر سال دهم هجرت وفات یافت.» **«قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام قَالَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام يَا مُحَمَّدُ هَذَا آخِرُ نَزْوِي إِلَى الدُّنْيَا إِنَّمَا كُنْتَ أَنْتَ حَاجَتِي مِنْهَا قَالَ وَ صَاحَتْ فَاطِمَةُ وَ صَاحَ الْمُسْلِمُونَ وَ صَارُوا يَضَعُونَ التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِمْ وَ مَاتَ لِلثَّلَاثِينَ يَفِيَّتَا مِنْ صَفَرٍ سَنَةً عَشْرًا مِنْ هِجْرَتِهِ»^۲**

علمای بزرگ شیعه بیان کرده‌اند که روایتی که می‌گوید سالروز شهادت پیامبر گرامی اسلام در روز دوم ربیع بوده است از روی تقیه و موافق نقلهای اهل سنت صادر شده باشد، چنان که شیخ عباس قمی می‌نویسد:

«بدان که اکثر علمای فریقین را اعتقاد آن است که ارتحال سید انبیاء صلی الله علیه و آله به عالم بقا، در روز دوشنبه بوده است، و اکثر علمای شیعی را اعتقاد آن است که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است... واقع شدن وفات آن حضرت در دوم ربیع الأوّل موافق با قول بعضی از اهل سنت است و از علمای شیعه کسی قائل به آن نشده، پس شاید این فقره از روایت محمول بر تقیّه باشد»^۳

حدیث شناس برجسته یعنی علامه مجلسی نیز در مورد روایت دوم ربیع

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲- روضه الواعظین، ج ۱، ص ۷۱- تاج الموالید

ص ۷۱- قصص الانبیاء راوندی ص ۳۱۷- البلد الامین ص ۲۷۵- الوافی، ج ۳، ص ۷۲۳

۲. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۹- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۹

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۹

همین سخن را تکرار کرده و می‌گوید:

«به این قول کسی از علمای شیعه قائل نشده است، شاید محمول بر تقیّه بوده باشد»^۱

مورخین اهل سنت روز دوم ربیع را به عنوان روز وفات پیامبر گرامی اسلام نقل کرده‌اند: «کانت وفاته یوم الاثنين لیلتین خلتا من ربیع الاول»^۲

بنابراین روایت واقع شدن وفات پیامبر اسلام در دوم ربیع چون موافق اقوال اهل سنت است نمی‌تواند مورد پذیرش ما باشد و طبق بیان امام صادق علیه السلام ما ماموریم که در هنگام تعارض، روایاتی را اخذ کنیم که خلاف نقلهای اهل سنت است: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّسَادُ»^۳

۲۶. پاسخی به وهابی در مورد برابری طینت پیامبر اسلام با ابوبکر و عمر!!!!

پرسش بیست و ششم:

پیامبر و ابوبکر و عمر از یک خاک درست شده‌اند طبق کتب شیعه! «در اصول کافی روایت شده امام صادق یا باقر گفته‌اند هر کس در خاکی دفن می‌شود که از آن خلق شده است» (مرآة العقول، ج ۱۴، ص ۱۲۰)

و می‌دانیم که پیامبر اسلام و ابوبکر و عمر هر سه در خانه عایشه دفن شده‌اند و معنایش این است که طینت هر سه آنها یکی بوده زمان خلقت!!!!

پاسخ:

متأسفانه وهابی معنای روایت را درک نکرده است، روایت مورد بحث در

۱. جلاء العیون، ص ۱۲۱

۲. امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۱۲ - البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵۵ - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۶۸ - دلائل النبوه، ج ۷، ص ۲۳۵

۳. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

تفسیر این آیه شریفه صادر شده است که فرمود:

«ما شما را خاک آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم.» ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ (طه ۵۵)

بر این اساس طینت نخستین انسان از خاکی از زمین تشکیل شده و با نطفه آمیخته شده است که پس از مرگ این طینت نخستین به اصل خودش یعنی آن زمینی که از آن گرفته شده بازگشت می کند و در کنار آن دفن می شود و از آن خاک برانگیخته می شود، این طینت سالم می ماند و انسان مجدداً از این طینت در روز قیامت تشکیل می شود: «تبقى ... حتى يخلق منها كما خلق اول مره»^۱ در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود:

«خداوند متعال دو خلق کننده (یعنی فرشته) آفریده است و زمانی که اراده اش بر خلق مخلوقی قرار گیرد به آنان فرمان می دهد از آن خاکی که خداوند در کتابش فرموده: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ برگیرند و نطفه را با آن خاک که قرار است از آن خلق شوند، بیامیزند. البته پس از آن که نطفه را چهل شب در رحم جای داد. وقتی چهار ماه به پایان می رسد، خلق کنندگان می گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ آن گاه خداوند آن چه را که اراده او باشد، اعم از نریا ماده و سیاه یا سفید، فرمان می دهد و هر گاه روح از بدن جدا شود (شخص بمیرد)، نطفه، همان گونه که نخست بوده، هر طور که هست از بدن خارج می شود و به صورت خرد یا کلان، نریا ماده، بیرون می آید» «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلَاقِينَ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا أَمْرَهُمْ فَأَخَذُوا مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى، فَعَجَنُوا النُّطْفَةَ

بتلك التربة التي يخلق منها، بعد أن أسكنها الرحم أربعين ليلة، فإذا تمت لها أربعة أشهر، قالوا: يا رب، نخلق ماذا؟ فيأمرهم بما يريد، من ذكر أو أنثى، أبيض أو أسود، فإذا خرجت الروح من البدن، خرجت هذه النطفة بعينها منه، كائنا ما كان، صغيرا أو كبيرا، ذكرا أو أنثى، فلذلك يغسل الميت غسل الجنابة»^۱.

یا در روایت دیگر، پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«وقتی که خداوند، آدم را آفرید، زمین به خداوند شکایت کرد بابت قطعه خاکی که خداوند از زمین در خلقت آدم استفاده کرد، خداوند نیز به زمین وعده داد که آنچه از آن گرفته است را به آن بازگرداند، لذا هیچیک نیست مگر آنکه دفن می شود در خاکی که نخستین بار از آن گرفته شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ اشْتَكَّتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا لِمَا أَخَذَ مِنْهَا فَوَعَدَ أَنْ يَرُدَّ فِيهَا مَا أَخَذَ مِنْهَا فَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يُدْفَنُ فِي التُّرْبَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا»^۲.

بر همین اساس، شیخ کورانی پاسخ وهابیان در مورد روایت مورد بحث را

چنین می دهد:

«معنای روایت طبق توهمات نویسندگان وهابی نیست تا دلالت بر اثبات فضیلتی برای ابوبکر و عمر داشته باشد، بلکه معنای روایت آن است که ذره و طینت اصلی که انسان از آن خلق شده است، در هنگام مرگ از بدن انسان گرفته می شود و دفن می شود در مکان اصلی از زمینی که از آن گرفته شده است: «لیس معناه كما تخيله الكاتب حتى يدل على إثبات فضيلة لأبي بكر وعمر، بل يقصد به أن الذرة الأصلية التي خلق منها الإنسان تؤخذ من بدنه عند موته وتدفن في مكانها الأصلي الذي أخذت منه من الأرض»^۳.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۶۱ - البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۷۶۷

۲. روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۹۰

۳. اجوبه مسائل جیش صحابه ص ۵۰

در مورد ابوبکر و عمر در ذیل توضیح داده‌ایم که مکان دفن آنها طبق مبانی اهل سنت غصبی بوده و آنان تنها در ساعاتی آنجا دفن شدند، سپس به جایگاه اصلیشان منتقل شدند!^۱

۲۷. توضیحی در مورد گروه‌های مختلف خونی در میان انسانها و فرزندان

آدم عَلَيْهِ السَّلَام!!!!

پرسش بیست و هفتم:

حضرت آدم و حوا مگر دو نفر آدم نبودند؟ پس چطور این همه گروه خونی در میان انسانها داریم؟

پاسخ:

۱. برخی با استناد به یافته‌ها و مقالات علمی ثابت کرده‌اند که هیچ مانعی وجود ندارد که از حضرت آدم و حواء عَلَيْهِمَا السَّلَام، فرزندان با گروه‌های خونی مختلف به وجود آید، بنابراین این قضیه از نظر علمی کاملاً پذیرفته شده است:^۲

۲. تغییرات مکانی فرزندان حضرت آدم و حواء و منتشر شدن آنان در نقاط مختلف زمین با آب و هوای مختلف هم سبب ساز ایجاد گروه‌های خونی مختلف در فرزندان آدم و حواء شده است، یافته‌های علمی این نکته را تایید می‌کند و می‌نویسند:

«بهتر است بدانید که نوع گروه خونی از مکانی به مکان دیگر تغییر می‌کند. به طور مثال مدل خونی O در غرب کره زمین بسیار رایج است. اما مدل خونی A و B در نیمه شرقی کره زمین بسیار رایج است

به طور مثال در هند افراد با مدل خونی B+ چهار برابر بیشتر از ایالات متحده

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6033

2. <https://b2n.ir/e58065>

<https://b2n.ir/j24550>

آمریکا متولد می‌شوند.»^۱

۳. به تصریح روایات شیعی، فرزندان آدم و حواء با حوریان بهشتی ازدواج کردند و از طریق این ازدواج نسل آدم علیه السلام ادامه یافت و انسانها به وجود آمدند، هیچ مانعی نیست که ازدواج با حوریان بهشتی نیز سبب ساز ایجاد گروههای خونی مختلف در میان فرزندان آدم و حواء شده باشد، در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم:^۲

۲۸. استفاده امیر مومنان علیه السلام از زیاد بن ابیه در دوران حکومتش!!!

پرسش بیست و هشتم:

صوتی از استاد مهدی پیشوایی هست که گفتند زیاد پدر ابن مرجانه، مسئول امور مالی حضرت علی بوده. آیا این سخن درست است که امام علی به زیاد اعتماد داشته و به او مسئولیت مالی داده است؟ درحالی که امام حسین به معاویه اعتراض می‌کند که چرا بدعت گذاشتی و زیاد را برادر خود خواندی و اعتراض می‌کند که چرا زیاد را والی بصره کردی که مردان نیک را گردن بزند! اگر زیاد کارگزار امام علی بوده قطعاً معاویه در جواب امام حسین اشاره می‌کرد؟

پاسخ:

در کتاب دانشنامه امیر المومنین علیه السلام در مورد زیاد بن ابیه آمده است:
«زیاد در بصره می‌زیست و مدّتی سِمَت کتابت فرمانداران آن دیار: ابو موسی اشعری، مُعَیْرَة بن شُعْبَة و عبد الله بن عامر را به عهده داشت.
پس از خلافت علی علیه السلام او در بصره کاتب و مشاور عبد الله بن عباس بود، و چون ابن عباس عازم جنگ صِقِّین شد، وی را جانشین خود در خراج و بیت المال و دیوان بصره کرد.»

1. <https://b2n.ir/d38828>

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6254

هنگامی که اهل فارس و کرمان از دادن مالیات، سر برتافتند [و با شورش بر] فرماندار آن دیار، سهل بن حنیف، وی را اخراج کردند، علی علیه السلام با یارانش به رایزنی پرداخت که مرد مدبر و سیاستمداری را به آن دیار، گسیل دارد. ابن عباس، زیاد را پیشنهاد کرد و جاریه بن قدامه بر این پیشنهاد، تأکید کرد و بدین سان، زیاد، از سوی علی علیه السلام به حکومت فارس و کرمان، گماشته شد و با سیاستمداری و زیرکی، فتنه را خاموش کرد....

زیاد در هیچ یک از جنگ‌های علی علیه السلام شرکت نداشت و تا روزگار شهادت علی علیه السلام و حتی در آغازین روزهای خلافت معاویه، با علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام بود.

اما زیاد، تحت تأثیر نیزنگ‌های معاویه لغزید و در آنچه علی علیه السلام وی را از آن بیم داده بود، واقع شد و با توطئه «پیدا شدن پدرش»، یکسر در اختیار معاویه قرار گرفت.

معاویه او را برادر خود خواند و چند نفر نیز بر زنازاده بودن او شهادت دادند و بدین سان، او «زیاد بن ابی سفیان» شد!

زیاد که ریشه در تباهی‌ها و زشتی‌ها داشت، در دربار معاویه بود که بد نهادی و تیره جانی خود را بروز داد. او ابتدا فرماندار بصره و سپس کوفه و بصره شد و چون بر کوفه و بصره یکجا تسلط یافت، از هیچ گونه فساد و ستم‌بارگی کوتاهی نکرد و بر مردمان، بخصوص شیعیان علی علیه السلام بسی سخت گرفت و بسیاری را در سیاه‌چال‌ها زندانی کرد و یا به قتل رساند.

زیاد، مردمان را بر بیزاری جستن از امام علی علیه السلام و دشنام دادن به مولا، مجبور کرد و بر این کار، پافشاری می‌کرد.^۱

در رابطه با چرایی استفاده امیر مومنان علیه السلام از زیاد بن ابیه و دادن مناصب به

او، در کتاب پیام امام امیرالمومنین علیه السلام توضیحات خوبی آمده است و می نویسد:

«دوران زندگی زیاد از دو دوران کاملاً متفاوت تشکیل می شود.

۱. دوران نخست که در مسیر حق بود، مردی قابل اعتماد و مدیر و مدبر و به همین دلیل علی علیه السلام او را به فرمانداری فارس منصوب کرد. او منطقه را به خوبی اداره نمود و خراج را به خوبی جمع آوری کرد و برای امیرمؤمنان علی علیه السلام فرستاد. این جریان به گوش معاویه رسید و سخت ناراحت شد. نامه ای به او نوشت که مضمونش این بود:

«اگر نبود که قلعه های مستحکمی داری و شب ها همچون پرندگان به آشیانه خزیده به آن پناه می بری و چنانچه انتظاری که خدا می داند من درباره تو دارم نبود، مانند سلیمان می گفتم: «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ جُؤُدٌ لِاقْبَلْ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا **أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ**»؛ به سوی آنان بازگرد (و اعلام کن) بالشکریانی به سراغ آنان می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ و آنان را از آن (سرزمین) با ذلت و حقارت بیرون می رانیم» (نمل ۳۷)

هنگامی که این نامه به زیاد رسید برخاست و در میان مردم خطبه ای خواند و گفت: عجیب است فرزند هند جگرخوار و سرچشمه نفاق (معاویه) مرا تهدید می کند در حالی که میان من و او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر سیده نساء عالمین و پدر سبطین (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) و صاحب ولایت و منزلت و اخوت رسول خداست با صد هزار لشکر از مهاجرین و انصار و تابعین. به خدا سوگند اگر این جمعیت (طرفداران معاویه) قصد سوئی کنند، مرا مرد شجاع شمشیرزنی خواهند یافت (که آن ها را در هم می کوبد)

سپس نامه ای به امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و نامه معاویه را با نامه خود برای آن حضرت فرستاد. امام علیه السلام در پاسخ او چنین نوشت: «اما بعد از حمد و ثنای

الهی من تو را والی آن سرزمین کردم و شایسته این مقام می‌دیدم. آری ابوسفیان در ایام عمر سخن بی‌پایه و مایه‌ای گفت که نشانه گمراهی و دروغ بود (و ادعا کرد که تو فرزند نامشروع او هستی) چیزی که نه استحقاق میراث می‌آورد و نه نسب محسوب می‌شود. بدان معاویه مانند شیطان رجیم است که از هر سو به سراغ انسان می‌آید. از پیش رو و از پشت سر، از طرف راست و از طرف چپ، از او برحذر باش، از او برحذر باش، باز از او برحذر باش»

۲. اما دوران دوم کاملاً با دوران پیش متفاوت و یکصد و هشتاد درجه با آن فرق دارد. زمانی که معاویه او را به وسیله مغیره بن شعبه فریب داد و از نقطه ضعف او که حبّ جاه و مقام بود سوء استفاده کرد. وی پس از داستان صلح امام حسن علیه السلام او را به سوی خود برد و برادر خویش و (فرزند نامشروع ابوسفیان) معرفی کرد و حکومت فارس را همچنان به او سپرد و پس از آن مقام برتری به او داد و حکومت کوفه و عراق را به او بخشید. او هم برای تثبیت حکومت خود و مبارزه با قیام‌های مردمی بر ضد معاویه و طرفداران او شروع به کشتار بی‌گناهان کرد. مخصوصاً شیعیان را هر کجا می‌شناخت به قتل می‌رساند و جنایات بی‌شماری مرتکب شد که روی او را در تاریخ اسلام کاملاً سیاه کرد، از جمله «حجر بن عدی» آن مرد شجاع و باایمان را که از شیعیان خالص علی علیه السلام بود و همه جا به نیکی و پاکی شهرت داشت و از صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد با جمعی از یارانش دستگیر کرد و به سوی شام فرستاد و معاویه هم آنها را در سرزمین مرج عذراء به قتل رسانید و به این ترتیب ورق سیاه دیگری بر اوراق تاریخ پایان زندگی خود افزود. کار به جایی رسید که حسن بصری که رابطه چندان خوبی با علی علیه السلام نداشت درباره او چنین گفت: معاویه سه کار کرد که اگر تنها یکی از آنها را انجام داده بود برای هلاکت او کافی بود:

نخست حکمرانی بر این ملت به وسیله گروهی از سفیهان و ناآگاهان. دوم

ملحق ساختن زیاد به خود، در حالی که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده بود فرزند به شوهر تعلق دارد و سهم مرد زناکار سنگ است و دیگر کشتن حجر بن عدی. وای بر او از سوی حجر و یاران حجر.»

آنچه در بالا آمد برگرفته از کتاب استیعاب، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تنقیح المقال علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری است.^۱

۲۹. دیدگاه رهبر انقلاب در مورد معاویه!!!

پرش بیست و نهم:

کانال اهل سنت نوشت:

«پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب در خاطره‌ای از ایشان آورد: بد نیست من خاطره‌ای را برای شما نقل کنم؛ هرچند که به خیلی از دوستان هم این را گفته‌ام. امام یک وقت در اوایل انقلاب در سخنرانی‌هایشان از معاویه به صورت طعن آمیزی اسم می‌آوردند. شما می‌دانید که من مدتی را در بلوچستان بودم و با خیلی از علمای آن جا دوست نزدیک هستم. مردم و علمای سنی آن منطقه، معاویه را مقدس می‌دانند. به امام عرض کردم که در طرف شرق کشورمان، چند صد میلیون نفر معاویه را محترم می‌شمارند و او را خال المؤمنین می‌دانند - البته بحق یا بناحق آن، مربوط به جلسه‌ی بحث است - یعنی مسلمانان هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان اغلب سنی حنفی‌اند؛ اینها معاویه را محترم می‌شمارند. امام گفتند عجب، من نمی‌دانستم! من بعد از آن در طول این ده، یازده سال یک جمله‌ی طعن آمیز از امام راجع به معاویه نشنیدم. (بیانات در دیدار اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران

۱۳/۱۲/۱۳۷۰)!!!

۱. پیام امام امیرالمؤمنین ﷺ، ج ۱۰، ص ۱۷۲

پاسخ:

مقصود رهبری از جملات طعنه آمیز که امام خمینی در مورد معاویه به کار می‌بردند و دیگر به کار نبردند، جملاتی است که در دلش شامل توهین و ناسزاگویی به معاویه بوده است، مثلاً امام خمینی از معاویه با تعبیر «مردک» یاد می‌کرد و می‌گفت:

«معاویه یک سلطان بود در آن وقت؛ حضرت امام حسن بر خلافش قیام کرد در صورتی که آن وقت همه هم با آن مردک بیعت کرده بودند و سلطانش حساب می‌کردند.»^۱

رهبری می‌گوید که دیگر امام خمینی چنین تعابیری که ناسزاگویی محسوب می‌شود را در مورد معاویه به کار نبرد، اما خود رهبری تصریح دارند که بیان حقائق تاریخی در مورد معاویه هیچ اشکالی ندارد، چنان که می‌گوید:

«برادران اهل تستن درباره‌ی معاویه دورأی و نظر دارند. یک عده از برادران اهل تستن معاویه را قبول دارند و عده‌ای هم قبول ندارند. بیشتر برادران شافعی معاویه را قبول ندارند، و حتی کتابهایی درباره‌ی معاویه نوشته‌اند مانند عباس عقّاد - نویسنده‌ی معروف مصری - که کتابی درباره‌ی معاویه نوشته به نام معاویة فی المیزان. بسیار کتاب عجیب و مهمی است که درباره‌ی خصوصیات اخلاقی معاویه نوشته است. البته برادران زیادی هم از اهل تستن - که بیشتر حنفیها هستند - معاویه را قبول دارند. ما هم با اینکه معاویه را قبول نداریم، اما به نظر آن برادران احترام می‌گذاریم؛ احساسات آنها را جریحه دار نمی‌کنیم؛ اهانت هم نمی‌کنیم؛ اما حقایق تاریخی را بیان می‌کنیم.»^۲

رهبری می‌گوید ما اهانت نمی‌کنیم اما حقایق تاریخی را بیان می‌کنیم. در

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۱

۲. نقش نگار، صفحه: ۱۴۷

ادامه خود رهبری مطابق این سخن رفتار نمودند و حقایق تاریخی را که تصریح می‌کند معاویه منافق و ضد دین و مشرک و دشمن پیامبر اسلام و فردی ظالم و فاسق و خبیث و شیطان صفتی بوده که مستحق لعنت کردن است، لعنت هم به معنای دعا کردن است تا خداوند معاویه را مشمول رحمت خود نکند.

رهبری این جملات را مکرراً تکرار می‌کند، چنان که جناب اژه‌ای هم این حقایق تاریخی را بیان کردند که معاویه منافق بوده است. بنابراین بیان حقایق تاریخی توهین محسوب نمی‌شود.

رهبر انقلاب در جایی از معاویه با تعبیر فاسق و فاجر و ظالم و غده‌ی فاسد و خطرناک یاد می‌کند و می‌گوید:

«در مورد معاویه مسئله فقط این نبود که او آدم فاسق و فاجر و ظالمی است؛ بلکه معاویه کسی بود که امیرالمؤمنین میدانست که هدف او تغییر مسیر است و او به هیچ قیمت در جهت امیرالمؤمنین حرکت نخواهد کرد، اگر استاندار امیرالمؤمنین هم بماند، کار خودش را خواهد کرد. کما اینکه در زمان عثمان و در زمان عمر هم کار خودش را میکرد. معاویه حتی زیر بار عمر هم نمیرفت و زیر بار عثمان هم نمیرفت، و بدون تردید، اگر حضرت او را ابقاء میکرد، زیر بار امیرالمؤمنین هم نمیرفت. واقعاً مسئله‌ی معاویه مسئله‌ی یک حاکم معمولی نبود، مسئله‌ی یک غده‌ی فاسد و خطرناک بود. برای این بود که حضرت به این نتیجه رسید که باید او را بردارد»^۱

در جای دیگر متذکر نفاق و خبائث معاویه و رذالت و فساد و دشمنی او با پیامبر اسلام می‌شود و می‌گوید:

«امام حسن وضعش این جور بود و اگر کشته میشد، معاویه میماند و تُرک تازی‌های بی‌دریغش و حتی دشمنیش با پیغمبر. دشمنی معاویه با پیامبر

اکرم ﷺ و گفتم معاویه میشد شخص اول، با اینکه اسم پیغمبر در قرآن هست: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾؛ و اسم پیغمبر را هم از قرآن حتماً محو میکرد؛ با پیغمبر اصلاً معاویه دشمنی داشت، اصلاً مخالف بود. شاهد قضیه خود مغیره بن شعبه است، رفیق و یار غار و شریک جرم معاویه. پسر مغیره بن شعبه میگوید که با پدرم به شام رفته بودیم. مغیره فرماندار معاویه بود که فرستاده شده بود آنجا به عنوان پاداش جنایتهایش؛ بعد آمده بود یک قدری کارهایش را درست کند پیش معاویه و برگردد و گزارش بدهد و دستور بگیرد و مانند اینها. شبها میرفت پهلوی معاویه و صحبت میکردند. مطرف پسر مغیره میگوید: بابایم وقتی که از پیش معاویه بیرون می‌آمد، میگفت عجب مرد زیرکی، عجب مرد کاردانی، عجب چنین و چنان! یک شب دیدم از پیش معاویه که آمد، به قدری ناراحت، متغیر [است]؛ گفتم که چیست قضیه؟ گفت: «عجب مرد خبیثی است.»؛ وای به حال کسی که مغیره به او بگوید خبیث! خود مغیره بن شعبه یک چیز عجیبی است؛ یک مرد فاسدِ رذلِ بی‌محابا، مفسد گناهکار و عجیبی است؛ [او] گفت عجب مرد خبیثی است! «جئت من عند اخبث الناس»، خبیث‌ترین مردم است معاویه. گفتم قضیه مگر چه بود؟ مغیره قاعدتاً نباید به پدرش میگفت تا در تاریخ ثبت بشود، اما این از بس در دلش رنج ایجاد کرده بوده، طاقت نیاورده و مجبور شده به کسی بگوید و خب البته نزدیک‌ترین فرد پدرش هست. گفت که وقتی که با او نشستیم، خصوصی به من گفت: «مغیره! ابوبکر مردی از تیم بود و مدتی حکومت کرد و از بین رفت، نامش هم با او مُرد؛ او مرد و نامش هم مرد، جز اینکه کسی حالا به عنوان یک مسئله‌ی تاریخی اسمش را بیاورد؛ عُمَر مردی از عدی بود، ده سال حکومت کرد، عدل کرد، داد کرد، این همه زحمت کشید، این همه جنگ کرد، جهاد کرد و مانند اینها، او هم مُرد نامش هم با او مرد، مگر اینکه کسی گاهی بگوید عمر؛ اما این مرد هاشمی هر روزی پنج

نوبت بر سر مناره‌ها باید مردم اسمش را بیاورند.» معاویه به پیغمبر حسودی میکند که چرا باید اسم محمد را بر سر مناره‌ها روزی پنج بار بیاورند. بعد میگوید وقتی این حرف را زد، رویش را کرد به من و گفت: «مغیره! من هر چه فکر میکنم هیچ راهی جز این نمیبینم که این نام را در زیر انبوه دروغها و اباطیل دفن کنیم.»: «**الَّا دَفْنًا دَفْنًا**»؛ دو بار هم کلمه‌ی دفن را میگوید. یک چنین آدمی است.^۱

رهبری در جای دیگری معاویه را یک انسان بی‌شرف می‌داند و می‌گوید:
«از طرفی، معاویه از روشهایی استفاده میکرد که این روشها با مفاهیم اسلامی و با ارزشهای اسلامی بکلی ناسازگار بود و علی و پس از او امام حسن از این روشها استفاده نمیکردند. به قول مورّخین، معاویه سخی بود. [البته] باز نویسنده‌ی عرب‌زبان درباره‌ی سخاوت معاویه بحث میکند، میگوید: بله، معاویه سخاوت داشت، اما نسبت به چیزهایی که اگر کسی اندکی دین یا غیرت داشته باشد، به آنها سخاوت نخواهد کرد؛ معاویه سخاوت داشت، یعنی حاضر بود شرف خود را به آسانی زیر پا بگذارد، حاضر بود وجدان خود را - اگر داشت - به آسانی زیر پا بگذارد، حاضر بود تمام ارزشهای اسلامی را ندیده بگیرد؛ سخاوت به این معنا. سخاوت میکرد، پولهای گزاف میداد، پولهای بیت‌المال را اصلاً صرف تحکیم موقعیت خود میکرد. خرج دیگری نداشت معاویه؛ خرج معاویه همین بود که پولها را بدهد برای تحکیم موقعیت حکومت و سلطنت.»^۲

و در جای دیگر بر لعن کردن معاویه چنین دلیل می‌آورد:
«چهار خصلت در معاویه بود که هر یک از آنها به تنهایی برای هلاکت و بدبختی او بس بود، یکی اینکه سفیهان را بر دوش امت سوار کرد تا آنجا که امر

۱. دو امام مجاهد، صفحه: ۱۰۰

۲. دو امام مجاهد، صفحه: ۲۳

خلافت را بی مشورت امت به دست گرفت با آنکه هنوز بقایای صحابه و صاحبان فضیلت در میان ایشان بودند؛ دیگر آنکه پسر مست شراب خوارهی خود را، که حریر میپوشید و طنبور میزد، جانشین خود ساخت؛ سوّم آنکه «زیاد» را برادر خود و پسر ابوسفیان خواند با اینکه رسول خدا ﷺ فرموده است: «فرزند از بستر است و نصیب زناکار سنگ است.»؛ چهارم آنکه حجر را کشت، وای بر او از حجر و اصحاب حجر، وای بر او از حجر و اصحاب حجر...» معتزله پس از صلح، از بیعت با معاویه امتناع کردند و از حسن و معاویه هر دو کناره گرفتند و به همین جهت خود را معتزله (کناره‌گیران) نام نهادند. پس از آنکه کاروان زمان، شرح حال معاویه را به نسلهای بعدی رسانید، فقهای مذاهب اربعه در بحثهای فقهی از معاویه به عنوان مثالی برای پادشاه ستمگر استفاده میکردند! و ابوحنیفه نعمان بن ثابت او را «ستمگری که مبارزه با او واجب بوده است.» میدانست. بنابراین، کو آن خلافتی که برای معاویه فرض و پنداشته شده است؟ بعدها معتضد عبّاسی آمد و از نو کارهای معاویه و جنایتهای بزرگ او و سخنانی را که درباره‌ی او گفته میشد و روایاتی را که درباره‌ی او نقل میشد، منتشر ساخت و در فرمانی لعن بر او را بر همه‌ی مسلمانان توصیه کرد و این در سال ۲۸۴ هجری بود. «غزالی» پس از ذکر خلافت حسن بن علی علیه السلام در کتاب خود چنین نوشت: «و خلافت به مردمی رسید که بی استحقاق آن را تصاحب کردند»^۱

و در استدلال دیگری بر لعن معاویه می‌گوید:

«آنگاه در میان علمای اسلام کسی را سراغ نداریم که عایشه یا معاویه را - به این دلیل که دشنام صحابه را جایز دانسته و حتی کار را به تکفیر نیز کشانیده‌اند - کافر دانسته و خارج از دین معرّفی کرده باشد. تردیدی نیست که حکم کارهای مشابه، همیشه یکسان است و به اختلاف زمانها تغییر نمی‌یابد، بنابراین، کسانی

که معاویه یا هر صحابی دیگری را مورد لعن یا دشنام قرار میدهند، بی‌کم‌وکاست محکومند به حکم عایشه و معاویه که علی و عثمان را دشنام دادند و لعن کردند.^۱

در جای دیگر از معاویه به عنوان یک فرد بی‌آبرو یاد می‌کند و می‌گوید:
«اگر زیرکی و کاردانی و «دهاء» به معنای آن است که آدمی خود را برای همیشه بی‌آبرو و ورشکسته سازد، بی‌گمان معاویه زیرک‌ترین و داهیه‌ترین مردم است!»^۲

در جای دیگر معاویه را به شرک نسبت می‌دهد و می‌گوید:
«شما در شام اگر از هر عوام نادانی می‌پرسیدی «آقا معاویه خدا است»، میگفت «آقا عقلت را گم کرده‌ای؟». اگر میگفتی معاویه پس کیست؟ میگفت معاویه بنده‌ی خدا است؛ این ظاهر قضیه [است]، اما در باطن [همان طور که] خدا در قرآن می‌گوید: ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ و ﴿يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾، هر چه میخواهد میکند، هر چه میخواهد فرمان میراند، روی اراده‌ی او اراده‌ای نیست، در شام ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ و ﴿يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ معاویه بود؛ در منطق اسلام او خدا است. اسمش معاویه است، اسمش بنده‌ی خدا است [اما] کارش کارِ خدا است، مسئولیتش مسئولیتِ خدایی بود، شأنش شأنِ ربِّ الارباب؛ این شرک نیست؟»^۳
در جای دیگر معاویه را یک عنصر ضد دین معرفی می‌کند و می‌گوید:

«وقتی جمعی از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام به وی گفتند: از معاویه صرف‌نظر کن و بگذار او در حاکمیت شام باشد، حضرت قبول نکرد و گفت: معاویه یک

۱. صلح امام حسن علیه السلام، صفحه: ۳۱۵

۲. صلح امام حسن علیه السلام، صفحه: ۳۱۵

۳. نهج البلاغه: شرح هفت خطبه، صفحه: ۸۹

عنصر ضدّ دین است. نه اینکه عنصر کاملی نیست؛ بلکه او ضدّ دین است.^۱ یا در جای دیگر بی دینی معاویه را چنین به تصویر می کشد:

«در این دوره، معاویه آغازگر جریانی بود که در آن ارزشهای اسلامی از محتوای واقعیشان فاصله گرفتند و تنها ظاهری از آنها باقی مانده بود و دستگاه انسان ساز اسلام تبدیل به ابزاری شد که انسانها را به سوی دنیا و شهوات سوق میداد.»^۲

در جای دیگر صراحتاً پرچم و مسیر معاویه در صفین را همان پرچم و مسیر کفار در جنگ احد معرفی می کند و از این طریق نفاق و کفر معاویه را به تصویر می کشد و می گوید:

«این پرچم را من در روز احد و بدر در مقابل رسول خدا دیدم - پرچم بنی امیه - زیرا این پرچم، همان کسانی آن روز ایستاده بودند که امروز هم ایستاده اند؛ معاویه و عمرو عاص. در جنگ احد، هم معاویه، هم عمرو عاص و دیگر سران بنی امیه در مقابل پیغمبر قرار داشتند؛ پرچم هم پرچم بنی امیه بود.

گفت: این هائی که شما می بینید در زیر این پرچم، آن طرف ایستاده اند، همین ها زیر همین پرچم در مقابل پیغمبر ایستاده بودند و من این را به چشم خودم دیدم. این طرفی که امیر المؤمنین هست، همین پرچمی که امروز امیر المؤمنین دارد - یعنی پرچم بنی هاشم - آن روز هم در جنگ بدر و احد بود و همین کسانی که امروز زیرش ایستاده اند، یعنی علی بن ابی طالب و یارانش، آن روز هم زیر همین پرچم ایستاده بودند. از این علامت بهتر؟ ببینید چه علامت خوبی است. پرچم، همان پرچم جنگ احد است؛ آدم ها همان آدم هائیند، در یک جبهه. پرچم، همان پرچم جنگ احد است؛ آدم ها همان آدم هائیند در جبهه‌ی دیگر، در جبهه‌ی مقابل. فرقی این است که آن روز آن ها ادعا می کردند و معترف

۱. نقش نگار، صفحه: ۱۵۱

۲. (آیت الله خامنه‌ای، ۲۲/۱/۱۳۶۹)

بودند و افتخار می کردند که کافرند، امروز همانها زیر آن پرچم ادعا می کنند که مسلمند و طرف دار قرآن و پیغمبرند؛ اما آدم ها همان آدم هایند، پرچم هم همان پرچم است. خوب، این ها بصیرت است. این قدر که ما عرض می کنیم بصیرت بصیرت، یعنی این.»^۱

در جای دیگر معاویه را شیطان و روباه معرفی می کند و می گوید:

«اما معاویه شیطان است؛ مثل روباه نقشه میکشد، طراچی میکند و...»^۲

و در جای دیگر اهل سنت را در مورد معاویه دروغگو می شمرد و می گوید:

«هرکسی بگوید که معاویه کاتب وحی پیغمبر بوده دروغ میگوید؛ یک خط،

یک کلمه از قرآن را هم معاویه ننوشته؛ حتی یک کلمه؛ آخر عده ای از سنی ها

میگویند که معاویه کاتب وحی پیغمبر است، قرآن را نوشته؛ دروغ است»^۳

و باز متذکر نفاق معاویه می شود و می گوید:

«معاویه در به کار بردن این سلاح، دست به نفاق و تلّون بسیار مهبیی زده

بود.»^۴

و در جای دیگر معاویه را بنیانگذار ظلم معرفی می کند و می گوید:

«اگر معاویه زنده هم میماند و یزید بر سر کار نمی آمد، حسین بن علی علیه السلام تا

چند سال دیگر این قیام را انجام میداد. این طور نبود که امام حسین علیه السلام فقط

چون یزید سر کار آمده، این کار را بکند؛ نه، مسئله از این بالاتر بود، ریشه داتر

بود؛ دعوای با یزید نبود، دعوای با نظام ظلم بود.»^۵

۱. بیانات، جلد: ۳۱، صفحه: ۴۵

۲. فتنه ی تغلب، صفحه: ۲۸۷

۳. دو امام مجاهد، صفحه: ۱۸۳

۴. صلح امام حسن علیه السلام، صفحه: ۱۶۴

۵. آفتاب در مصاف، صفحه: ۱۵۰

و در جای دیگر معاویه را منافق و ریاکار می‌داند و می‌گوید:
«معاویه اصول را قبول نداشت تا پابند به آن اصول باشد.....
معاویه یک فرد ریاکار بود؛ در باطن یک عملی را انجام میداد، اما در ظاهر
ضد آن را به مردم وانمود میکرد.»^۱

و در مذمت دیگر معاویه و شرارت و پلیدی و فساد معاویه می‌گوید:
«معاویه مُرد؛ **الذی انتزی علی هذه الامة**؛ آن دشمن بزرگ و سرسختی که این
امت را به سوی شرّ و شرارت و پلیدی و فساد میکشانید»^۲

در جای دیگر معاویه را دشمن خدا معرفی می‌کند و می‌گوید:
«معاویه هم که با علی علیه السلام می‌جنگید، صریحاً خدا را انکار نمی‌کرد. او هم ادّعا
میکرد که راه خدا را میرود و برای خدا قرآن و نماز می‌خواند و برای خدا جنگ
می‌کند. یزید و خلفای جور بعد از او هم در جنبه‌های غیر حق، همیشه مدّعی
بودند که نظرشان و هدفشان خدا است و برای خدا کار میکنند. مگر عمرسعد در
کربلا به مزدوران خود نگفت: «یا خیل الله! ارکبی؛ ای لشکریان خدا سوار شوید.».
معاویه هم که امام حسن علیه السلام را به وسیله‌ی عسل مسموم کرد، گفت: «**ان الله جنوداً
من عسل**»؛ خدا لشکریانی از جنس عسل دارد؛ و می‌خواست بگوید عسلی را که
من فرستادم و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، لشکری از لشکریان خدا بود و لشکر
خدا وقتی کسی را بگشود، لشکر غیر خدا را کشته است؛ یعنی امام حسن علیه السلام
دشمن خدا است و من دوست خدا هستم! خلاصه آنکه، دشمنان خدا هم
ادّعای خدایی بودن و دنباله‌روی از رضای او را دارند. بنابراین اگر ملاکی برای
سنجش این ادّعا وجود نداشته باشد، هرکس میتواند چنین ادّعایی کند.»^۳

۱. دو امام مجاهد، صفحه: ۲۴

۲. دو امام مجاهد، صفحه: ۱۳۲

۳. بیان قرآن: تفسیر سوره براءت، صفحه: ۴۱۶

در جای دیگر اسلام معاویه را اسلام ظاهری یعنی نفاق معرفی می‌کند و می‌گوید:

«هرکسی و هر چیزی که مقابل «سبیل الله» و تکامل انسانی قرار بگیرد، آیه جلوی او را می‌گیرد؛ اعمّ از کافر و منافق و مشرک و یهودی و مسیحی و یا به ظاهر مسلمانی مثل معاویه بن ابی سفیان. معاویه چون خارِ راهِ دعوت الی الله است، و چون حجابی است در مقابل رؤیت احکام اسلامی، و چون مانعی است از اجرای عدل اسلامی علی علیه السلام، مطابق این آیه باید با او جنگید و به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام با او جنگید و این «مقاتله فی سبیل الله» است.»^۱

به مانند این سخنان از رهبری متعدد است اما ما به این مقدار بسنده می‌کنیم.

خلاصه سخن:

رهبری معتقد است که معاویه منافق و مشرک و ضد دین و دشمن خدا و فاسد و ظالم و ریاکار و شیطان است و اینها توهین نیست بلکه نص صریح تاریخی است، در مورد معاویه توهین و اهانت نباید کرد اما بیان حقایق تاریخی به مانند موارد فوق بی‌اشکال است، چنان که جناب اژه‌ای حقایق تاریخی را گفتند که معاویه منافق بوده است.

۳۰. شخصیت پلید معاویه در روایات اهل سنت!!!

پرسش سی ام:

بر اساس چه مستنداتی شیعیان از معاویه بدگویی کرده و او را دشمن خدا معرفی می‌کنند؟

پاسخ:

مطاعن و مذمت‌های معاویه در روایات اهل سنت متنوع است که در ذیل به مواردی اشاره می‌کنیم:

معاویه و شراب خواری:

پیشوای حنبلی‌ها احمد بن حنبل در «مسند» خود از عبدالله بن بریده نقل می‌کند:

«با پدرم نزد معاویه رفتیم، پس از خوردن غذا، شراب آوردند معاویه نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت: از زمانی که پیامبر حرام کرده هنوز ننوشیده‌ام. (ثم اتینا بالشراب فشرب معاویه)^۱ معاویه و ربا خواری:

مالک بن انس از عطاء بن یسار نقل کرده‌اند:

«معاویه یک ظرف پر از طلا یا درهم را در برابر بیشتر از وزنش فروخت. ابودرداء به او گفت: از رسول خدا شنیدم که از چنین کاری نهی فرمود، باید در برابر هم وزنش فروخته شود. معاویه گفت: من در آن اشکالی نمی‌بینم. ابودرداء گفت: «من یعذرني من معاوية؟! أنا أخبره عن رسول الله ﷺ وهو يخبرني عن رأيه، لا أسألك بأرض أنت بها» چه کسی می‌تواند کار معاویه را برای من توجیه کند؟ من نظر رسول خدا را به او می‌گویم و او به من نظر خودش را می‌گوید! دیگر در منطقه‌ای که تو در آن باشی نخواهم ماند. سپس به مدینه نزد عمر بن خطاب آمد و داستان را برایش نقل کرد. عمر به معاویه نوشت: «لا تبع ذلك إلا مثلاً بمثل، وزناً بوزن» آن را فقط مثل در برابر مثل و وزن در برابر وزن (بدون زیادت) بفروش^۲ معاویه و خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه:

یک نفر از اهل کوفه در بازگشت از صقین سوار بر شترش وارد دمشق شد؛

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷۶، ح ۲۲۴۳۲

۲. موطا مالک، ج ۴، ص ۹۱۶

یکی از اهالی دمشق مدعی شد که آن ناچه (ماده شتر) از اوست و در صفین از او گرفته شده، برای حلّ نزاع نزد معاویه آمدند و مرد دمشقی پنجاه نفر شاهد آورد که این ناچه (ماده شتر) مال اوست، و معاویه هم به نفع او حکم صادر کرد و به مرد کوفی فرمان داد که شتر را به او بدهد، مرد کوفی گفت: خدا خیرت دهد، این شتر نر است نه ماده. معاویه گفت: دیگر حکم صادر شده است. و با او مکر کرد و پس از رفتن آنها او را احضار کرد و قیمت شترش را پرسید و دو برابر آن را به او داد و به او احسان کرد و به وی گفت: به علی علیه السلام بگو که من با صد هزار نفر که فرق شتر نر و ماده را نمی دانند به جنگ با تو برخاسته‌ام. آنها آنقدر مطیع معاویه بودند که وقتی در راه صفین در چهارشنبه نماز جمعه خواند هیچ اعتراضی نکردند، و هنگام جنگ سرهایشان را فدای او کرده و او را بر روی سرشان جا داده بودند و به راحتی سخن عمرو عاص را پذیرفتند که: قاتل عمار بن یاسر، علی است چون او عمار را برای یاریش آورده بود، و آنقدر مطیع او بودند که به دستور او لعن بر علی علیه السلام را سنت قرار دادند، سنتی که کودکان بر آن بزرگ شده و بزرگسالان با آن می مردند.» **«صلی بهم عند مسیرهم الی صفین الجمعه فی یوم الاربعاء»**^۱

معاویه و پوشش طلا و ابریشم:

ابو داود از طریق خالد نقل می کند: مقدم بن معدی کرب، و عمرو بن اسود، و شخصی از بنی اسد از اهالی قنسرين نزد معاویه آمدند. معاویه به مقدم گفت: خبر داری که حسن بن علی علیه السلام وفات کرده؟ مقدم گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». شخصی به او گفت: مگر آن را مصیبت می دانی؟ مقدم گفت: «وَلَمْ لَا أَرَاهَا مَصِيبَةً، وَقَدْ وَضَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حِجْرِهِ، فَقَالَ: «هَذَا مِنِّي وَحَسِينٌ مِنْ عَلِيٍّ» [چطور مصیبت نشمارم در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را در آغوش می گرفت و می فرمود: این از من است و حسین از علی است]. مردی که از بنی اسد بود

گفت: «جَمْرَةَ أَطْفَأَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» [آتش برافروخته‌ای بود که خدا آن را خاموش نمود]. مقدم گفت: امروز از اینجا نمی‌روم مگر آنکه تو را خشمگین سازم و چیزی بگویم که خوشت نیاید، آنگاه گفت: ای معاویه! اگر راست گفتم مرا تصدیق کن و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کن. گفت: باشد. گفت: تو را به خدا سوگند! مگر نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ از پوشیدن حریر نهی فرمود؟ گفت: آری. گفت: تو را به خدا سوگند! نشنیدی که رسول خدا از پوشیدن طلا نهی فرمود؟ گفت: آری. گفت: به خدا سوگند! مگر نمی‌دانی که رسول خدا از پوشیدن پوست حیوانات وحشی و سوار شدن بر آن نهی فرمود؟ گفت: آری. گفت: به خدا سوگند ای معاویه! تمام اینها را در خانه‌ات دیدم. معاویه گفت: می‌دانم که هرگز از دست تو نمی‌توانم خلاص شوم.^۱

معاویه و بدعت در دیه:

ضحاک در کتاب «الدیات» از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: «به زهری گفتم: دربارهٔ دیه کافر ذمی برایم بگو که در زمان رسول خدا ﷺ چقدر بوده است؟ چرا که دربارهٔ آن اختلاف پیدا کرده‌ایم. گفت: مابین مشرق و مغرب هیچ کس دانایتر به آن از من نیست، در زمان رسول خدا ﷺ و زمان ابوبکر و عمر و عثمان هزار دینار بود تا آنکه معاویه به خانوادهٔ مقتول پانصد دینار داد و پانصد دینار را برای بیت المال قرار داد». ابن کثیر در «البدایة والنهایة» می‌نویسد: زهری می‌گوید: سنت بر این بود که دیه ذمی مثل دیهٔ مسلمان است و معاویه نخستین کسی بود که آن را نصف کرد، و نصف دیگر را [برای خودش] برداشت.^۲

معاویه دستور به حرام خوری و قتل و آدمکشی می‌داد!!!!

در صحیح مسلم آمده است که عبد الرحمان بن عبد رب الکعبه می‌گوید:

۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۶۸، ح ۴۱۳۱

۲. الدیات، ص ۵۰ - البدایة والنهایة ج ۸، ص ۱۴۸ حوادث سال ۶۰ ه

«وارد مسجد الحرام شدم دیدم عبدالله بن عمرو عاص در سایه کعبه نشسته و مردم گرد او جمع شده‌اند به او گفتم: پسر عمویت معاویه دستور می‌دهد که ما اموالمان را در میان خود به باطل بخوریم و مسلمانان را به قتل برسانیم در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...﴾ و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾ عبدالله ساکت شد سپس گفت: در اطاعت خدا از او اطاعت کن و در معصیت خدا با او مخالفت نما.»

«... هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ. وَ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا.»^۱

معاویه نماز را در سفر تمام می‌خواند، در حالی که به او اعتراض می‌کردند که پیامبر و ابوبکر و عمر شکسته می‌خواندند، تو چرا بدعت ایجاد کردی؟^۲

معاویه در نماز عید فطر و قربان اذان می‌گفت در حالی که در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان در نماز عید اذان گفته نمی‌شد:^۳

معاویه بدعت مقدم کردن خطبه بر نماز عید را گزارد:^۴

معاویه دست سارق را قطع نکرد و به تصریح علمای اهل سنت عمل او نخستین حد از حدود بود که در اسلام ترک می‌شد:^۵

ملحق کردن زیاد به ابوسفیان هم یکی دیگر از جنایات معاویه و مخالفتش با پیامبر بود چرا که پیامبر فرمود فرزند متعلق به شوهر است و نصیب زناکار سنگ

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۸۵، ح ۱۶۴۱۵

۳. کتاب الام شافعی، ج ۱، ص ۲۳۵ - المحلی ابن حزم، ج ۵، ص ۸۲

۴. المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۵۴۴۶

۵. الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۲۲۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۵ حوادث سال ۶۰ هجری

است:^۱

جنایت بزرگ دیگر معاویه، کشتن حجر بن عدی صحابی پیامبر اسلام و یار امیر مومنان علیه السلام بود. حُجر بن عدی از عادلان صحابه یا یکی از صحابه عادل بود. چنانکه حاکم نوشته است. راهب اصحاب محمد بود آن گونه که در «استیعاب» آمده است: از فضلان صحابه، با وجود سَنَکَم از بزرگان آنها، و مستجاب الدعوه بود. و چنانکه ابن سعد نوشته است: فردی ثقه و مشهور بوده است.^۲

معاویه حجر بن عدی و یارانش را به طرز فجیعی کشت به گونه‌ای که عایشه در این رابطه به معاویه اعتراض شدیدی کرد: «یا معاویه قتلت حجرا و اصحابه و فعلت الذی فعلت»^۳

گستاخی و بی‌پروایی معاویه به حدی بود که بر روی منبر رسول خدا باد معده از خود خارج می‌کرد!!!!
زمخشری نقل می‌کند:

«معاویه روزی به هنگام سخنرانی بر روی منبر بادی ول کرد، سپس برای توجیه گفت ای مردم خداوند بدن ما را آفریده و در آن باد قرار داده و انسانها نمی‌توانند از رفتن آن جلوگیری کنند. ناگهان یکی از حاضران به نام صعصه بن صوحان گفت آری ولی جای این کار در توالی است نه روی منبر چون بدعت است» **«أفلتت من معاویة ریح علی المنبر فقال: یا أيها الناس إن الله خلق أبداناً**

۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۶

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۵۱ - الاستیعاب القسم الأول / ۳۲۹-۳۳۱، شماره ۴۸۷. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۲۰ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۱۰ شماره ۱۲۲۱؛ مختصر تاریخ دمشق ۶/۲۳۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۵۴ ص حوادث سال ۵۱ هـ.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۳-۲۷۹ حوادث سال ۵۱ هـ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳،

وَجَعَلَ فِيهَا أَرْوَاحًا فَمَا تَمَالِكِ النَّاسُ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُمْ. فَقَامَ صَعْصَعَةُ ابْنِ صُوحَانَ فَقَالَ:
أَمَا بَعْدَ فَنَ خُرُوجِ الْأَرْوَاحِ فِي الْمَتَوَضَّاتِ سَنَةً، وَعَلَى الْمَنَابِرِ بَدْعَةً»^۱

پیامبر از سالها پیش، پیش بینی کرده بود که چنین بوزینگانی بر روی منبرش می‌روند و مایه بدنامی اسلام می‌شوند چنان که خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ (یادآور) زمانی را که به تو گفتیم: پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد، و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آنها را بیم داده (و انداز) می‌کنیم، اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید. (اسراء ۶۰)

این خواب اشاره به جریان معروفی است که پیامبر اکرم در خواب دید میمون‌هایی از منبر او بالا می‌روند و پایین می‌آیند، بسیار از این مسأله غمگین شد، آن چنان که بعد از آن، کمتر می‌خندید. این میمون‌ها را به بنی امیه تفسیر کردند، چنان که طبری می‌نویسد:

«تمامی مسلمانان اتفاق دارند که مراد خداوند از شجره ملعونه، سلسله بنی امیه است» «لا اختلاف بین احد انه اراد بها بنی امیه»^۲

یا فساد دیگر معاویه تجارت و خرید و فروش بت در دوران حکومتش بوده است!!!

ابو وائل می‌گوید:

«همراه با مسروق در منطقه سلسله بودیم، به مرکب‌هایی که مجسمه‌هایی از مس بر آنها بار شده بود برخورد کردیم، درباره محموله و صاحب آن صحبت

۱. ربیع الابرار، ج ۵، ص ۱۱۷

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۱

کردیم، گفتند این بتها به درخواست و سفارش معاویه از سرزمین هند و سند تهیه شده است. مسروق گفت اگر مطمئن بودم معاویه بدون این که مرا شکنجه کند به قتل می‌رساند همه این مرکب‌ها را غرق کرده و بت‌ها را از بین می‌برد اما می‌ترسم معاویه قبل از کشتن مرا شکنجه کند» «كنت مع مسروق بالسلسلة فمّرت به سفائن فيها أصنام من صفر تماثيل الرجال، فسألهم عنها فقالوا: بعث بها معاوية إلى أرض السند واهند تباع له، فقال مسروق: لو أعلم أنهم يقتلونني لغرقتها، ولكّتي أخاف أن يعذبوني...»^۱

خرید و فروش بت توسط معاویه جای تعجب ندارد، زیرا او اساساً معتقد به نبوت پیامبر اسلام نبوده است، چنان که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب اخبار الملوک چنین نقل می‌کند:

«روزی معاویه شنید مؤذن می‌گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» معاویه سه بار آن را تکرار کرد؛ ولی هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد أنّ محمداً رسول الله» معاویه گفت: عجب ای فرزند عبدالله (منظورش پیغمبر اسلام بود) تو همت بلندی داشتی راضی نشدی جز اینکه اسم خودت را در کنار اسم خدا قرار دهی و شهادت به نبوت را تکرار نکرد. «روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب أخبار الملوك أن معاوية سمع المؤذن يقول أشهد أن لا إله إلا الله فقالها ثلاثاً فقال أشهد أن محمداً رسول الله فقال لله أبوك يا ابن عبد الله لقد كنت عالي الهمة ما رضيت لنفسك إلا أن يقرن اسمك باسم رب العالمين.»^۲

جنایت دیگر معاویه دست داشتن در خون امام حسین علیه السلام است، زیرا او طبق صلحنامه با امام حسن علیه السلام حق تعیین جانشین نداشت، اما بر خلاف این تعهد یزید را جانشین خود کرد: «ليس لمعاوية بن أبي سفيان ان يعهد الى احد من

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۰

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱

بعده عهد^۱

جنایت دیگر معاویه کشتار وسیع شیعیان امیر مومنان علیه السلام بوده است، چنان که «ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد:

«شیعیان در هر جا که بودند، به قتل رسیدند. بنی امیه دست‌ها و پا‌های اشخاص را به احتمال این‌که از شیعیان هستند، بریدند. هرکس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه‌اش را ویران کردند. شدت فشار و تضییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی علیه السلام از اتهام به کفر و بی‌دینی بدتر شمرده می‌شد! و عواقب سخت‌تری به دنبال داشت! در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود، زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام شمرده می‌شد. معاویه «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی علیه السلام بود و همه آن‌ها را به خوبی می‌شناخت، شیعیان را مورد تعقیب قرار داد و در هرگوشه و کناری که مخفی شده بودند، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دست‌ها و پا‌های آن‌ها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند.

معاویه طی بخشنامه‌ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ‌یک از شیعیان و خاندان علی علیه السلام را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستداران علی علیه السلام و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت‌المال حذف کنید و حقوق و

مقرری او را قطع نمایید!»^۱

زیاد که به تناوب؛ شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می کرد، «سَمُرَةُ بن جُنْدُب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی ترسی که در میان آن ها یک نفر بی گناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آن ها را نیز می کشتم هرگز از چنین چیزی نمی ترسیدم! «ابوسوار عدوی» می گوید: سمره در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.^۲

جنایت دیگر معاویه راه اندازی جنگ صفین بر علیه امیر مومنان علیه السلام بود. طبق روایات اهل سنت، دشمن علی علیه، از بدترین مخلوقات بوده که دوزخ جایگاه اوست.

پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس بغض و دشمنی اهل بیت را داشته باشد خداوند او را وارد آتش جهنم می کند»^۳
و فرمود؛

«اگر کسی همواره به نماز و روزه پردازد ولی کینه اهل بیت محمد را به دل بگیرد، و خدا را با این حال ملاقات نماید، به دوزخ می رود»^۴
و فرمود؛

«کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳، ۴۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳۲

۳. مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۰

۴. مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸

رستاخیز او را یهودی محشور می‌کند هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد»^۱

یا از علی علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود:

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و مردمان را آفرید پیامبر چنین فرمود که

مرا جز مومن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد»^۲

با توجه به این روایات، تکلیف کسانی چون عایشه و طلحه و زبیر و معاویه

که جنگ‌های جمل و صفین را بر علیه علی علیه السلام ترتیب دادند روشن می‌شود

عایشه و طلحه و معاویه و... موظف بودند که تحت حکومت امیر مسلمین و

حاکم جامعه اسلامی یعنی علی علیه السلام باقی بمانند و بر او خروج نکنند، چنان که

مطابق نقل اهل سنت، پیامبر گرامی فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُضِرِّ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا

فَاتَّ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر

آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا

شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»^۳

بنابراین کسانی که بر علی علیه السلام خروج کردند و جنگ جمل و صفین را به راه

انداختند، مطابق این روایت اهل سنت، به مرگ جاهلی مرده‌اند، و مرگ جاهلی

نیز مرگ کفر و شرک و نفاق است.

به تصریح علمای اهل سنت، معاویه با راه اندازی جنگ صفین بر علیه امیر

مومنان علیهم السلام موجب کشته شدن ۱۱۰ هزار تن شد.

مسعودی در مروج الذهب به نقل از یحیی بن معین نقل می‌کند:

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمي، ج ۹، ص ۱۷۲

۲. صحيح مسلم، ج ۱، ص ۸۶ - فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸

۳. صحيح بخاری، ج ۱۱، ص ۹ - صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷

«به تحقیق، تعداد کسانی که از دو سپاه، در مدّت یکصد و ده روز کشته شدند، یکصد و ده هزار نفر بود: نود هزار نفر از شامیان و بیست هزار نفر از عراقیان.» «إِنَّ عِدَّةَ مَنْ قُتِلَ بِهَا مِنَ الْفَرِيقَيْنِ فِي مِئَةِ يَوْمٍ وَعَشْرَةِ أَيَّامٍ مِئَةُ أَلْفٍ وَعَشْرَةُ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ؛ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ تِسْعُونَ أَلْفًا، وَمِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عِشْرُونَ أَلْفًا.»^۱

معاویه در جنگ صفین عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر اسلام را کشت، در حالی که طبق نصوص اهل سنت پیامبر تصریح کرده بود که قاتل عمار طاغی و در آتش دوزخ است، چنان که در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم:^۲

به تصریح علمای اهل سنت، در نسب معاویه نیز شک و تردیدهایی بوده و معلوم نبوده است که پدر او چه کسی بوده است!!!!

امام حسن علیه السلام خطاب به معاویه فرمود:

«می دانی که در کدام بستر به دنیا آمده‌ای؟»^۳

سبط بن جوزی می نویسد:

«اصمعی و کلبی در کتاب «مثالب» می گویند: معنی سخن حسن به معاویه

که می دانی در کدام بستر به دنیا آمده‌ای، این است که در باره معاویه گفته می شد او از یکی از این چهار تن است؛

«عمارة بن ولید بن مغیره مخزومی، مسافر بن ابی عمرو، ابو سفیان، عباس بن

عبد المطلب.» و اینها همنشینان ابو سفیان بودند و بعضی از آنها متهم به داشتن رابطه با «هند» بود. عمارة بن ولید از زیباترین مردان قبیله قریش بود. در

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14216

۳. تذکره الخواص ص ۲۰۰ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۸ - جمهره خطب العرب، ج ۲،

باره مسافر بن ابی عمرو، کلبی می‌گوید: عقیده عمومی مردم این است که معاویه از او است، زیرا بیش از همه مردم به «هند» عشق می‌ورزیده است و وقتی «هند» آبتن گشته و معاویه را در شکم داشته مسافر ترسیده که بگوید از او است و به همین جهت گریخته و پیش پادشاه حیره رفته و مقیم گشته است»^۱

زمخشری نیز در «ربیع الأبرار» می‌نویسد:

«معاویه منسوب به چهار مرد بود: ابو عمرو بن مسافر، عماره بن ولید، عباس بن عبد المطلب، صباح - آوازه خوان سیاه پوستی که برده عمار بود»^۲

زیاد بن ابیه در نامه‌ای در جواب معاویه که به او طعنه زده و از مادرش سمیه یاد کرده بود می‌نویسد:

«این که با اشاره به مادرم سمیه به من طعنه زده‌ای، اگر من فرزند سمیه‌ام تو فرزند عده‌ای هستی»^۳

جنایت دیگر معاویه سنت کردن لعن امیر مومنان علیه السلام بر منابر بود، در حالی که علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر گرامی فرمود:

«علی را دشنام ندهید هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام داده خداوند را دشنام گفته است و کسی که خدا را دشنام گوید خداوند او را عذاب می‌کند»^۴

در ذیل مفصلاً اسناد لعن امیر مومنان بر روی منابر به دستور معاویه را آورده‌ایم:^۵

در روایات اهل سنت می‌خوانیم که پیامبر گرامی اسلام معاویه را لعنت و

۱. تذکره الخواص ص ۲۰۲

۲. ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۵۵۱

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸۳

۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۶۲ - مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳

نفرین میکرد و می فرمود کافر می میرد و در تابوتی از آتش در پایین ترین طبقه دوزخ است و هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید بکشید، در ذیل مفصل توضیح داده ایم:^۱
امام حسین علیه السلام هم با معاویه به شدیدترین وجه برخورد می کرد و او را فاسد و ظالم می دانست، در ذیل توضیح داده ایم:^۲

معاویه بر پایه دشمنی که با امیر مومنان علیه السلام داشت، در دین بدعت ایجاد می کرد، و در روز عرفه تلبیه گفتن را حذف نمود چون علی علیه السلام تلبیه می گفت، چنان که در ذیل توضیح داده ایم:^۳

معاویه قاتل امام حسن علیه السلام هم بود چرا که جعهده به امر معاویه امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، چنان که در ذیل طبق مدارک اهل سنت این قضیه را ثابت کرده ایم:^۴

برخی از مولوی های جاهل روایاتی جعلی و دروغین در فضیلت معاویه نقل می کنند، در حالی که بزرگان اهل سنت تصریح کرده اند که هیچ روایت صحیحی در باب فضائل معاویه وجود ندارد و روایات در این رابطه تماما جعلی و دروغین هستند، در ذیل توضیح داده ایم:^۵

در طول تاریخ هم چنین بوده است که معاویه نزد اهل سنت قداست و احترامی نداشته است، چنان که ابن ابی الحدید عالم بزرگ اهل سنت در شرح نهج البلاغه خود می گوید: «قد طعن كثير من اصحابنا في دين معاوية ولم يقتصروا على تفسيقه و قالوا عنه: انه كان ملحدا لا يعتقد النبوة و نقلوا عنه في فلتات كلامه و سقطات الفاظه ما يدل على ذلك؛

«اصحاب ما (یعنی بزرگان اهل سنت) معاویه را فقط فاسق نمی دانند، بلکه

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12621
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14145
3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12220
4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5167
5. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12620

اعتقادات او را نیز مخدوش می‌شمارند و گفته‌اند او ملحد بود و اعتقادی به نبوت پیغمبر اکرم نداشت و سخنانی که گاه از زبان او می‌پرسید و دلالت بر این معنا داشت را نقل کرده‌اند»^۱

بزرگان اهل سنت چون حماني معاويه را غير مسلمان می‌دانستند و بعضی دیگر چون عبد الرزاق (استاد بخاری) و حاکم نیشابوری و امام علی بن جعد بغدادی او را شدیداً مبغوض می‌داشتند.
مخلد شعیری می‌گوید:

«در جلسه درس عبد الرزاق بودیم که سخن از معاویه به دنیا آمد، عبد الرزاق فوراً موضع گرفت و گفت مجلس ما را با یاد نام فرزندان ابی سفیان نجس و کثیف نکنید» «لا تقذروا مجلسنا بذكر ولد ابی سفیان»^۲
زیاد بن ایوب می‌گوید:

«از یحیی بن عبد الحمید حماني شنیدم که می‌گوید معاویه پیرو آیین اسلام نبود؛ کان معاویه علی غیر مله الاسلام»^۳
ابن طاهر می‌گوید:

«حاکم نیشابوری از معاویه رویگردان و منحرف و در (بدگویی او) و خاندان او غلو می‌کرده و هرگز عذر خواهی نمی‌کرد. می‌گویند ابو عبد الرحمان سلمی بر او وارد شده (در همان روزهایی که طرفداران بنی امیه او را خانه نشین کرده و منبر و مجلس درس او را تعطیل کرده و از بیرون آمدن او جلوگیری می‌کردند). گفتم چه می‌شود به مسجد بیایی و کمی از فضائل معاویه اگر چه یک حدیث نقل می‌کردی و خودت را از این گرفتاری راحت می‌کردی؟ حاکم نیشابوری چنین

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۰ - تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۸۷ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۷۰

۳. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۹۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۸۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۳۳

پاسخ داد:

«چند بار گفتم هرگز دلم راه نمی‌دهد و چنین مطلبی را نمی‌توانم به زبان جاری کنم» «دخلت على الحاكم.... فقال: لا يجيئ من قلبي، لا يجيئ من قلبي»^۱
عالم دیگر اهل سنت امام علی بن جعد می‌گفت:

«هیچ ناراحت نمی‌شوم اگر خداوند معاویه را عذاب دهد» «ولكن معاوية ما اكره ان يعذبه الله»^۲

محمد رشید رضا عالم بزرگ اهل سنت نیز معاویه را عامل مصیبت اسلام و مسلمین می‌دانست: «وقد جمع صديقنا الناقد أحسن ما قيل في معاوية.... لم يذكر في مقابلتها ما عليه، وما نكب به الإسلام والمسلمون على يديه»^۳

عبید الله بن موسی که امام و حافظ ثقه‌ی اهل سنت و راوی صحیحین است می‌گفت: لعنت خدا بر معاویه و هرکس که معاویه را لعن نکند «فَمَرَّ حَدِيثٌ لِمُعَاوِيَةَ، فَلَعَنَ مُعَاوِيَةَ، وَلَعَنَ مَنْ لَا يَلْعَنُهُ»^۴

یا جریر بن عبد الحمید که او هم در نزد اهل سنت امام و حافظ و راوی صحیحین است علنا به معاویه فحاشی می‌کرد و او را ناسزا می‌گفت: «وقال قتيبة ثنا جرير الحافظ المقدم لكني سمعته يشتم معاوية علانية»^۵

یا ابن عباس از معاویه با تعبیر الاغ یاد می‌کرد!!!!

عکرمه می‌گوید با ابن عباس پیش معاویه بودم و صحبت می‌کردیم تا این که قسمتی از شب گذشت و معاویه برخاست و یک رکعت نماز خواند. ابن عباس

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵ - تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۵۴ - المنتظم، ج ۷، ص ۷۵

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۶۴ - تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۶۴

۳. مجله المنار، ج ۱۴، ص ۳۱۶

۴. السنة ابی بکر بن الخلال، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۸۰۸

۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۵۰

گفت: این حمار این کار را از کجا گرفته است؟ **«فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مِنْ أَيْنَ تُرَى أَخَذَهَا الْحَمَارُ؟»^۱**

بر همین اساس است که قبر معاویه در طول سالهای متمادی محل مدفوع کردن و دستشویی و بیت الخلاء افراد بوده است، زیرا معاویه هیچ ارزش و اعتباری در نزد اهل سنت نداشته است!!!!
علی بن محمد شامی می گوید:

«یک سال تمام ملازم قبر معاویه بودم و در طول این یک سال بر روی قبر معاویه دستشویی می کردم» **«ذکر الباخری انه لازم قبر معاویه سنه کامله و کان یتغوط علی قبره»^۲**

این قدری قبر معاویه نزد مسلمین دور افتاده بوده است که این فرد یک سال آنجا را توالت خود قرار می دهد اما کسی متوجه نمی شود!!!!
بنابراین به مولوی های خود فروخته وهابی مسلک می گوئیم به دروغ مقدس تراشی نکنید و عوام خود را فریب ندهید زیرا معاویه هیچ جایگاهی در نزد اهل سنت نداشته و نخواهد داشت!!!!

۳۱. پاسخی به مولوی نقشبندی در مورد شخصیت معاویه!!!!

پرسش سی و یکم:

مولوی نقشبندی:

«سریال اهانت ها به مقدسات اهل سنت نه تنها پایانی ندارد بلکه این تراژدی دردناک از مرز روزنامه نگاران، مطبوعات، فیلم نامه نویسان، مجریان، بازیگران، فوتبالیست ها، مداحان و روضه خوانان، عبور و والاترین مناصب مملکت همچون

۱. شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۱، ص ۲۸۹ - فیض الباری علی صحیح البخاری، ج ۴، ص ۴۹۵

۲. امل الامل، ج ۱، ص ۱۲۷

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۳۱

دستگاه قضایی را نیز درگیر ساخته است! براستی وقتیکه شمشیر عدالت اینگونه بی غلاف باشد کیست که فرمان رهبری را بر منع توهین به مقدسات اهل سنت اجرایی کند؟!۱

پاسخ:

رییس دستگاه قضایی جناب اژهای اخیراً سخنان بجایی را در مورد معاویه ملعون ایراد کردند و فرمودند:

«خاصیت نظام اسلامی است که در آن، انسان‌های پاک طینت و نیکو سرشت، رشد و ارتقاء می‌یابند و افراد منافق و دارای باطن خبیث که معاویه صفت و یزید صفت هستند رسوا می‌شوند و ماهیت آنها برملا می‌گردد؛ آنها که در مقاطعی با چهره دیگری ظاهر می‌شدند و امروز حرمت شکنی می‌کنند»^۱

جناب اژهای از معاویه به عنوان فردی منافق و دارای باطنی خبیث یاد کرده است و حق هم همین است و ما نیز اندکی در مورد معاویه تقیه نمی‌کنیم زیرا معاویه را فردی مقدس در نزد اهل سنت نمی‌دانیم.

امیر مومنان در نهج البلاغه با صراحت معاویه و یارانش را منافقینی معرفی می‌کند که لحظه‌ای ایمان نیاوردند و فرمود:

«سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده معاویه و یارانش اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار کردند»؛ «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.»^۲

در روایات اهل سنت هم می‌خوانیم که پیامبر گرامی اسلام معاویه را لعنت و

1. <https://b2n.ir/f88210>

۲. نهج البلاغه نامه ۱۶

نفرین میکرد و می فرمود کافر می میرد و در تابوتی از آتش در پایین ترین طبقه دوزخ است و هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید بکشید، در ذیل مفصل توضیح داده ایم:^۱
طبق نص صحیح مسلم معتبرترین کتاب اهل سنت، معاویه دستور به حرام خوری و قتل و آدمکشی می داد!!!!

در صحیح مسلم آمده است که عبد الرحمان بن عبد رب الكعبه می گوید:
«وارد مسجد الحرام شدم دیدم عبدالله بن عمرو عاص در سایه کعبه نشسته و مردم گرد او جمع شده اند به او گفتم: پسر عمویت معاویه دستور می دهد که ما اموالمان را در میان خود به باطل بخوریم و مسلمانان را به قتل برسانیم در حالی که خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...﴾ و می فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾ عبدالله ساکت شد سپس گفت: در اطاعت خدا از او اطاعت کن و در معصیت خدا با او مخالفت نما.»

«... هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ. وَ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا.»^۲

ابن ابی الحدید عالم بزرگ اهل سنت در شرح نهج البلاغه خود می گوید: «قد طعن كثير من اصحابنا في دين معاوية ولم يقتصروا على تفسيقه و قالوا عنه: انه كان ملحدا لا يعتقد النبوة و نقلوا عنه في فلتات كلامه و سقطات الفاظه ما يدل على ذلك؛

«اصحاب ما (یعنی بزرگان اهل سنت) معاویه را فقط فاسق نمی دانند، بلکه اعتقادات او را نیز مخدوش می شمارند و گفته اند او ملحد بود و اعتقادی به نبوت پیغمبر اکرم نداشت و سخنانی که گاه از زبان او می پرید و دلالت بر این

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12621

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸

معنا داشت را نقل کرده‌اند.»^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب اخبار الملوک چنین نقل می‌کند:

«روزی معاویه شنید مؤذن می‌گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» معاویه سه بار آن را تکرار کرد؛ ولی هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله» معاویه گفت: عجب ای فرزند عبد الله (منظورش پیغمبر اسلام بود) تو همت بلندی داشتی راضی نشدی جز اینکه اسم خودت را در کنار اسم خدا قرار دهی و شهادت به نبوت را تکرار نکرد. «روی أحمد بن أبي طاهر في كتاب أخبار الملوک أن معاوية سَمِعَ المؤذن يقول أشهد أن لا إله إلا الله فقالها ثلاثاً فقال أشهد أن محمداً رسول الله فقال لله أبوك يا ابن عبد الله لقد كنت عالي الهمة ما رضيت لنفسك إلا أن يقرن اسمك باسم رب العالمين.»^۲

برخی از جهال اهل سنت می‌خواهند در مذهب ابن ابی الحدید تشکیک کنند در حالی که بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که ابن ابی الحدید، عالم بزرگ اهل سنت است و در اصول دینش پیرو مذهب اعتزال بوده و در فروع دینش، شافعی مسلک بوده است.

«عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد ابن أبي الحدید، عز الدین أبو حامد المدائنی المعتزلی الفقیه الشاعر أخو موقّق الدین.»^۳

«أخوه عز الدین الآتی ذکره فی أسماء عبد الحمید کان معتزلیاً.»^۴

«عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسين بن أبي الحدید، أبو حامد، عز

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۳. الوافی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۷۶.

۴. الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۲۲۵.

الدین: عالم بالأدب، من أعيان المعتزلة^۱

چنان که گفتیم ابن ابی الحدید در فروع پیرو امام شافعی بوده است:

«عز الدین ابن ابی الحدید... و اشتغل بفقہ الإمام الشافعی»^۲

«اشتغل بفقہ الإمام الشافعی»^۳

بنابراین به مولوی نقشبندی می‌گوییم که به دروغ مقدس تراشی نکن و معاویه را به عنوان یک فرد مقدس به عوام اهل سنت معرفی نکن زیرا مذهب اهل سنت از معاویه بیزار است.

امام خمینی هم که مبتکر وحدت اسلامی است در مورد معاویه تقیه نمی‌کرد زیرا معتقد بود که معاویه نزد اهل سنت قداستی ندارد و با صراحت از معاویه بدگویی می‌کرد و او را لعنت می‌کرد و می‌فرمود:

«میثم تمار، این زبان گویای اسلام تا آنجا گفت و گفت که جلادان معاویه - علیه اللعنه - زبانش را بریدند، دستهایش را قطع کردند و بدترین شکنجه‌ها را به او دادند.»^۴

یا در بدگویی دیگر از معاویه چنین فرمود:

«معاویه یک سلطان بود در آن وقت؛ حضرت امام حسن بر خلافتش قیام کرد در صورتی که آن وقت همه هم با آن مردک بیعت کرده بودند و سلطانش حساب می‌کردند. حضرت امام حسن قیام کرد تا آن وقتی که می‌توانست. وقتی که یک دسته علاف نگذاشتند که کار را انجام بدهد، با آن شرایط صلح کرد که مفتضح

۱. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین)، ج ۳،

ص ۲۸۹

۲. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، ج ۷، ص ۳۴۲

۳. موسوعة أعلام العلماء و الأدباء العرب و المسلمین، ج ۶، ص ۲۷۴

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۴

کرد معاویه را. آن قدری که حضرت امام حسن معاویه را مفتضح کرد به همان قدر بود که سید الشهداء یزید را مفتضح کرد»^۱

و در بدگویی دیگر معاویه را منافق معرفی می‌کند و می‌گوید:

«چون قیام امیر المؤمنین در مقابل معاویه می‌باشد که عملی بیش از اعمال آن دیکتاتور مرتکب نشده بود. علی در مقابل ستمکاری بود که با امامت جمعه و جماعت و تشبث به اسلام، خون مردمان را می‌مکید؛ قیام در مقابل ظلم و ظالم بود و چندین هزار فدایی داد که عمار یاسر یکی از آنها بود»^۲

و در بدگویی دیگر معاویه را از کافر هم بدتر می‌داند و می‌گوید:

«حضرت امیر وقتی که مواجه می‌شود با لشکر معاویه که از کفار هم بدتر بودند، با خوارچ که آنها هم به همان طور بودند، با کمال شدت [برخورد می‌کرد]»^۳

یا باز در مورد نفاق معاویه می‌گوید:

«با معاویه باید چه کرد که امام جماعت است. و برای خدا - به قول خودش - برای اسلام، برای خودش می‌خواهد هم جنگ بکند برای اسلام و هم [خدمت] بکند و اینها! منافق است. به مردم شام حالی کرده است که من یک آدم مسلمانی هستم، و مخالف امیر المؤمنین هم که اصلاً مسلمان نیست. این که امیر المؤمنین را آنجا می‌گوید مسلمان نیست. به طوری که وقتی می‌گویند به اهل شام که علی را کشتند در محراب عبادت، می‌گویند مگر او نماز می‌خواند؟ تو مسجد چه می‌کرد علی؟ با اینها باید چه کرد؟ جز پناه به خدای تبارک و تعالی. و جز افشاگری؟ ملت باید افشا کند.»^۴

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۱

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۶۵

۳. صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۸۵

۴. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۲۳۵

مرحوم امام خمینی با صراحت می‌گوید که معاویه نزد اهل سنت جایگاهی ندارد، بیان ایشان چنین است:

«معاویه قبلاً اگر بعضی از برادرهای اهل سنت ما نمی‌خواستند راجع به معاویه مثلاً چیزی بگویند، لکن حالا دیگر معلوم نیست این طور باشد. معاویه دیگر این قدر رسوا شده است که مسلمین دیگر او را قبول ندارند. پس در عین حالی که در جنگ صفین، امیر المؤمنین بالاخره شکست خورد، لکن پیروز شد؛ برای اینکه مکتب محفوظ بود. و معاویه هم ماهیتش معلوم شد برای آن اشخاصی که نمی‌دانستند، ماهیتش معلوم شد، منکشف شد.»^۱

بنابراین جناب نقشبندی!!!!

عوام اهل سنت را فریب نده و به خاطر رضایت وهابیون عربستان از معاویه مقدس سازی مکن چرا که بی‌آبرو میشوی و اهل سنت دیگر فریب تو و امثال تو را نمی‌خورند!!!!

رهبر انقلاب نیز با صراحت از معاویه بدگویی می‌کند و می‌فرماید:

«معاویه به دهاء و مکر در حکومت معروف بود»^۲

یا رهبر انقلاب در بدگویی دیگر از معاویه می‌گوید:

«در مورد معاویه مسئله فقط این نبود که او آدم فاسق و فاجر و ظالمی است؛ بلکه معاویه کسی بود که امیرالمؤمنین میدانست که هدف او تغییر مسیر است و او به هیچ قیمت در جهت امیرالمؤمنین حرکت نخواهد کرد، اگر استاندار امیرالمؤمنین هم بماند، کار خودش را خواهد کرد. کما اینکه در زمان عثمان و در زمان عمر هم کار خودش را میکرد. معاویه حتی زیر بار عمر هم نمیرفت و زیر بار عثمان هم نمیرفت، و بدون تردید، اگر حضرت او را ابقاء میکرد، زیر بار

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۰۷

۲. بیانات، جلد: ۳۱، صفحه: ۳۲ خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۲۰/۰۶/۱۳۸۸)

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۳۷

امیرالمؤمنین هم نمیرفت. واقعاً مسئله‌ی معاویه مسئله‌ی یک حاکم معمولی نبود، مسئله‌ی یک غده‌ی فاسد و خطرناک بود. برای این بود که حضرت به این نتیجه رسید که باید او را بردارد.^۱

۳۲. اثبات افضل بودن پیامبران بر امامان شیعه در کتب شیعه!!!!

پرسش سی و دوم:

اثبات افضل بودن پیامبران بر امامان شیعه در کتب شیعه!!!! «شیخ طوسی» از بزرگترین عالمان شیعه می‌گوید: «فإن منازل الأئمة وكذلك الأنبياء ﷺ إنما تعظم لتحملهم المشاق العظيمة في ذات الله تعالى» «مقام و منزلت ائمه و انبياء به علت مشقتهايي بوده که به خاطر خدا تحمل کرده‌اند» (الغيبة؛ الشيخ الطوسي؛ ۱/ ۳۲۹) همچنين در روایتی واضح و صریح در کتب شیعه آمده است که هرچقدر ایمان قوی‌تر باشد، آزمایش و بلا نیز سخت‌تر است: «من أشد الناس بلاء في الدنيا فقال النبيون ثم الأمثل فالأمثل وبيتلى المؤمن بعد على قدر إيمانه وحسن أعماله» (مرآة العقول؛ العلامة المجلسي؛ ۹/ ۳۲۶) در روایتی صریح‌تر آمده است که انبیا بیشتر از جانشین و اوصیای آنها دچار بلا و آزمایش می‌شوند: «أبي جعفر عليه السلام قال أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأوصياء ثم الأمثل فالأمثل» (مرآة العقول؛ العلامة المجلسي؛ ۹/ ۳۲۶)

پس طبق سخن شیخ طوسی، مقام و منزلت انبیا و امامان، از طریق مشقت‌ها و سختی‌ها تعیین می‌شود. با توجه به روایات شیعه، مشقت انبیا بیش از امامان شیعه است. پس انبیا، برتر از امامان شیعه‌اند!!!

پاسخ:

از آیات قرآن استفاده می‌شود که کسانی به مقام امامت می‌رسند که ابتلائات

و سختی های زیادی را پشت سرگزارده باشند، چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.» (سجده ۲۴)

و نیز می فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾؛ «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» (بقره ۱۲۴)

از این آیه استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از تحمل صبر و سربلندی بیرون آمدن از امتحانات و مشقتهای سخت الهی، به درجه و مقام امامت نایل شده است.

بر همین اساس در روایات ما تصریح شده است که امامان علیهم السلام بیشترین سختی ها و مصائب را داشته اند و هیچ کس حتی انبیاء سابق در میزان این مصائب با آنها شریک نبوده اند، چنان که در علی علیه السلام آمده است: «بزرگترین اجرها در آخرت برای کسانی است که در دنیا بزرگترین مصیبت ها را داشته اند و اهل بیت از همه مردم مصیبتشان بیشتر بوده است»

﴿إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ أَجْرًا فِي الْآخِرَةِ أَعْظَمُهُمْ مُصِيبَةً فِي الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً﴾^۱

یا خداوند در مورد علی علیه السلام فرمود:

«من او را گرفتار بلایی می کنم که هیچ خلقم را به مانند آن بلا مبتلا نکرده ام»
﴿إِنِّي مُسْتَخِصُّهُ بِنِجَاءٍ لَمْ يُصَبِّ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي﴾^۲

۱. امالی طوسی ص ۲۶۹ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۷

۲. امالی طوسی ص ۵۱۴

امام عصر علیه السلام نیز پیامون این مصائب و گرفتاری های طاقت فرسای اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«پس کشته شد آن که کشته شد و به اسیری رفت آن که به اسیری رفت و تبعید شد آن که تبعید شد و قضای الهی بر آنان چنان رفت که امید نیک فرجامی آن می رود.... پس بر پاکان اهل بیت پیامبر و علی - که درود خدا بر آن دو باد - باید که گریه کنندگان گریه کنند و ندبه گران باید بر آنان ندبه کنند و برای همچون ایشان باید اشکها بیارند و ناله کنندگان، ناله سر دهند و شیون کنندگان، از دل، شیون بر آورند.» «فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُيِّ مَنْ سُيِّ، واقصِي مَنْ اقصِي، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حَسَنَ الْمَثُوبَةِ... فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلْيَبْكِي الْبَاكُونَ، وَإِيَاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ، وَلِمِثْلِهِمْ فَلْيَنْدَرْفِ الدُّمُوعُ، وَلْيَصْرِخِ الصَّارِحُونَ، وَيَعَجِّ الْعَاجُونَ»^۱

همینطور در روایاتی تصریح شده است که بلا و مصیبت پیامبر اسلام از همه پیامبران و نیز همه خلائق بیشتر بوده است:

«قَالَ الْمُضْطَّقُ مَا أَوْذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَ.» «فَإِنَّ الْخَلْقَ لَمْ يَصَابُوا بِمِثْلِهِ علیه السلام قَطُّ.»^۲

طبق روایات مورد استناد وهابی، بلا و مصیبت نشانه فضل و برتری فرد صاحب مصیبت است و چون بلا و مصیبت پیامبر اسلام از همگان حتی از انبیاء بیشتر بوده است، پس فضل و مقامش هم از همه انبیاء بالاتر است. در روایات ما تصریح شده است که همان فضلی که برای پیامبر اسلام است برای همه امامان علیهم السلام هم است، یعنی همان گونه که مصائب پیامبر از همه انبیاء بالاتر بوده، مصائب امامان علیهم السلام هم بالاتر بوده، لذا فضل پیامبر اسلام و امامان علیهم السلام

۱. مصباح الزائر، ص ۴۴۹، المزار الكبير، ص ۵۷۸

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۷ - الكافي، ج ۸، ص ۱۶۸

برابر معرفی شده است:^۱

«إِنَّ فَضْلَ أَوْلِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ أَوْلِنَا»
«أنه جرى لهم من الفضل و الطاعة مثل ما جرى لرسول الله ﷺ و أنهم في
الفضل سواء»^۲

بنابراین مصیبت‌های پیامبر اسلام و امامان علیهم‌السلام از همه انبیاء سابق و اوصیاء آنان بالاتر بوده، لذا مقامشان هم از آنان بالاتر است.

این که در روایات مورد استناد وهابی آمده است که انبیاء در درجه نخست مصیبت‌ها بودند، سپس اوصیاء و جانشینان آنها، این روایات ناظر به امم گذشته است و امامان برای آنکه بیان کنند که به حسب مقام و درجه افراد است که بلا و مصیبت به آنها می‌رسد، بر این سخن شاهد می‌آورند که بر همین اساس بوده است که در امم گذشته انبیاء در درجه اول بلا و مصیبت بودند و در درجه دوم جانشینان آنان، زیرا مقام انبیاء گذشته از مقام اوصیاء بالاتر بوده است.

اما در مورد امت اسلام تصریح می‌کردند که مقام و مصیبت پیامبر اسلام و امامان علیهم‌السلام از مقام و مصیبت همه انبیاء سابق و اوصیاء آنان بالاتر بوده است، چنان که در روایات فوق‌الذکر این قضیه را ثابت کردیم

ما در ذیل برتری امامان بر پیامبران را از روایات خود اهل سنت هم اثبات کرده‌ایم:^۳

از آیات قرآن و روایات شیعی هم در ذیل اثبات کرده‌ایم:^۴

۱. الغیبة للنعمانی، ص ۸۵

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۵۲ باب ۱۲

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13955

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5308

۳۳. آیا مختار قصد داشت امام حسن علیه السلام را تحویل معاویه دهد!!!

پرسش سی و سوم:

مختار همدست با جریانی بود که برای تحویل دادن امام مجتبی به معاویه تلاش می کردند. «أن الحسن علیه السلام لما صار في مظلم سابط، ضربه أحدهم بخنجر مسموم، فعمل فيه الخنجر، فأمر علیه السلام أن يعدل به إلى بطن جريحي و عليها عم المختار بن أبي عبيده مسعود بن قيله، فقال المختار لعنه: تعال حتى نأخذ الحسن علیه السلام و نسلمه إلى معاويه.» «امام مجتبی علیه السلام وقتی به سابط «مدائن» رسید آقا را ترور نافرجام کردند؛ و فردی با خنجر به آقا حمله کرد و آن خنجر اثر خودش را گذاشت و ضربه کاری بود. بعد امام دستور دادند که من را ببرید منطقه. «بطن جريحا»... آن جا عمومی مختار والی و مسؤولیت آن منطقه را داشت. آقا را آوردند آن جا و بستری شدند. مختار به همراه عمومی خود به دیدن امام آمد. بعد شروع کرد توی گوش عمو گفت: بیا امام را تحویل معاویه بدهیم. تا استاندار عراق شویم.» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۱)!!!

پاسخ:

این روایت طبق مبنای وهابی که در روایات شیعه همواره بحث سندی را دنبال می کند قابل استناد نیست، زیرا به صورت مرسل نقل شده است و شیخ صدوق سندی برای آن ارائه نمی دهد، چنان که آیت الله خوئی در مورد این روایت می گوید:

«این روایت قابل اعتماد نیست؛ زیرا مرسله است و ثانیاً بر فرض صحت روایت، مختار قصد آزمایش عمومی خود را داشته است که اگر خدای نکرده چنین قصدی دارد نسبت به حفظ جان امام چاره ای بیندیشند، بنابراین سخن مختار از روی شفقت و محبتی بوده است که به امام حسن علیه السلام داشته است» «هذه الرواية لإرسالها غير قابلة للاعتماد عليها، على أن لو صحت لأمكن أن يقال إن

طلب المختار هذا لم يكن طلبا جديا وإنما أراد بذلك أن يستكشف رأي عمه، فإن علم أن عمه يريد ذلك لقام باستخلاص الحسن عليه السلام، فكان قوله هذا شفقة منه على الحسن عليه السلام.^۱

بنابراین عملکرد مختار تنها به خاطر امتحان و آزمایش عمومی بوده است، زیرا چنان که در نقلها آمده است:

«شدت نفوذ معاویه در برخی سران لشکر و حتی غلامان حضرت امام حسن عليه السلام بر بیم و هراس همراهان امام نسبت به جان امام افزود و مختار هراسی نیز هراس جان امام حسن عليه السلام را داشت.

از این رو به سراغ «شریک بن أعور» از یاران خاص امیرالمومنین عليه السلام و امام حسن عليه السلام رفت و این مهم را با وی در میان نهاد و گفت:

اکنون آن قدر بر جان امام بیمناکم و آن قدر از عناصر نفوذی در هراسم که بر عمومی خویش نیز گمان بد می برم و می ترسم عامل نفوذی باشد و یا به وعده های معاویه و جوائز او فریفته شود. «شریک» به مختار آموخت که با عمومی خود خلوت کن و در تنهایی پیشنهاد تسلیم نمودن امام عليه السلام به معاویه را با او در میان بگذار. در این صورت اگر عمومی تو خیانتکار باشد راز خود را با تو در میان خواهد نهاد. مختار بر اساس این طرح با عمومی خویش از تسلیم کردن امام عليه السلام به معاویه سخن گفت و چون صداقت عمومی خویش را مشاهده کرد و بدان مطمئن شد، گفت: قصد من از این پیشنهاد آزمودن تو بود.» «قال له المختار اردت ان اجر بك»^۲

مرحوم قاضی نور الله شوشتری این جریان را چنین نقل می کند:
«چون آن امام معصوم به نزدیک سعد که عم مختار بود و از قبل معاویه والی

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۹، ص ۱۰۵

۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۴۳

موصول بود بموصل آمد مختار از صفای عقیده و نور مودت بر حضرت امام حسن علیه السلام بترسید که مبادا عم جهت خاطر معاویه آسیبی به او رساند لاجرم گریان و غمناک پیش شریک اعور حارثی شیعی آمد و گفت می ترسم که عم من به دین امام بزرگوار که قبله متقیان و امام مؤمنان و وارث علم انبیاء و اوصیاء است آسیبی رساند رای تو درین اندیشه چیست شریک اعور رحمه الله از عقلای روزگار و زیرکان دنیادار و کارشناسان جهان بود گفت ای فرزند رای من در این کار آنست که تنها در خلوت پیش عمت روی و گوئی اگر امام حسن را هلاک کنیم ما را پیش معاویه سبب قدر و جاه خواهد بود و در بسط جاه ما خواهد افزود و اگر عمت با او غدیری در دل دارد از بیم تو که اعتقاد ترا در حق علی می داند اظهار نمی تواند کرد ظاهر خواهد ساخت آنگاه چون خیانت او ما را معلوم شود چاره بسازیم و آن حضرت را بطرفی بیرون بریم مختار رحمه الله بیامد و آن سخن را در سر با عمش گفت عمش نیز چون معتقد خاندان نبوت بود جواب چنان داد که مورخان نقل کرده اند و مختار ایمن گشت و مطمئن القلب شد^۱

در ذیل ثابت کرده ایم که مختار از افراد مورد وثوق و تایید در نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است:^۲

۳۴. چگونه سیل به حرم امامزاده وارد شده و تخریب می کند اما امامزاده نمی تواند مشکل خود را برطرف کند!!!

پرسش سی و چهارم:

برخی شبهه می کنند که مگر امامزاده داود به عنوان شفاء دهنده و برطرف کننده مشکلات شناخت نمی شد، چگونه سیل به حرم این امامزاده وارد شد و تخریب کرد

۱. مجالس المومنین، ج ۲، ص ۲۴۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9335

اما امامزاده نتوانست مشکل خود را برطرف کند!!!

پاسخ:

جواز توسل به امامزادگان و اولیاء الهی و پاکان درگاه خداوندی مساله‌ای است قطعی که ریشه در آیات متعدد قرآن و سنت نبوی و علوی دارد و قابل شک و تردید نیست که ما در گذشته مفصلاً پیرامون آن بحث کرده‌ایم؛^۱ و همینطور توضیح دادیم که مفهوم توسل به اولیاء الهی به آن معناست که خداوند به آبرو و قرب آنان، حوائج انسان را برطرف کند، در هر صورت، آن که حوائج و مشکلات را برطرف می‌کند خداوند است و اولیاء الهی از نزد خود چیزی ندارند، هر چه است خداوند است و اولیاء واسطه میان بنده و خداوند هستند؛^۲ بر این اساس، شیخ مفید می‌گوید:

«بدان مشاهدی که منتسب به فرزندان ائمه است زیارتشان مستحب بوده زیرا تعظیم آنان، تعظیم امامان است و اصل اولی در مورد آنان، ایمان و صلاح آنان است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود مانند جعفر کذاب و مانند آن... و جایز است زیارت آنان و توسل و استشفاع به آنان و پدران طاهرشان»^۳

سید بن طاووس نقل می‌کند که در زیارت امامزادگان چنین بگو:
«... شما آن باب الهی هستی که برای تقرب به خدا باید از آن باب وارد شد، من به زیارت تو آمده‌ام و حاجاتم را به نزد تو آورده‌ام (تا با توسل به تو و دعای تو بر آورده شود)»^۴

بنابراین توسل به امامزادگان مساله‌ای است که رجحان آن بر گرفته از ادله

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6580

https://t.me/Rahnamye_Behesht/9423

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9458

۳. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۷۳

۴. مصباح الزائر ص ۲۶۰

محکم و قطعی است، اما چنان که گذشت، امامزادگان فعال لما یشاء نیستند که هر چه بخواهند، محقق شود، آنان تنها واسطه میان بندگان و خداوند هستند و بدون اذن الهی حاجت هیچ کس را بر آورده نمی‌سازند، در جایی که اراده امامان، وابسته به اراده خداوندی است، تکلیف اراده امامزادگان روشن می‌شود.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«خداوند قلوب امامان را محل اراده خودش قرار داده است، زمانی که خداوند چیزی را بخواهد و اراده کند، امامان هم آن را انجام می‌دهند و آنها بدون اذن الهی کاری نمی‌کنند»^۱

بنابراین اصل و اساس اراده خداوندی است. اراده خداوند در دنیا بر این تعلق گرفته است که در این عالم همه چیز به طور طبیعی خود پیش برود و وقتی علت‌های مادی یک پدیده حاصل شد معلول آن نیز محقق شود تا اسباب رشد و ترقی و امتحان و ابتلاء در دنیا مختل نشود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدا خواسته است که همه کارها از طریق اسباب آن جاری باشد»^۲

آسیب رسیدن به حرم امامزادگان به خاطر سیل و زلزله و آتش و... منافاتی با تقدس و توسل به آن بزرگواران ندارد چرا که این دگرگونی‌ها طبق قوانین حاکم بر جهان است که یکی از این قوانین تاثیر گذاری علت‌ها و محقق شدن معلول هاست، و گفتیم اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که در دنیا امور از طریق اسباب طبیعی خود جریان یابد.

وقتی اراده خداوندی چنین بوده است، امامزادگان نمی‌توانند اراده‌ای بر خلاف اراده خداوندی داشته باشند و با قدرت غیبی خود مثلاً از حریشان دفاع

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۱۴

۲. الکافی، ج ۱ ص ۳۵۷

کنند.

آن بزرگواران اگر واسطه در برآورده شدن حاجتی هم می‌شوند، به اذن خداوند بوده است و به هیچ عنوان استقلالی ندارند.

از سوی دیگر، چنان که اشاره کردیم، خداوند انسانها را بر روی زمین آفریده است تا آنان مورد امتحان و آزمایش واقع شوند و با عملکردهای مثبت و منفی اختیاری خود شایسته پاداش و عقاب الهی شوند.
خداوند می‌فرماید؛

«ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازمائیم
کدامینشان بهتر عمل می‌کنند» (کهف ۷)
و می‌فرماید؛

«ما شما را با بدیها و نیکیها آزمایش می‌کنیم، و سرانجام به سوی ما باز
می‌گردید.» (انبیاء ۳۵)
و می‌فرماید؛

«همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر
عمل می‌کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.» (ملک ۲)
لذا معصوم علیه السلام فرمود:

«لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُخَّصَّوْا...» «مردم باید تصفیه و سره و ناسره و غربال
شوند»^۱

بنابراین اراده قطعی خداوند در این دنیا آن است که مردم مختار و آزاد باشند
و با اختیار خودشان اعمال خوب و بد انجام دهند و امتحان شوند و شایسته
پاداش یا کیفر شوند.

لذا خداوند جلوی مجرمان و مقصران را جبراً نمی‌گیرد تا جرم و تقصیری

انجام ندهند و بالاچار در مسیر صلاح و درست باشند، زیرا در این صورت اختیار انسان از بین می‌رود در حالی که خداوند اراده کرده است که انسان مختار باشد.

چون انسان مختار است، لذا دست به کارهای ناشایست می‌زند و خداوند هم برای آنکه تکامل اختیاری انسان و امتحان او مختل نشود، جبرا جلوی او را نمی‌گیرد، چنان که فرمود:

«و اگر پروردگارت می‌خواست همه مردم را امت واحد (بدون هیچگونه اختلاف) قرار می‌داد، ولی آنها همواره مختلفند (چون مختارند)» (هود ۱۱۸)

رسیدن سیل به حرم امامزاده هم ناشی می‌شود از یک سری کارهای اختیاری افراد و کوتاهی‌هایی که در این رابطه صورت گرفته است، و گفتیم اراده خداوند و امامزاده به این تعلق نگرفته است که جبرا جلوی ظلمها و تقصیرهای افراد را بگیرند و مانع شوند که ظلم و تقصیری واقع نشود و مثلا سیل وارد حرم نشود، زیرا در این صورت امتحان و ابتلاء و آزمایش افراد مورد خدشه قرار می‌گیرد.

کارشناسان تصریح کردند که حادثه سیل حرم امامزاده داود ناشی شد از کوتاهی‌ها و تخلفاتی که افراد در این رابطه صورت دادند.

دبیرکل دفتر مخاطرات زیست محیطی و مهندسی سازمان زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی کشور با اشاره به بازدید میدانی از منطقه سیل‌زده امامزاده داود، گفت: عدم رعایت حریم آبراهه و تخریب کانال انتقال آب موجب شد تا در این رخداد آسیب‌های زیادی وارد شود.

او گفت: در زمین‌شناسی یک اصل وجود دارد که باید مناطق پرخطر شناسایی شود و در حاشیه امنی از این مناطق قرار بگیریم و این اصل در مورد رودها، گسل‌ها، زمین لغزش‌ها نیز حاکم است ولی همچنان شاهدیم که به دلیل تکرار خطاهای انسانی و محاسباتی و فراموشی، مخاطرات طبیعی آسیب‌های

جدی را به جامعه وارد می‌کند.

شهبازی به جزئیات تخریب‌های وارد شده به امامزاده اشاره کرد و با بیان اینکه تخریب‌ها بیشتر به صحن امامزاده داود و پیرامون آن بوده است، گفت: این مناطق مناطقی هستند که باید به عنوان آبراهه حریم آن رعایت شود و آب در آن جریان داشته باشد. (که متأسفانه این قضیه رعایت نشده است).^۱

۳۵. انتقال ویژگی‌های مادر به نوزاد از طریق شیر دادن در بیان پیامبر

اسلام ﷺ!!!!

پرسش سی و پنجم:

پیامبر اسلام با آن علم غیبی نمی‌دانست که امراض روانی و ضعف عقل و ضعف بینایی اساساً مسری نیست! چه برسد به آنکه بخواهد از طریق شیر مادر یا دایه به کودک منتقل شود!

پاسخ:

مطابق روایات و ویژگی‌ها و صفات شخصیتی و خصوصیات زن شیرده از طریق تغذیه شیر به فرزند منتقل می‌شود، لذا کسی را باید برای شیر دهی انتخاب کرد، که مشکلات اخلاقی و جسمانی خاصی نداشته باشد.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«کودکان خود را از شیر زنان بدکاره و دیوانه دور نگه دارید؛ چرا که شیر، [ویژگی‌های دایه را] سرایت می‌دهد.» «فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعَدِي»^۲

یا فرمود:

«از زن احمق، درخواست شیر دادن [به فرزند] نکنید؛ چرا که شیر

1. <https://b2n.ir/w41645>

۲. الخصال، ص ۶۱۵، ح ۱۰ تحف العقول، ص ۱۰۵، مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۴۷۹، ح ۱۶۵۵

ویژگی‌های دایه را [سرایت می‌دهد و فرزند، شباهت به [صاحب] شیر می‌برد؛ یعنی در حماقت و نادانی، همانند دایه می‌شود. «لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ؛ فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعَدِي...»^۱ یا فرمود:

«از زن احمق وزنی که چشمش ضعیف بوده است و آب ریزش دارد، درخواست شیردهی نکنید؛ چرا که شیر [ویژگی‌های دایه را] سرایت می‌دهد»^۲ خوراکی‌ها و میوه‌ها و گوشت‌ها بر روی اخلاقیات انسان و نیز برخی از ویژگی‌های جسمانی انسان تاثیر می‌گذارد، چنان که یافته‌های علمی این نکات را تایید می‌کند:^۳

و ما نیز در ذیل در این رابطه بحث مفصلی داشتیم:^۴ و مطابق روایت مورد بحث هم شیر مادر و دایه که غذای نوزاد است هم بر اخلاقیات نوزاد تاثیر می‌گذارد و هم بر برخی از ویژگی‌های جسمانی او و امروزه نیز علم تاثیر غذا بر خلقیات و ویژگی‌های جسمانی را تایید کرده است و این تاثیر از باب تاثیر تغذیه بر انسان است نه از باب مسری بودن یا نبودن یک بیماری.

بنابراین هیچ مانعی برای پذیرش روایت مذکور نیست و روایت مورد بحث موافق با یافته‌های علمی امروز نیز می‌باشد، چنان که برخی از محققین در تایید روایت مورد بحث، مفصلا یافته‌های علمی بر صحت تاثیر شیر مادر بر اخلاقیات و ویژگی‌های جسمانی نوزاد و انتقال ویژگی‌های مادر و دایه به نوزاد را ذکر و مورد بحث قرار می‌دهند: «و هذا الحديث يعطي بعدا علميا دقيقا ما تعرّفت إليه

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۴، ح ۶۷

3. <https://b2n.ir/e19400>

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14380

البشرية إلا بعد جهد متواصل من الأبحاث العلمية. و نشير إلى ما دلت عليه المعطيات العلمية ليتضح للقارئ عوامل انتقال العدوى»^۱

ما اصلا فرض بگیریم که علم به حکمی که روایت مورد بحث بیان می‌کند، هنوز نرسیده است، آیا این عدم رسیدن و کشف نکردن می‌تواند گواه بر باطل بودن ادعای مطرح شده در روایت باشد!!!!

روشن است که پاسخ منفی است زیرا بسیاری از چیزها است که هنوز علم به آن نرسیده است، چنان که «الکسیس کارل» می‌نویسد:

«به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد»^۲

جالب این است که او به همین دلیل نام «انسان موجود ناشناخته» را برای کتاب با ارزش خود انتخاب کرده است، وقتی شناخت انسان از خودش تا این حد محدود باشد وضع دانش او درباره سایر جهان هستی روشن است.

بر همین اساس برخی از محققین می‌نویسند:

«معلومات فعلی انسان نسبت به مجهولات او بسیار کم و بی ارزش است و در پیرامون هر مسأله حل شده علمی، هزاران مسأله مجهول وجود دارد که به تدریج با مجاهدات فراوان دانشمندان پرده از روی آنها برداشته می‌شود. به راستی اگر بخواهیم نسبت معلومات و مجهولات کنونی را با هم مقایسه کنیم، نتیجه آن یک کسر فوق العاده کوچکی می‌شود که با صفر فاصله زیادی ندارد.

از همه چیز نزدیک تر به خود ما، حیات و زندگی ماست و باید با کمال تأسّف اعتراف کرد که هنوز از حقیقت آن کمترین اطلاعی نداریم. یکی از

۱. إعجاز القرآن في ما تخفيه الأرحام، ص ۴۷۷

۲. انسان موجود ناشناخته ص ۵

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۵۱

دانشمندان می‌گویند زندگی و کیفیات حیاتی جانداران، مانند دریای وسیع و پهناوری است که ما فقط از دور، پرتوی از امواج آن را مشاهده می‌کنیم. الکسیس کارل - دانشمند بزرگ فرانسوی - در کتاب انسان موجود ناشناخته می‌گوید: «انسان در واقع یک مجموعه سراپا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند»^۱ بنابراین صرف کشف نشدن واقعیتی توسط یافته‌های تجربی نمی‌تواند دلیل بر انکار آن واقعیت تلقی شود.

۳۶. اگر در روز غدیر از آن جمعیت ۱۲۰ هزار نفری بیعت گرفته شده باید حدود ۱۵ روز کار بیعت‌گیری طول کشیده باشد!!!

پرسش سی و ششم:

برخی از وهابی‌ها می‌گویند که اگر در روز غدیر از آن جمعیت ۱۲۰ هزار نفری بیعت گرفته شده است باید حدود ۱۵ روز کار بیعت‌گیری طول کشیده باشد!!!!

پاسخ شما چیست!!!

پاسخ:

در مورد جمعیت چندین هزار نفری حاضر در غدیر خم در ذیل بر اساس منابع شیعه و سنی توضیحات مفصلی داده‌ایم:^۲

در مورد کیفیت بیعت‌گیری در روز غدیر هم گفتنی است:

بیعت‌گیری از دو گروه عام و خاص مسلمین در واقعه غدیر صورت گرفته

۱. آفریدگار جهان، ص ۲۳۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10063

است.

خواص مسلمین از مهاجرین و انصار به صورت بیعت حضوری و شخصی و مثلاً با دست دادن، بیعت کردند که این بیعت سه روز طول کشید، عموم مسلمین هم به صورت اقرار زبانی در یک زمان بیعت خود را ایراد کردند.

در مورد بیعت عمومی مسلمین، پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«ای مردم، شما بیشتر از آنید که در یک زمان به نشانه بیعت به من دست دهید و خدای عزوجل به من فرمان داده است که در این مورد از زبانتان اقرار بگیرم، به آنچه من درباره علی و امامان پس از وی در خصوص امیرمؤمنان بودنشان قرار گذاشتم، پس جمله‌ی یک صدا بگویید: ما شنیدیم، فرمانبرداریم، راضی و خشنودیم، در مورد آنچه از خدا به ما ابلاغ فرمودی، درباره امارت علی علیه السلام و فرزندانش که پیشوایان آینده‌اند، مطیع و منقاد هستیم و در این مورد با شما از دل و جان و زبان و با دستنمان بیعت می‌کنیم؛ بر این بیعت زنده خواهیم ماند و خواهیم مرد و برانگیخته خواهیم شد. نه آن را تغییر می‌دهیم و نه جا به جا می‌کنیم و نه در مورد آن تردید خواهیم کرد، از پیمانی که بسته‌ایم باز نخواهیم گشت و عهدشکنی نمی‌کنیم و از خدا و علی امیرالمؤمنین و فرزندانش، امامانی که گفتمی از ذریه شما و صلب علی که پس از حسن و حسین علیهم السلام می‌آیند، هستند، اطاعت خواهیم کرد... سپس آن قوم یک صدا فریاد برآوردند: شنیدیم و فرمان خدا و رسول را با دل‌ها، زبان‌ها و دست‌هایمان اطاعت می‌کنیم» **«إِتَّكُم أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفِّ وَاحِدَةٍ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ وَ أَمْرِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَخَذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيٍّ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأُمَّةِ مِنِّي... فَتَادَاهُ الْقَوْمُ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيْدِينَا»^۱**

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۵ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۹۸ - الیقین باختصاص مولانا علی بامر

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۵۳

در مورد بیعت خواص و بزرگان مهاجرین و انصار هم در روایت آمده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«برخیز ای ابابکر و با علی بر امیری مؤمنان بیعت کن! پس ابوبکر برخاست و بیعت نمود. سپس فرمود: برخیز عمر و با وی به عنوان امیر مؤمنان بیعت کن! پس وی برخاست و بیعت کرد. سپس به همه آن نه نفر و بعد از آن‌ها، بزرگان مهاجرین و انصار را فراخواند و همگی بیعت کردند، سپس عمر بن خطاب از میان جماعت برخاسته و گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی! سپس پراکنده شدند، در حالی که عهد و میثاق‌های محکم بر این امر از ایشان گرفته شده بود.» «... ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لِتَمَامِ التَّسْعَةِ ثُمَّ لِرُؤَسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَبَايَعُوا كُلَّهُمْ فِقَامَ مِنْ بَيْنِ جَمَاعَتِهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ قَالَ بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ...»^۱

یا در نقل دیگر آمده است:

«اولین کسانی که به رسول خدا به نشانه بیعت با علی علیه السلام دست دادند، ابوبکر، عمر، عثمان، ابو عبیده جراح و سالم مولای ابو حذیفه بودند و پس از ایشان مهاجرین و انصار و بقیه مردم به حسب مراتب و طبقاتی که داشتند، بیعت نمودند؛ به گونه‌ای که نماز ظهر و عصر باهم و مغرب و عشا باهم اقامه شدند و بیعت کردن آن‌ها سه روز به طول انجامید «فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَافَقَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ وَ الْخَامِسُ وَ بَاقِي الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ بَاقِي النَّاسِ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَ قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ... وَ الْمُصَافَقَةَ ثَلَاثًا»^۲

المومنین ص ۳۵۹ - العدد القویه ص ۱۸۱ - اثباه الهداه، ج ۲، ص ۱۸۶

۱. تفسیر امام عسکری ص ۱۱۲ - اثباه الهداه، ج ۳، ص ۱۵۷ - بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۲

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۹۹ - طرف من الانبیا و المناقب ص ۳۶۲ -

تفسیر صافی، ج ۲، ص ۶۲ - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۳۸

۳۷. تولد امیر مومنان علیه السلام در ماه ذی الحجه بوده است یا ماه رجب!!!

پرسش سی و هفتم:

مشهور آن است که ولادت امیر المومنین علیه السلام روز ۱۳ رجب است. عوام شیعه نیز قرنهاست که بازیچه شده‌اند و خبر ندارند که روز ۱۳ رجب یک قرارداد توافقی میان علما، بر اساس نقلی تاریخی است و نه تنها ریشه در روایات ندارد، بلکه روایات متعددی تاکید بر ولادت امیر المومنین علیه السلام در ماه ذی الحجه دارد!!!

پاسخ:

ولادت امیر مومنان علیه السلام در تاریخ ۱۳ رجب نزد محدثین و مورخین شیعه از شهرت بسزایی برخوردار است.

شیخ طوسی می‌گوید:

«آن حضرت در مکه و در روز جمعه سیزدهم رجب سی سال پس از «عام الفیل» در درون کعبه متولد شد و در شب جمعه ۲۱ رمضان سال چهارم هجری در کوفه در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید.» «لِثَلَاثِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ رَجَبٍ»^۱
شیخ مفید هم می‌گوید:

«علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف سید اوصیا علیه أفضل الصلوات و السلام کنیه اش ابوالحسن. وی در مکه و در درون کعبه روز جمعه سیزدهم ماه رجب ۳۰ سال بعد از عام الفیل متولد شد»^۲
البته روایتی از امام صادق علیه السلام است که ولادت امیر مومنان علیه السلام را در ماه شعبان می‌داند، چنان که صفوان جمّال از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود:

«علی بن ابی طالب علیه السلام روز یکشنبه روز هفتم شعبان ۱۲ سال پیش از بعثت

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۵

متولد گردید» «وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ لِسَبْعِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ»^۱

هیچ مانعی ندارد که ما به هر دو تاریخ عمل کنیم و هم ۱۳ رجب و هم ۷ شعبان را برای ولادت امیر مومنان علیه السلام پاس بداریم، چنان که علامه مجلسی می گوید:

«مشهور میان محدثان و مورخان آن است که آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب، سی سال پس از عام الفیل، در میان کعبه معظمه متولد شد....»

شیخ طوسی علیه الرحمه در مصباح به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت موفور السعاده آن حضرت در روز یکشنبه هفتم ماه مبارک شعبان واقع شد، و قول اول اشهر است. و اگر به هر دو روز احترام نمایند بهتر است»^۲

نقلی هم است که تولد امام علی علیه السلام را در ذی الحجه می داند که حضرت فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه بودند و در یکی از این سه روز امیر مومنان علیه السلام متولد شدند و در روز هشتم ذی الحجه از کعبه خارج شدند: **بَقِيَتْ فِيهِ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ... فَسَمِيَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ الثَّرْوِيَّةِ»**^۳

علامه مجلسی در توضیح این نقل می گوید:

«بر کسی پوشیده نیست که این خبر با آنچه مورخان آورده اند تعارض دارد و می توان آن را از باب «نسیء» تلقی کرد که کفار جاهلیت آن را بدعت نهادند، به این گونه که ولادت حضرت علی علیه السلام در ماه رجب یا شعبان بوده و مراسم حج را در آن سال در ماه رجب یا شعبان برگزار کردند که ماه تولد علی علیه السلام بود و به

۱. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۵۲

۲. جلاء العیون، ص ۲۸۹

۳. امالی طوسی ص ۷۰۸

احتمال قوی‌تر در ماه شعبان و خداوند می‌داند.^۱

معنای کلام علامه مجلسی این است که ماه تولد علی علیه السلام رجب یا شعبان بوده است، مشرکین عرب ماه ذی الحجه و انجام اعمال حج را از باب «نسیء» تاخیر انداختند و در ماه رجب یا شعبان واقعی برگزار کردند و در همان هنگام امیر مومنان به دنیا آمد و چهارمین روز تولد حضرت مصادف بود با یوم الترویبه یعنی هشتم ذی الحجه.

در رابطه با «نسیء» می‌نویسند:

«مشرکین هر وقت می‌خواستند احترام ماههای حرام را بشکنند، می‌گفتند: مانعی ندارد، یک ماه دیگر را به جای آن می‌نهیم، که قرآن سخت، این عمل زشت را مذمت کرده و می‌گوید: «تأخیر ماه‌های حرام (و جا به جا کردن آنها) فقط، افزایشی در کفر (مشرکان) است». (توبه ۳۷)

این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابستان مسئله حج بر آنها دشوار می‌شد و می‌دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسئله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم علیه السلام به یاد مانده بود کنگره عظیمی محسوب می‌شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فوائد گوناگونی از این

اجتماع نصیب آنها می‌شد، لذا جای ماه «ذی الحجه» را به میل خود تغییر داده، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه، آمادگی بیشتری داشت بجایش قرار می‌دادند.^۲

شما اگر توضیح علامه مجلسی را هم نپذیرید باز هم مشکلی ایجاد نمی‌کند، می‌توانید به هر سه تاریخ عمل کنی و هر سه را از باب میلاد امیر مومنان علیه السلام پاس

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۱۰ - پیام قرآن، ج ۸، ص ۵۴

بدارید، یعنی هم تاریخ رجب و هم تاریخ شعبان و هم تاریخ ذی الحجه.

۳۸. توضیحاتی در مورد تعداد اصحاب حاضر در نبرد جمل و صفین!!!

پرسش سی و هشتم:

کانال وهابی نوشت: «در دوران فتنه (جمل و صفین) چه تعداد از صحابه در آن جنگ شرکت کردند؟ به اعتقاد علما دوران فتنه (جمل و صفین) جنگ تابعین بوده و تعداد بسیار کمی از صحابه در آن فتنه حاضر شدند (کمتر از ۳۰ نفر) نتیجه: تابعین با هم جنگیدن و کمتر از سی صحابه در فتنه حاضر بودند»!!!

پاسخ:

متأسفانه مولوی‌های کم سواد و بیسواد مجازی وهابی تنها راه دفاع از اعتقادات باطل خود را کذب و دروغ‌گویی می‌بینند و نمونه این دروغ‌گویی همین مساله مورد بحث است که می‌گویند تعداد صحابه حاضر در دو نبرد جمل و صفین کمتر از سی تن بوده‌اند، در حالی که بزرگان تاریخ تعداد اصحاب حاضر در دو نبرد صفین و جمل را بسیار بیشتر ثبت و ضبط کرده‌اند!!!!

برخی از محققین در مورد نبرد جمل می‌نویسند:

«بسیاری از بزرگان صحابی‌ان پیامبر ﷺ به همراه امام علی علیه السلام در جنگ جمل شرکت جستند؛ لیکن روایت‌ها در گزارش تعداد آنان متفاوت است. برخی مصادر، تصریح دارند که هشتاد نفر بدری و هزار و پانصد صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سپاه علی علیه السلام بودند. برخی دیگر از مصادر، بیان می‌دارند که تعداد صحابی‌ان شرکت‌کننده در این جنگ، هشتصد نفر از انصار بود و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند. از میان شخصیت‌های برجسته‌ای که در سپاه امام علی علیه السلام شرکت جستند، می‌توان به این افراد اشاره کرد:

ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیّهان، خزیمه بن ثابت، عبد الله بن بدیل،

عبد الله بن عباس، عثمان بن حنیف، عدی بن حاتم، عمار بن یاسر، عمرو بن حمق، عمر بن ابی سلمه و هاشم بن عتبہ....^۱
عبد الرحمن بن ابی لیلی می گوید:

«در جنگ جمل، به همراه علی علیه السلام، هشتاد نفر از اهل بدر و هزار و پانصد نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند.» «شهد مع علی یوم الجمل ثمانون من أهل بدر، و ألف وخمسمئة من أصحاب رسول الله.»^۲
ذهبی به نقل از سعید بن جبیر می آورد:

«در روز جنگ جمل، هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، با علی علیه السلام همراه بودند.» «كَانَ مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ وَقْعَةِ الْجَمَلِ ثَمَانِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ، وَ أَرْبَعِمِئَةً يَمِّنَ شَهِدَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ.»^۳

در نبرد صفین نیز به همراه امیرمؤمنان، بسیاری از صحابیان بزرگ پیامبر برجستگانی دیگر شرکت داشتند؛ کسانی که در راه تقویت پایه های اسلام، ارزشمندترین سرمایه ها را بخشیده بودند. گزارش های تاریخی درباره تعداد این شخصیت های برجسته، متفاوت است. برخی گزارش ها اشاره دارند که تعداد آنان، هفتاد تا هشتاد نفر از صحابیان بدری و هشتصد نفر از صحابیان حاضر در بیعت رضوان و چهارصد نفر از دیگر صحابیان بوده است. در مقابل، تعداد صحابیان شرکت کننده در لشکر معاویه از انگشتان دست، تجاوز نمی کرده و آنان، کسانی بوده اند که پس از فتح مکه، مسلمان شده بودند.

۱. دانش نامه امیرالمومنین علیه السلام ج ۴، ص ۴۹۴

۲. الأمالی للطوسی، ص ۷۲۶، ح ۱۵۲۷، شرح الأخبار، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۳۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷

۳. تاریخ الإسلام للذهبی، ج ۳، ص ۴۸۴، تاریخ خلیفة بن خلیط، ص ۱۳۸، العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۱۴

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۵۹

از شخصیت‌های برجسته در کنار امام علی علیه السلام می‌توان به اینها اشاره کرد: امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، عمّار بن یاسر، سهل بن حنیف، قیس بن سعد، عدیّ بن حاتم، هاشم بن عتبه، عبد الله بن بدیل، عبد الله بن عباس، اویس قرنی، ابو هیثم مالک بن تیّهان، عبد الله بن جعفر، خزیمه بن ثابت، سلیمان بن صُرد خزاعی و عمرو بن حَمِق خزاعی.^۱

حاکم نیشابوری به نقل از حَکَم می‌آورد:

«به همراه علی علیه السلام در جنگ صفین، هشتاد جنگاور بدری و [نیز] دویست و پنجاه نفر از کسانی که زیر درخت [در «بیعت رضوان» با پیامبر خدا] بیعت کردند، حضور داشتند «عن الحکم: شَهِدَ مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام صِقِّينَ ثَمَانُونَ بَدْرِيًّا، وَحَمْسُونَ وَمِئْتَانِ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۲

یعقوبی نیز می‌نویسد:

«در جنگ صفین، با علی علیه السلام هفتاد نفر از بدریان بودند و از کسانی که زیر درخت (بیعت رضوان) بیعت کردند، هفتصد نفر و از دیگر مهاجران و انصار، چهار صد نفر. «كَانَ مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ صِفِّينَ مِنْ أَهْلِ بَدْرِ سَبْعُونَ رَجُلًا، وَمَنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ سَبْعُمِئَةَ رَجُلٍ، وَمِنْ سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَرْبَعُمِئَةَ رَجُلٍ.»^۳

۳۹. توضیحاتی در مورد انتساب کتاب بصائر الدرجات به مرحوم صفار!!

پرش سی و نهم:

نامعتبر بودن کتاب بصائر الدرجات طبق تصریح علامه کمال حیدری!!!!

۱. دانش نامه امیر المومنین، ج ۵، ص ۲۸۹

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲، ح ۴۵۵۹، الفتوح، ج ۲، ص ۵۴۴ - البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۵۵

۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۴۲

«السند الثاني: ما ورد في بصائر الدرجات للصفار ووقفنا تفصيلاً هناك قلنا ليس ابن عبيد عن يونس بعد ما فيه هذا الانحصار ولكن هذا المشكلة في بصائر الدرجات هذا الكتاب لم يثبت عندنا أن هو الذي كتبه الصفار»

پاسخ:

کتاب بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، نوشته محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق) از علمای شیعه امامیه و صحابی امام حسن عسکری (ع) است که درباره شناخت ائمه و خصوصیات امام نوشته شده است.

کتاب بصائر الدرجات مشتمل بر ۱۸۸۱ حدیث می باشد که در ده بخش تنظیم شده و هر بخش حدوداً شامل بیست باب است. عناوین برخی بخش ها (اجزاء) عبارتند از: ارزش علم و اینکه علمای حقیقی، آل محمد (علیهم السلام) هستند، مقام و منزلت ائمه، ائمه وارث علم انبیایند، ودایع پیامبر نزد ایشان است، اسم اعظم و علم الکتاب نزد آنهاست، از مرگ شیعیان خبر دارند، علمی که پیامبر به علی (ع) آموخت، فرق پیامبران با ائمه....

بصائر الدرجات از کتب معتبر و کهن شیعه به شمار می رود که از زمان نگارش تا کنون پیوسته مورد توجه علما و بزرگان قرار داشته و بسیار به آن استناد نموده اند؛ چنانکه مرحوم کلینی در کتاب کافی، شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه و علامه مجلسی در بحار الانوار از آن نقل کرده اند.^۱

چنان که گفته شد، محمد بن حسن الصفار از یاران امام حسن عسکری علیه السلام می باشد و از چهره های سرشناس یاران ائمه علیهم السلام و راویان حدیث به شمار می آید. نجاشی رجالی معروف درباره او می فرماید:

«محمد بن حسن بن فروخ صفار یکی از چهره های درخشان شیعه در شهر قم بوده، وی شخصیتی مورد اطمینان و دارای ارزشی والا است. روایات او بر بسیاری

۱. نرم افزار جامع الاحادیث، کتابشناسی کتاب بصائر الدرجات

از روایات ترجیح داده می‌شود.» «کان وجهها فی أصحابنا القمیین، ثقة عظیم القدر راجحا قلیل السقط فی الروایة.»^۱

علامه حلی در کتاب خلاصه می‌فرماید:

«محمد بن حسن بن فروخ از چهره‌های سرشناس شیعه در شهر قم و مورد اطمینان است و شخصیتی عظیم الشأن است که روایات او برتر می‌باشند.» «کان وجهها فی أصحابنا القمیین، ثقة، عظیم القدر، راجحا، قلیل السقط فی الروایة»^۲

متأسفانه وهابی مفلوک به سخنان یک ورشکسته علمی به نام کمال حیدری استناد کرده است که کتاب بصائر الدرجات برای مرحوم صفار نیست، در حالی که نجاشی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و... که همه از بزرگان رجالی و تراجمی شیعه هستند، تصریح کرده‌اند که کتاب بصائر الدرجات برای مرحوم صفار است:

له کتب منها... کتاب بصائر الدرجات»^۳

«محمد بن الحسن الصفار، قتی. له کتب مثل کتب الحسین بن سعید، و زیادة کتاب بصائر الدرجات، و غیره»^۴

«محمد بن الحسن الصفار القمی: له کتب مثل کتب الحسین بن سعید و زیادة کتاب بصائر الدرجات فی علوم آل محمد علیهم السلام و مسائل کتبها إلى الحسن بن علی علیه السلام مسائل یلقب مملوءة»^۵

۱. رجال النجاشی، ص ۳۵۴

۲. ترتیب خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص ۳۷۴

۳. رجال النجاشی، ص ۳۵۴

۴. فهرست شیخ طوسی ص ۴۰۸

۵. معالم العلماء، ابن شهر آشوب ص ۱۰۲

علامه مجلسی و شیخ حر عاملی، دو کتابشناس و محدث بزرگ شیعه هم تصریح می‌کنند که کتاب بصائر الدرجات برای مرحوم صفار است:
«کتاب بصائر الدرجات للشيخ الثقة العظيم الشأن محمد بن الحسن الصفار»^۱
«کتاب بصائر الدرجات: للشيخ، الثقة، الصدوق، محمد بن الحسن؛ الصفار.»^۲

مرحوم آقا بزرگ تهرانی، کتاب شناس معروف شیعه نیز تصریح می‌کند که کتاب بصائر الدرجات برای مرحوم صفار است:
«بصائر الدرجات لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى بها سنة ۲۹۰، ذكر النجاشي و الشيخ في الفهرس أنه يرويه عنه محمد بن يحيى العطار.»^۳

محدث قمی نیز به این نکته تصریح می‌کند:
«(الصفار) الشيخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ القمي (جش) كان وجهها في اصحابنا القميين ثقة عظيم القدر راجحا قليل السقط في الرواية له كتب منها كتاب الصلاة كتاب الوضوء. (اقول) ثم عد كتبه و ذكر فيها (بصائر الدرجات) و هو الذي بأيدينا»^۴

و دیگران از علمای تراجمی و کتاب شناس شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که کتاب بصائر الدرجات برای مرحوم صفار است که ذیلا به برخی اشاره می‌شود:^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۷
۲. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۱۵۵
۳. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۱۲۴
۴. الکنی والألقاب (مکتبة الصدر)، ج ۲، ص ۴۱۸
۵. مرآة الکتب، ج ۴، ص ۲۱۲ - إضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، ص ۱۸۵ - معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۲۰۸ - مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۲،

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۶۳

۴۰. شیعیان تا قبل از امام باقر رحمه الله هیچ بهره‌ای از علم امام علی و حضرت فاطمه و حسن و حسین و سجاد و امام محمد باقر رضوان الله علیهم نبرده بودند!!!

پرسش چهلیم:

با سند صحیح؛ شیعیان تا قبل از امام باقر رحمه الله هیچ بهره‌ای از علم امام علی و حضرت فاطمه و حسن و حسین و سجاد و امام محمد باقر رضوان الله علیهم نبرده بودند!!!! چه فایده‌ای از مدینه العلم بوده که هیچ شیعه‌ای از این شهر علم استفاده نکرده!

پاسخ:

روایت مورد استناد وهابی این نقل شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«شیعه تا پیش از زمان حضرت باقر علیه السلام مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی‌شناختند، تا آنکه آن حضرت آمد و در به روی آنها گشود و مناسک حج و حلال و حرام آنها را روشن ساخت. تا آنجا که مردم نیازمند آنان شدند بعد از آنکه نیازمند سایر مردم بودند، و در آینده نیز چنین است»

«وَ كَانَتِ الشِّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَالَهِمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانِ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَالَهِمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ وَ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ»^۱

بعد از زمان امام حسن علیه السلام و افتاده شدن خلافت به دست معاویه ملعون،

عرصه بر شیعیان تنگ و تنگ تر شد و بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام و توده شیعیان کشته و زخمی می شدند و ارتباط شیعیان با ائمه علیهم السلام کم رنگ و کم رنگ تر شد و به واسطه اختناق شدید ایجاد شده شیعیان نمی توانستند با ائمه علیهم السلام ارتباط بگیرند و احکام و شریعت را بیاموزند تا زمان امام باقر علیه السلام که اختلاف میان بنی امیه و بنی العباس ایجاد شد و آزادی عمل بیشتری برای امام باقر و امام صادق علیهم السلام برای ترویج شریعت ایجاد شد، روایت مورد استناد وهابی اشاره به همین نکته دارد.

در مورد فشار و اختناق ایجاد شده در دوره معاویه و پس از آن، ابن ابی الحدید معتزلی از ابوالحسن مدائنی روایت می کند:

«معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سب و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می کرد به قتل میرسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می نمود، و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. و عده ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند.»

«کتب معاویه نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة أن برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل أبي تراب و أهل بيته فقامت الخطباء في كل كورة و على كل منبر يلعنون عليا و بيرون منه و يقعون فيه و في أهل بيته و كان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي عليه السلام فاستعمل عليهم زياد بن سمية و ضم إليه البصرة فكان يتتبع الشيعة و هو بهم عارف لأنه كان منهم أيام علي عليه السلام»

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۶۵

فقتلهم تحت كل حجر و مدر و أخافهم و قطع الأيدي و الأرجل و سمل العيون و صلبهم على جذوع النخل و طرفهم و شردهم عن العراق فلم يبق بها معروف منهم^۱

به قدری عرصه بر شیعیان تنگ بود که نقل می‌کند:

«اگر به کسی زندیق و یا کافر می‌گفتند برای او دوست داشتنی‌تر بود تا این که به او شیعه علی بگویند» «أن الرجل ليقال له زندیق أو كافر أحب إليه من أن يقال شيعة علي»^۲

خود امام باقر علیه السلام هم این دوره پراختناق را چنین شرح می‌دهد:

«چقدر قریش به ما اهل بیت ظلم کرد و بر ضرر ما قدم برداشت و ما را کشت و چقدر شیعیان و دوستان ما از مردم کشیدند!... ما اهل بیت پس از مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته خوار گشته و تبعید شدیم و محروم بودیم و کشته می‌شدیم و مطرود و بیمناک بر خون خود، و هر که ما را دوست می‌داشت نیز در همین وضع بود.

بیشتر این پیشامدها در زمان معاویه بود. پس از درگذشت امام حسن علیه السلام، شیعیان را با یک تهمت و با احتمالی از حب ما و وابستگی به ما، در هر شهر و دیاری می‌کشتند و دست و پای آنها را قطع می‌نمودند و به دار می‌آویختند. این گرفتاری‌ها در زمان ابن زیاد و پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام پیوسته شدت یافت. بعد حجاج بن یوسف آمد و در کشتار آنها هر چه توانست زیاده روی کرد، با هر گمان و تهمتی، به طوری که اگر به کسی کافر یا مجوسی می‌گفتند مایل‌تر بود تا این که نسبت شیعه حسین علیه السلام را به او بدهند.»

«مَا لَقِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ ظُلْمٍ قُرَيْشٍ وَ تَطَاهُرِهِمْ عَلَيْنَا وَ قَتْلِهِمْ إِيَّانَا وَ مَا لَقِيَتْ

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

شِيعَتَنَا وَ مُحِبُّونَا... ثُمَّ لَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ مُذْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَذْلًا وَ نُقْصَى وَ مُحْرَمٌ وَ نُقْتَلُ وَ نُظْرَدُ وَ نُخَافُ عَلَى دِمَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ يُحِبُّنَا وَ وَجَدَ الْكَذَّابُونَ لِكَدِّبِهِمْ مَوْضِعًا يَتَقَرَّبُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ وَ قُضَاتِهِمْ وَ عَمَّالِهِمْ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ يُحَدِّثُونَ عَدُوَّنَا وَ وُلَاتِهِمْ الْمَاضِينَ بِالْأَحَادِيثِ الْكَاذِبَةِ الْبَاطِلَةِ وَ يُحَدِّثُونَ وَ يَزُورُونَ عَنَّا مَا لَمْ نُقُلْ تَهْجِينًا مِنْهُمْ لَنَا وَ كَذِبًا مِنْهُمْ عَلَيْنَا وَ تَقَرَّبًا إِلَى وُلَاتِهِمْ وَ قُضَاتِهِمْ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ كَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَ كَثْرَتُهُ فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ ؑ فَقَتَلَتِ الشَّيْعَةَ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ وَ قَطَعَتْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ وَ صَلَبُوهُمْ عَلَى الثُّهْمَةِ وَ الظَّنَّةِ مِنْ ذِكْرِ حُبِّنَا وَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ الشَّدِيدُ يَزْدَادُ مِنْ زَمَنِ ابْنِ زَيْدٍ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ؑ ثُمَّ جَاءَ الْحَجَّاجُ فَقَتَلَهُمْ بِكُلِّ قِتْلَةٍ وَ بِكُلِّ ظَنَّةٍ وَ بِكُلِّ مَهْمَةٍ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُقَالُ لَهُ زَنْدِيقٌ أَوْ مُجُوسِيٌّ كَانَ ذَلِكَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُشَارَ إِلَيْهِ بِأَنَّهُ مِنْ شِيعَةِ الْحُسَيْنِ ؑ»^۱

بنابراین شیعیان بعد از زمان امام حسن ؑ با روی کار آمدن معاویه و والیان و حکام پس از او، در فشار و اختناق شدیدی قرار گرفتند تا آنجایی که همگی شیعیان کشته و زخمی می شدند و آنانی هم که باقی ماندند نمی توانستند مثلاً با امام سجاد ؑ ارتباط آزادانه بگیرند و حلال و حرام را بیاموزند تا زمان امام باقر ؑ که درگیری بنی امیه و بنی العباس از فشار وارده بر اهل بیت ؑ کاست و امام باقر ؑ توانست حلال و حرام الهی را به شیعیان آموزش دهد، چنان که مورخین می نویسند:

«آن دوره از نظر سیاسی، دوره ضعف و تزلزل حکومت بنی امیه و فزونی قدرت بنی عباس بود و این دو گروه مدتی در حال کشمکش و مبارزه با یکدیگر بودند. از زمان هشام بن عبدالملک تبلیغات و مبارزات سیاسی عباسیان آغاز گردید، و در سال ۱۲۹ وارد مرحله مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی گردید و سرانجام در سال ۱۳۲ به پیروزی رسید. از آن جا که بنی امیه در این مدت گرفتار مشکلات

۱. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۳۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۳

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۶۷

سیاسی فراوان بودند، فرصت ایجاد فشار و اختناق نسبت به امام و شیعیان را (مثل زمان امام سجاد) نداشتند. عباسیان نیز چون پیش از دست یابی به قدرت، در پوشش شعار طرف داری از خاندان پیامبر و گرفتن انتقام خون آنان عمل می کردند، فشاری از طرف آنان مطرح نبود. از این رو این دوران، دوران آرامش و آزادی نسبی امام صادق علیه السلام و شیعیان و فرصت بسیار خوبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می رفت.^۱

۴۱. تاثیر صلح امام حسن در قرار گرفتن امامت در ذریه امام حسین علیه السلام!!!!

پرسش چهل و یکم:

طبق روایت کتاب الامامة و التبصرة تألیف ابن بابویه القمی: به علت صلح امام حسن علیه السلام با معاویه از طرف خداوند مقرر شد که فرزندان امام حسن از امامت محروم شوند و امامت در نسل فرزندان امام حسین علیه السلام قرار گرفت. شیعیان متن روایت را تحریف کردند!!!!

پاسخ:

روایتی است که استدلال امام سجاد علیه السلام در برابر محمد حنفیه را بازگو می کند که امام سجاد علیه السلام بیان می دارد:

«خداوند تبارک و تعالی به خاطر (شهادت) و عملکرد امام حسین علیه السلام قسم یاد کرده است که امامت و وصیت را در ذریه امام حسین علیه السلام قرار دهد» «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا صَنَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَا صَنَعَ إِلَى أَنْ لَا يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»^۲

۱. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی ص ۳۶۵

۲. مختصر البصائر، ص ۷۹ (حسن بن سلیمان بن محمد حلّی، تحقیق مظفر، ناشر: موسسه

نشر اسلامی، ۱۴۲۱ ق چاپ اول)

در نقل این روایت توسط نسخه نویسان تصحیف صورت گرفته است و برخی از الفاظ روایت تغییر کرده است.

تصحیف را چنین تعریف می‌کنند:

«حدیثی که بخشی از سند یا متن آن، به چیزی شبیه آن یا نزدیک به آن، تغییر کرده باشد. «هو ما غَیَّرَ بَعْضُ سَنَدِهِ أَوْ مَتْنِهِ بِمَا يَشَابَهُهُ أَوْ يَقْرُبُ مِنْهُ»^۱ برخی می‌نویسند:

«تصحیف‌ها و دیگر اشتباهات رخ داده در نسخه‌های گوناگون، برخاسته از بی‌دقتی در خواندن و نوشتن احادیث است؛ زیرا تا چند دهه پیش، نقل تصویری کتاب و حدیث به شیوه عکس برداری و پوشش (اسکن)، ممکن نبود و محدثان، به ویژه از قرن سوّم به این سو، حدیث را از نسخه اصلی خوانده و سپس، قرائت خود را می‌نوشتند. از این رو، خطا از دو ناحیه می‌توانست راه یابد: گاه در قرائت و گاه در کتابت؛ هرچند در کتابت، خطاهای بیشتری رخ داد. آنچه به این موضوع دامن زد، نقطه‌ها، دندانه‌ها، حرکات حروف و علائمی چون تشدید است که گاه تغییر و یا جابه‌جایی آنها در کلمات، معنا را به‌طور کلی عوض می‌کند. برای حلّ این معضل، باید قرائت‌ها و کتابت‌های گوناگون یک حدیث را به‌دست آورد و با مقایسه و کنارهم نهادن همه نقل‌ها یا نسخه‌های گوناگون، در یک تعامل شناور و دوسویه، متن اصلی را تعیین کرد»^۲

مساله تصحیف در روایات فراوانی از اهل سنت هم راه یافته است تا جایی که برخی از علمای اهل سنت کتابهای مستقلی پیرامون تصحیف تالیف کردند، کتابهایی چون إصلاح الغلط الواقع في غریب الحدیث لأبي عبید، ابن قتیبة عبد الله بن مسلم الدینوری، تصحیف المحدثین، حافظ أبي الحسن الدار قطنی،

۱. مقباس الهدایة فی علم الدرایة، مامقانی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. آسیب شناخت حدیث، مسعودی، عبدالهادی، ص ۷۱.

التطريف في التصحيف، جلال الدين السيوطي و....

بنابراین تصحیف مساله‌ای رایج در روایات است و بر خلاف توهمات وهابی این مساله ارتباطی با بحث تحریف و سانسور و این قضایا ندارد.

در روایت مورد اشاره تصحیف واقع شده است و برخی از نسخه نویسان وقتی روایت مذکور را نقل کرده‌اند، دچار خطا شده‌اند و به جای نام امام حسین علیه السلام، نام امام حسن علیه السلام را گزاردند (تصحیف به لفظ) و این توهم را ایجاد کرده‌اند که صلح امام حسن علیه السلام با معاویه (تصحیف به معنا) سبب شد که امامت به فرزندان امام حسین علیه السلام منتقل شود:

«إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَمَّا صَنَعَ مَعَ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ، بَدَأَ لِلَّهِ قَالِي أَنْ لَا يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱
«إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) - لَمَّا صَنَعَ الْحَسَنُ علیه السلام مَعَ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ - جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»^۲

بنابراین جریان مذکور تحریف و سانسور نام ندارد، بلکه تصحیف و خطای لفظی و معنایی است که از ناحیه نسخه نویسان صادر شده است، شاهد بیشتر این سخن آن است که در منابع اولیه که روایت مذکور نقل شده است، هیچ سخنی از تاثیر صلح امام حسن علیه السلام در قرار گرفتن امامت در ذریه امام حسین علیه السلام به میان نیامده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»^۳
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ»^۴

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۶۱

۲. دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص ۲۰۷

۳. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۴۸

۴. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص ۳۱۶

اساساً صلح امام حسن علیه السلام با معاویه به اذن و دستور خداوند بود، زیرا خداوند امام حسن علیه السلام را مامور کرده بود که اگر یار و یاورى ندارد که با معاویه بجنگد، این اذن را دارد که معاویه صلح کند و خلافت را به او واگذار کند، بنابراین صلح امام حسن علیه السلام بر خلاف دستور خداوند نبوده است تا بگوییم که خداوند به تنبیه این عملکرد امام حسن علیه السلام اراده نمود که از فرزندان امام حسن علیه السلام کسی امام نشوند، چنان که خود امام حسن علیه السلام در این رابطه فرمود:

«هرگاه امتی فردی را که از وی عالم‌تر وجود داشته باشد امیر خود قرار دهد، وضع آنان رو به انحطاط و آن امت رو به قهقرا خواهد رفت و به قوم گوساله پرستان ملحق می‌شوند. همچون بنی اسرائیل که حضرت هارون را رها کرده و در اطراف گوساله گرد آمدند، در صورتی که می‌دانستند هارون خلیفه حضرت موسی است. این امت نیز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کردند، در حالی که شنیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی بن ابی طالب می‌فرمود: تو برای من همچون هارون برای موسی هستی، با این تفاوت که پیامبری پس از من نخواهد بود. رسول خدا نیز در حالی که قوم خود را به سوی خدا دعوت می‌کرد، از دست آن‌ها به جانب غار فرار نمود. اگر پیامبر خدا یارانی داشت، از دست ایشان فرار نمی‌کرد. ای معاویه، من هم اگر یارانی داشتم با تو صلح و سازش نمی‌کردم. خدای حکیم در آن زمان که آن مردم هارون را ناتوان دیدند و نزدیک بود که ایشان را به قتل برسانند و یاورى نداشت تا بر علیه آنان قیام نماید آزاد گذاشت، همان طور که خدای سبحان پیامبر را در آن هنگام که از دست قوم خود فرار کرد و یاورى نداشت آزاد گذاشت.

من و پدرم نیز که این امت ما را ترک کرده و با دیگران بیعت کردند و یاورى نیافتیم، از طرف خدا آزاد بوده و هستیم. «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَعَةِ حِينَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لِمَا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ وَ كَذَلِكَ أَنَا وَ أَبِي فِي سَعَةٍ مِنَ اللَّهِ حِينَ تَرَكْتَنَا الْأُمَّةُ

و بَايَعَتْ غَيْرَنَا وَ لَمْ يَحِدْ أَعْوَانًا^۱

ما اگر از هر آنچه تا کنون هم گفتیم کوتاه بیاییم، باز هم می‌توانیم به وهابی پاسخ دهیم که ادعای تو مبنی بر تحریف و سانسور واقعیت ندارد، زیرا مطلب خلافی در روایات مورد بحث بیان نشده است که نیازی به سانسور داشته باشد. روایت مورد بحث به دو گونه نقل شده است، و یک گونه همان است که تو در صدد بیان آن هستی که صلح امام حسن علیه السلام با معاویه سبب شد که امامت در ذریه امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

چنان که گفتیم، صلح امام حسن علیه السلام از روی ناچاری و به خاطر کمی یار و یاور بود و خود امام حسن علیه السلام می‌فرمود که اگر یار و یآوری داشتیم، تن به صلح با معاویه نمی‌دادم، چنان که در ذیل این روایات را آورده‌ایم:^۲

با این وجود به هر حال این صلح واقع شد و بعد از این صلح هم امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسید، سختی و مشقتی که به امام حسین علیه السلام در راه احیاء دین الهی رسید، بیشتر از سختی و مشقتی بود که به امام حسن علیه السلام رسید و صلح مذکور موجب شد که شرایط جوری نشود که امام حسن در میدان سختی و مشقت بیشتری وارد شود به همانگونه که سختی و مشقت بر امام حسین علیه السلام وارد شد، لذا به خاطر این صلح و سختی و مشقت بیشتری که به امام حسین علیه السلام وارد شد، امامت در ذریه امام حسین علیه السلام واقع شد، تا پاداش سختی و مشقتی باشد که امام حسین علیه السلام در راه خداوند تحمل کرد، چنان که محمد بن مسلم روایت می‌کند که از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

«خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه السلام مقام امامت را نصیب

۱. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۹۳۹ - الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12753

ذریه و فرزندان آن بزرگوار نمود، شفای بیماری‌ها را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. ایامی را که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و بر می‌گردند جزو عمر آنان قرار نمی‌دهد.» «يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَالشِّقَاءَ فِي تُرْتِيَّتِهِ وَ إِبَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمُرِهِ»^۱

بنابراین این که صلح امام حسن علیه السلام موجب شد که امامت در ذریه امام حسین علیه السلام قرار گیرد، بر پایه همان بیانی است که توضیح دادیم و مطلب خلاقی در جمله و روایت مذکور نیست تا کسی بخواهد تحریف و سانسوری صورت دهد.

۴۲. آیا حضرت موسی علیه السلام حاضر نبود که خود را برتر از یک سگ هم معرفی کند؟

پرسش چهل و دوم:

برخی از منبریان جریان‌ی را نقل می‌کنند که حضرت موسی حتی خودش را از یک سگ هم بالاتر نمی‌دانست!!! آیا این جریان واقعیت دارد و با عقل جور می‌آید که یک پیامبر حتی از سگ نیز بالاتر نباشد!!!!

پاسخ:

جریان‌ی را مرحوم ابن فهد حلی نقل می‌کند و می‌گوید:
«برخی از اصحاب ما چنین حدیث کرده‌اند که: خداوند سبحان به موسی علیه السلام وحی کرد که: هر گاه برای مناجات نزد من می‌آیی، فردی را به همراهت بیاور که تو از او بهتر باشی، موسی هر کس را که می‌دید، جرأت نمی‌کرد بگوید من از او بهترم، لذا دست از مردم برداشت و در میان انواع حیوانات، شروع به

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۷۳

جستجو کرد تا اینکه به سگ گر گرفته‌ای برخورد کرد، با خود گفت: این را با خود می‌برم، در گردنش ریسمانی انداخت و او را با خود کشید، در میان راه ریسمان را گشود و سگ را رها کرد، وقتی به مقام مناجات رسید، پروردگار سبحان به او فرمود: ای موسی! کجاست آنچه که ما به تو امر کردیم؟ گفت: پروردگارا! آن را نیافتم. خداوند متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم! اگر حتی یک نفر را می‌آوردی، نام تو را از دیوان «نبوت» پاک می‌کردم» «مَا حَدَّثَنِي بِهِ بَعْضُ أَصْحَابِنَا... قَالَ يَا رَبِّ لَمْ أَجِدْهُ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ أَتَيْتَنِي بِأَحَدٍ لَمَحَوْتُكَ مِنْ دِيْوَانِ النَّبُوَّةِ»^۱

روایت فوق از پیامبر اسلام یا امام علیه السلام نقل نشده و سلسله راویان آن هم مشخص نیست، بنابراین نقل مذکور از نظر سندی ضعیف است. با این وجود، با توضیحی می‌توان محتوای آن را پذیرفت و آن توضیحات این است که:

خداوند نمی‌پسندد که بندگانش گرفتار تکبر شوند. تکبر از ماده «کبر» و آن حالتی در انسان است که بر اثر خودپسندی، انسان خویش را برتر از دیگران ببیند. «فالكبر الحالة التي يتخصّص بها الإنسان من إعجابها بنفسه، و ذلك أن يرى الإنسان نفسه أكبر من غيره»^۲ پیامبر گرامی فرمود:

«چه بد بنده‌ای است، آن بنده‌ای که تکبر و غرور ورزد و خدای بزرگ بلند مرتبه را از یاد ببرد.» «بئس العبدُ عبدٌ تجبّر و اختال، ونسي الكبير المتعال»^۳ امام علی علیه السلام فرمود:

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۲۱۸

۲. مفردات راغب ص ۶۹۷

۳. نوادر راوندی ص ۲۲

«اگر بنا بود خداوند به احدی از بندگانش رخصت تکبّر دهد، هر آینه این رخصت را به خاصان از انبیا و اولیاء خود می داد. اما خداوند سبحان، تکبّر را برای آنان نیز ناخوش داشت و فروتنی را برایشان پسندید.» «فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِمَخَاصِئِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ، وَلَكِنَّهُ سَبَحَانَهُ كَرَّةً إِلَيْهِمُ التَّكَبُّرُ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضُعُ»^۱

دلیل آن هم روشن است، زیرا ملاک سعادت و رستگاری و برتری عاقبت امر است و انسان هم از عاقبت و نهایت امر خود خبر ندارد، لذا انسان نمی تواند به صورت مطلق حکم به برتری خود نسبت به دیگران کند.
پیامبر گرامی فرمود:

«مؤمن پیوسته از بد فرجامی هراسان است و تا زمان جان کندن و ظاهر شدن ملک الموت بر او یقین ندارد که به رضوان الهی خواهد رسید.» «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ، لَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلِكِ الْمَوْتِ لَهُ.»^۲
و فرمود:

«ملاک کار، فرجام و سرانجام آن است.» «مِلَاكُ الْعَمَلِ خَوَاتِيمُهُ»^۳
امام علی علیه السلام فرمود:

«حقیقت خوشبختی آن است که عمل انسان به خوشبختی ختم شود، و حقیقت بدبختی آن است که عمل انسان با بدبختی به سرانجام رسد.» «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ، وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۲. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ص ۲۳۹

۳. الاختصاص ص ۳۴۳

عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ»^۱

در نقل دیگری آمده است که مسیح علیه السلام فرمود:

«مردم می‌گویند: ساختمان به شالوده آن است، اما من به شما چنین نمی‌گویم. عرض کردند: پس شما چه می‌گویید، ای روح الله؟ فرمود: حقیقتی را به شما بگویم: آخرین سنگی که کارگر می‌گذارد، اساس کار است. ابو فروه، راوی حدیث، می‌گوید مراد آن حضرت، عاقبت کار است.» «... بِحَقِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ آخِرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْأَسَاسُ...»^۲

از سوی دیگر و بر اساس روایات، انسان اگر اطاعت و بندگی خدا را نیز می‌کند و از کمالات بهره‌ای دارد، آن هم به توفیق و عنایت الهی است و انسان از خود چیزی ندارد که بخواهد به آن مغرور شود و خود را از دیگران بالاتر ببیند: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا بَنَ آدَمَ مَسِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَبِنِعْمَتِي أَذَيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي» - «فَإِنْ أَطَعْتَنِي أَعْنَتُكَ عَلَى طَاعَتِي»^۳

لذا انسان باید همواره دعا کند که حتی برای یک لحظه خداوند او را به حال خود رها نکند و عنایت و توفیق خود را از انسان قطع نکند، چنانچه که در نقلی آمده است که ابن ابی یعفور می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام که دستش را به سوی آسمان برداشته بود، شنیدم که می‌فرمود:

خداوند! هرگز مرا چشم بر هم زدنی به خودم وا مگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر» و بی‌درنگ، اشک از گوشه‌های محاسنش سرازیر شد. سپس رو به من کرد و فرمود: «ای پسر ابو یعفور! خداوند عز و جل، یونس بن مثا را کمتر از یک چشم

۱. معانی الاخبار ص ۳۴۵

۲. معانی الاخبار ص ۳۴۸

۳. قرب الإسناد ص ۳۴۷ - امالی ص ۳۰۹

بر هم زدن، به خودش وا گذاشت و در نتیجه، آن گناه از او سرزد». گفتم: به سلامت باشی، آیا آن گناه، او را به حدّ کفر رساند؟ فرمود: «نه؛ امّا مردن در آن حال، هلاکت است» «... رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ...»^۱

لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر که بر این باور باشد که از دیگران برتر است، او در شمار مستکبران است. راوی می گوید عرض کردم: اگر گنهکاری را ببیند و به سبب بی گناهی و پاکدامنی خود، خویشتن را از او برتر بداند چه؟ امام علیه السلام فرمود:

«هیئات هیئات! چه بسا که او آمرزیده شود اما تو را برای حسابرسی نگه دارند؛ مگر داستان جادوگران موسی علیه السلام را نخوانده ای (که آنان نهایت عمر توبه کردند و بخشیده شدند؟) «مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ...»^۲

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اگر شیطان تو را وسوسه کرد و گفت که تو از فلانی که اهل قبله است (یکی از مسلمین) برتر و بهتر هستی. این وسوسه را به این طریق از خود برطرف کن که اگر از تو بزرگتر است، بگو که با ایمان و عمل نیکش بر من سبقت دارد و قبل از من ایمان آورده و اعمال صالحه انجام داده، پس او از من بهتر است. و اگر از تو کوچکتر است، به خود بگو که من چون بزرگتر از او هستم، پس در سال های گذشته معصیت هایی قبل از او انجام داده ام که او نداده، پس او از من بهتر است. و اگر همسال تو است، به خود بگو که من نسبت به گناه خود یقین دارم، ولی درباره او شک دارم که گناهی کرده است یا نه. پس به چه مناسب یقین را رها

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۱

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۸

کرده و شک را بگیریم؟» **«إِنْ عَرَضَ لَكَ إِيْلَيْسُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ...»**^۱

بنابراین انسان در هیچ حالتی نباید خود را از دیگران برتر و بالاتر ببیند، زیرا ملاک برتری رستگاری پایان عمر است و از پایان عمر نیز کسی خبر ندارد، ممکن است انسان تا پایان عمر از صراط حق منحرف شود و از حیواناتی چون سگ هم پست تر شود، چنانچه که قرآن در مورد منحرفان از مسیر حق می فرماید:

«آنها دلها (عقلها) یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایاند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلاند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند).» **«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»** (سوره اعراف آیه

(۱۷۹)

در تفسیر آیه فوق می خوانیم:

«چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هواپرستی و گرایش به پستیها این استعدادها را بلااستفاده می گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد.»^۲

با توضیحات فوق می توان جریان مورد بحث از موسی علیه السلام را نیز پذیرفت زیرا انسان از جهتی از خودش چیزی ندارد تا به آن مغرور شود، هر چه است عنایت و توفیق و امداد الهی است و از سوی دیگر ملاک سعادت عاقبت امر است و انسان ممکن است که در عاقبت امر گمراه شده و حتی از حیوانات هم پستر

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۱

شود، لذا عاقلانه نیست که انسان خود را از احدی حتی حیوانات بالاتر ببیند و موسی علیه السلام نیز در جریان مذکور در صدد آموزش این معارف به امت نیز بودند و این که در هیچ حالتی نباید خود را از دیگران برتر و بالاتر ببینند.

۴۳. مهریه نجومی همسر امام حسن علیه السلام!!!

پرسش چهل و سوم:

شیعه همواره از ساده زیستی امامان خود می گوید در حال که شیخ طوسی نقل می کند مهریه همسر امام حسن صد هزار درهم به همراه صد جاریه و کنیز بوده است؟

پاسخ:

در روایات متعدد شیعه آمده است که سنت خداوند و پیامبر گرامی اسلام آن است که مهریه زنان زیاد نباشد و زنانی که مهریه کمتری دارند پر برکت هستند و مهریه همسران پیامبر و فاطمه صدیقه سلام الله علیهما نیز مهریه ای کم و متناسب یعنی «مهر السنه» بوده است^۱

امام حسن علیه السلام مطیع ترین مردمان نسبت به سنت های خداوند بوده یعنی هیچگاه کاری را که خداوند از آن کراهت داشت را انجام نمی داد، چنان که در روایت آمده است:

«امام حسن علیه السلام عابدترین مردمان و زاهدترین و برترین مردم در زمانش بوده است» «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ»^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۴۴ باب ۴ و ص ۲۴۹ باب ۵ - مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۶۲ باب

و در نقل دیگر آمده است که امام حسن علیه السلام در رفتار و عمل کاملاً شبیه پیامبران بالخصوص پیامبر گرامی اسلام بوده است:

«قَالَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ سِمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱

لذا در نقلهایی آمده است که امام حسن علیه السلام با اقتدا و پیروی از سنت پیامبر اسلام، ازدواج می کرده است: «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ تَزَوَّجَ جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ عَلَى سُنَّةِ النَّبِيِّ»^۲

بنابراین نمی توان قبول کرد که امام حسن علیه السلام برای همسرشان مهریه نجومی و بالایی قرار داده و از سنت خداوند و پیامبر گرامی اسلام در این موضوع پیروی نکرده باشند.

آنچه که در پرسش ذکر شده از مهریه بالای همسر امام حسن علیه السلام به نقل از شیخ طوسی بیان شد، سند ندارد و قابل استناد نیست چرا که شیخ طوسی تعبیر مذکور را با لفظ «روی» نقل کرده و سندی برای آن ارائه نمی دهد: «و روی... و تزوج الحسن بن علی علیهما السلام امرأة فأصدقها مائة جارية مع كل جارية ألف درهم»^۳

ظاهراً شیخ طوسی مطلب مذکور را از کتابهای اهل سنت نقل کرده است، چرا که علمای اهل سنت روایت مذکور را به نقل از «ابن سیرین» در کتابهای خود نقل کرده اند و برخی از علمای شیعه نیز نقل آنان را در کتابهای خود منعکس کرده اند؛^۴

۱. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۹

۲. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۷

۳. المبسوط في فقه الإمامية، ج ۴، ص ۲۷۲

۴. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۴ - المعجم الكبير، ج ۳، ص ۷۸ - تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴،

ص ۳۷ - كشف الغمه، ج ۱، ص ۵۶۰ و...

در حالی که ابن سیرین از دشمنان امام حسن علیه السلام بوده است و نمی توان به نقل او بر ضد امام حسن علیه السلام استناد کرد.

ابن قتیبہ عالم بزرگ اهل سنت نقل می کند که بین ابن سیرین و امام حسن علیه السلام دشمنی بود لذا ابن سیرین در مراسم تشییع جنازه امام حسن علیه السلام حاضر نشد: «و لم یشهد ابن سیرین جنازته لشيء كان بينهما»^۱
بنابراین در جریان مذکور به این نقلهای جعلی اهل سنت هم نمی توان استناد کرد، چنانچه که آیت الله مکارم شیرازی با تذکر به ضعف سندی روایت مورد بحث، می گوید:

«قال (شیخ طوسی در مبسوط که باز سند ندارد) و تزوج الحسن علیه السلام امرأة فأصدقها مائة جارية مع كل جارية ألف درهم (یعنی صد هزار درهم و صد جاریه). در مورد روایت، دیگر تصوّر ما این است که این مسائلی که به امام حسن علیه السلام نسبت می دهند، مجعولات زمان معاویه است که برای خراب کردن چهره امام حسن علیه السلام چنین نسبت هایی به آن حضرت می دهند»^۲

۴۴. توضیحاتی در مورد شیعیان زیدی یمن!!!

پرسش چهل و چهارم:

به جهت شبهه ای که این روزها در اوج مبارزه مردم یمن با رژیم صهیونیستی دارد در برخی صفحات و کانال ها [بویژه با گرایش های نزدیک به جریان شیعه لندن] مطرح می شود و برخی افراد را در نسبت با مجاهدت این عزیزان دچار شک و تردید می کند، مزاحم تان شدم. این کانال ها و صفحات با اشاره به روایاتی درباره زیدیه خصوصاً روایتی که در کتاب تهذیب آمده در حمایت و پشتیبانی از نیروهای

۱. المعارف ابن قتیبہ ص ۴۴۱

۲. کتاب النکاح، ج ۶، ص ۱۸

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۸۱

یمنی تشکیک می‌کنند و حمایت نظام اسلامی بعنوان جامعه و حکومتی شیعی از جریان زیدیه یمن را محل اشکال قرار می‌دهند؟! خواهشمندم درباره این روایت و شیعیان یمن و مسئله همراهی ما با آنها بعنوان جزئی از محور مقاومت توضیحاتی چنانکه ممکن است ارائه بفرمایید!!!

پاسخ:

در مورد مذهب زیدیه گفتنی است که آنها معتقدند:

«نخستین امام بعد از رسول خدا و شایستهٔ خلافت، امیر مؤمنان علیه السلام سید اوصیاست، سپس با آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾** و روایاتی بر امامت او استدلال می‌کنند. آنان می‌گویند امامت پس از علی بن ابی طالب علیه السلام از آن حسن و سپس از آن حسین علیهما السلام است. و دلیل ما بر امامت این دو، گفتار رسول گرامی است که فرمود: **«الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا و أبوهما خیر منهما»**. سپس دربارهٔ امامت بعد از حسنین سخن می‌گویند که امامت باید از این دو نسل، ادامه پیدا کند و بر غیر این دو نسل، امامت حرام است. هر کس از این دو نسل ادعای پیشوایی کند و خصال امامت را دارا باشد، شایستهٔ امامت است و مراد آنها از صفات امامت، علم برجسته، فضیلت آشکار، شجاعت بی‌نظیر، بخشندگی و مدیریت و پرهیزکاری سپس برای لزوم هر یک از این صفات، استدلال می‌کنند. بنابراین حضرت زین العابدین علیه السلام امام واجد برخی از شرایط نیست، بلکه فرزندش زید بن علی و کسانی که خروج کرده‌اند به مقام امامت رسیده‌اند.»^۱

اهل بیت علیهم السلام ما را مامور کرده‌اند که با سایر فرق اسلامی از جمله زیدیه، حسن رفتار و معاشرت را داشته باشیم.

۱. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۷، ص ۲۴۹

در نقلی امام صادق علیه السلام فرمود:

«با مردم (مسلمان غیر امامیه) طبق اخلاق خود آنها رفتار کنید، و در مساجد آنان، نماز بخوانید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و در تشییع جنازه‌های آنان شرکت کنید، و اگر می‌توانید، عهده‌دار امامت و اذان‌گویی شوید، که اگر این گونه انجام دهید، خواهند گفت: «اینها پیروان جعفرند. خداوند، جعفر را رحمت کند! چه قدر یارانش را نیکو تربیت کرده است!» «خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ، وَاعْبُدُوا مَرْضَاهُمْ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَمَّةَ وَالْمُؤَدِّنِينَ فَافْعَلُوا؛ فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيُّ؛ رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ!»^۱

در نقل دیگری نیز معاویه بن وهب از امام علیه السلام در مورد کیفیت معاشرت با مسلمانان غیر امامیه که اعتقادات شیعیان دوازده امامی را ندارند سوال می‌کند که حضرت همان توصیه‌های ذکر شده در روایت قبلی را متذکر می‌شوند: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مَنْ لَيْسُوا عَلَى أَمْرِنَا قَالَ تَنْظُرُونَ إِلَى أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللَّهِ إِيَّاهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَ يُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَيُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ.»^۲

حال در مورد اشکال مطرح شده در پرسش گفتنی است که در روایتی آمده است که امام علیه السلام زیدیه را ناصبی معرفی کرده و اجازه دادن صدقه و یا آب دادن به آنان را در صورت امکان نمی‌دهند: «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ عَلَى النَّصَابِ وَعَلَى الزَّيْدِيَّةِ قَالَ لَا تَصَدَّقْ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ وَلَا تَسْقِهِمْ مِنَ الْمَاءِ إِنْ

۱. کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۱۱۲۸، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۶

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۶

اسْتَطَعَتْ وَ قَالَ الرَّيْدِيُّ هُمُ النَّصَابُ»^۱

علامه مجلسی بیان و نقل می‌کند که روایت فوق سنند ضعیف و مجهول است و جدای از ضعف سند، منظور روایت تمام زیدی‌ها نیستند، بلکه گروهی خاص از زیدیه یعنی بتریه مقصود روایتند: «الحديث الثاني عشر: مجهول. قوله عليه السلام: الزيدية هم النصاب قيل: المراد البترية من الزيدية»^۲

بتریه گروهی از زیدیه بودند که به ابوبکر و عمر ارادت خاصی داشتند و آنان را گناهکار و خطاکار نمی‌دانستند: «والفرقة الثالثة: من الزيدية: «البترية»: أصحاب «الحسن بن صالح بن حي» وأصحاب «كثير النواء» وإنما سموا «بترية» لأن «كثيراً» كان يلقب بالأبتر، يزعمون... وأن بيعة أبي بكر وعمر ليست بخطأ، لأن علياً ترك ذلك لهما»^۳

بتریه دشمن شیعیان و امامان شیعه هم بودند چون آنان به ابوبکر و عمر دید مثبتی نداشتند!!!

در روایتی آمده است که سدید می‌گوید:

«با گروهی از جمله سلمه بن کهیل و ابوالمقدام ثابت حداد و سالم بن ابی حفصه خدمت امام باقر عليه السلام رسیدیم، در حالی که برادرش زید بن علی هم در نزد آن جناب بودند، به امام باقر عليه السلام گفتند: ما امام علی، امام حسن و امام حسین عليهم السلام را دوست می‌داریم و از دشمنان آنها بیزار می‌جوئیم، فرمودند: آری. بعد از آن گفتند: ما ابو بکر و عمر را هم دوست می‌داریم و از دشمنان آنها بیزاریم، در این هنگام زید بن علی متوجه آنها شد و گفت: شما از فاطمه سلام الله بیزار می‌

۱. تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۵۳

۲. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ۶، ص ۱۴۳

۳. بحوث في الملل والنحل، ج ۷، ص ۴۵۴ (به نقل از مذاهب الإسلاميين، ص ۶۶-۶۹ - مروج

الذهب، ج ۲، ص ۱۸۳)

می‌جوید؟! شما امر ما را (ولایت) قطع و نابود ساختید، خدا نسل شما را قطع و نابود کند، این جماعت را از آن روز بتریه نامیدند.» «عَنْ سَدِيدٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَمَعِيَ سَلْمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ وَأَبُو الْمُقَدَّامِ ثَابِتُ الْحَدَّادِ وَسَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَكَثِيرُ النَّوَّاءِ وَجَمَاعَةٌ مَعَهُمْ وَعِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالُوا لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام نَتَوَلَّى عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَنَتَّبِرًا مِنْ أَعْدَائِهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالُوا نَتَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَنَتَّبِرًا مِنْ أَعْدَائِهِمْ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَقَالَ لَهُمْ أَ تَتَّبِرُونَ مِنْ فَاطِمَةَ بَتْرَمَ أَمْرًا بَتْرَكُمُ اللَّهُ فَيَوْمِنْدِ سُمُوا الْبُتْرِيَّةَ»^۱

بنابراین اگر در روایت مورد اشکال، زیدیه به عنوان ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌شوند، مقصود طایفه بتریه از آنان است نه تمام زیدیه. زیدیه‌ای که امروز در یمن حاکم هستند از مریدان اهل بیت علیهم السلام و انقلاب اسلامی ایران‌اند و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام ندارند، چنانچه که برخی می‌نویسند: «یکی از منشورهای اعتقادی انصارالله، بازگشت به قرآن و سنت امامان زیدی است. سید حسین الحوثی در جای جای سخنرانی خود به این اصل تکیه دارد و می‌گوید:

«انحراف در زیدیه زمانی شروع شد که علوم اسلامی را از میراث اهل سنت فرا گرفت و به حدیث ثقلین ایمان نیاورده و پای بند نبود. بنابراین در این ذلّت خواهیم بود و بهره‌ای از عزت نخواهیم برد و نخواهیم توانست برای اسلام کاری انجام دهیم.» ایشان انحراف در مباحث علوم اسلامی و حاکمیت سیاسی جهان اسلام و موارد دیگر را دوری امت اسلام از قرآن و معارف اهل بیت دانسته است و راه برون‌رفت از این انحراف، بازگشت به قرآن کریم و فراگیری معارف دینی از ثقلین است. یکی از واژه‌هایی که سید حسین الحوثی برای معرفی اهل بیت به‌کار می‌برد، «أعلام هدایت» است. اهل بیت سرور مخلوقات و پرچم‌دار

هدایت مردم و پناهگاه آنان در مواقع هولناک دنیایی است، به طوری که همه‌ی مردم به این اعلام هدایت نیازمنداند. سید حسین الحوثی می‌گوید امام خمینی بزرگمردی از سلاله خاندان نبوت و معدن رسالت است. شخصیتی که به واسطه جدیت در مقابله و رویارویی با تمام دشمنان اسلام و تقابل با آمریکا شناخته شده است. وی مردی صاحب فکر صحیح بود. دیدگاه و فکری داشت که به واسطه آن می‌توانست بسیاری از حوادث آینده را از طریق تامل و اندیشه در وقایع حاضر و مطالعه گذشته، پیش بینی کند. ایشان امامی عادل و باتقواست و دعوت امام عادل را نباید رد کرد. سید حسین در دشمن شناسی بسیار متأثر از امام خمینی است او در مورد آمریکا به سخن امام راحل استناد کرده که تعبیر شیطان بزرگ را بر او گذاشته است و به این سخن امام راحل استناد کرده که آمریکا را مسئول ذلت و خفت و هر بلا و مشکلی دانسته که گریبانگیر مسلمانان جهان شده است.^۱

در ذیل با استناد به آیات و روایات و دلائل متقن، مستندات متعددی بر چرایی و لزوم حمایت ایران از جبهه مقاومت و کشورهای چوین یمن در دشمنی با اسرائیل اقامه کرده‌ایم و بیان کرده‌ایم که فایده این حمایت در درجه نخست در جهت امنیت ملی خودمان است:^۲

۴۵. آیا جن‌زدگی واقعیت دارد؟

پرسش چهل و پنجم:

آیا جن‌زدگی و نفوذ جن به انسان واقعیت دارد و مورد تایید آیات و روایات

است؟

پاسخ:

1. <https://B2n.ir/k48183>

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15612

بر اساس روایات، جنیان شرور و شیاطین جنی، می‌توانند به انسان آسیب برسانند و مثلاً به شکل حیواناتی چون مار یا سگ یا عقرب یا حشرات در آمده و به سراغ انسان بیایند: «رَوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْحَيَّ حَمْسَةَ أَصْنَافٍ صِنْفٌ كَالرَّيْحِ فِي الْهَوَاءِ وَ صِنْفٌ حَيَاتٌ وَ صِنْفٌ عَقَابٌ وَ صِنْفٌ حَشْرَاتُ الْأَرْضِ وَ صِنْفٌ كَبَنِي آدَمَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ.» - «الْحَيُّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ مَعَ الْمَلَائِكَةِ وَ جُزْءٌ يَطِيرُونَ فِي الْهَوَاءِ وَ جُزْءٌ كِلَابٌ وَ حَيَاتٌ»^۱

در روایاتی نیز از نبرد و جنگیدن امام علی علیه السلام با جنیان شرور سخن به میان آمده است که قصد ضربه زدن به مومنین را داشتند: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى بَنِي الْمُضْطَلِقِ جَنَّبَ عَنِ الطَّرِيقِ فَأَدْرَكَهُ اللَّيْلُ فَتَزَلَّ بِقُرْبِ وَادٍ وَعَرٍ فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَيْلُ عليه السلام يُخْبِرُهُ أَنَّ طَائِفَةً مِنْ كُفَّارِ الْحَيِّ قَدْ اسْتَبْطَنُوا الْوَادِيَّ يُرِيدُونَ كَيْدَهُ وَ إِيقَاعَ الشَّرِّ بِأَصْحَابِهِ عِنْدَ سُلُوكِهِمْ إِيَّاهُ فَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَذْهَبَ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَسَيَعْرِضُ لَكَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ الْحَيِّ.» - «طلع امير المؤمنين عليه السلام منه و سيفه يقطر دما و معه غطرفة»^۲

در نمایه‌های ذیل در مورد خلقت جنیان و آزار و اذیت آنها توضیحات بیشتری داده‌ایم:^۳

حال سوال اینجاست که آیا جنیان می‌توانند به بدن انسان هم نفوذ کنند و روح و روان انسان را تحت تاثیر قرار دهند؟

پاسخ آن است که بر اساس روایات، این نوع اذیت جن نیز امکان دارد یعنی

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۷ - الخصال، ج ۱، ص ۱۵۴

۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۳۳۹ - عيون المعجزات، ص ۴۵

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11670

https://t.me/Rahnamye_Behesht/14669

https://t.me/Rahnamye_Behesht/13644

جنیان شرور هم می‌توانند مثلاً به شکل حیواناتی در بیایند و به بدن انسان آسیب بزنند و هم وارد بدن انسان شده و روح و روان او را تحت تاثیر قرار دهد، در روایتی از نفوذ جن به بدن دختری سخن به میان آمده که با کرامت امام سجاد علیه السلام، جن از بدن فرد مذکور خارج شد: «ثُمَّ قَالَ يَا حَبِيبُ يَقُولُ لَكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ وَلَا تَعْرُضْ لَهَا إِلَّا بِسَبِيلِ خَيْرٍ فَإِنَّكَ إِنْ عُدْتَ أَحْرَقْتُكَ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ فَخَرَجَ مِنْهَا»^۱

امیر مومنان علیه السلام نیز در مورد نفوذ شیطان و جنیان شرور به بدن انسان و تحت تاثیر قرار دادن افکار و روحیاتش خطاب به فردی فرمود:

«آیا تعادل فکری خود را از دست داده‌ای یا جن زده‌ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گویی؟»؛ (أَمْتَحْتَبُ أَنْتَ أُمَّ ذَوْجَتِّهِ، أَمْ تَهْجُرُ؟)^۲

«اشاره به اینکه هیچ انسان عاقلی باور نمی‌کند که بتواند کسی مانند علی علیه السلام را با هدیه‌ای که در باطن بوی رشوه می‌دهد بفریبید و اگر کسی در این میدان وارد شود دلیل بر این است که یا دیوانه بوده و یا بر اثر بیماری، عقل خود را موقتاً از دست داده است.»^۳

بر اساس روایات این نفوذ جن به بدن انسان و تحت تاثیر قرار دادن روح و روان او اختصاص به غیر مومنین و پیروان شیطان دارد یعنی جنیان تنها می‌توانند آسیب‌هایی به بدن مومن وارد کنند اما قدرت تحت تاثیر قرار دادن روح و روان و اعتقادات مومن را ندارد: «يُسَلِّطُ وَاللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِ... وَ قَدْ يُسَلِّطُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَبْدَانِهِمْ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِمْ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى - إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ قَالَ الَّذِينَ هُمْ بِاللَّهِ

۱. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴۵

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۲۴

۳. پیام امام امیر المومنین، ج ۸، ص ۴۱۸

مُشْرِكُونَ يُسَلِّطُ عَلَيَّ أَبْدَانِهِمْ وَعَلَىٰ آذْيَانِهِمْ»^۱

چنانچه که قرآن معتقد است که شیطان و جنیان شرور هیچ سلطه و تسلطی به مومنان ندارند و می‌فرماید: «او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند ندارد. تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آنها که نسبت به او شرک می‌ورزند (و فرمانش را بجای فرمان خدا لازم الاجراء می‌دانند).» (نحل ۹۹-۱۰۰)

بنابراین جن زدگی و نفوذ جنیان و شیاطین به بدن و روح و روان انسان، اختصاص به پیروان شیطان و افرادی دارد که راه را برای ورود شیطان به بدن خود باز می‌کنند، چنانچه که برخی می‌نویسند:

«نکته مهم دیگر این که شیطان هرگز سر زده وارد خانه دل ما نمی‌شود، و از مرزهای کشور روح ما بی‌گذرنامه نمی‌گذرد، حمله او هرگز غافلگیرانه نیست، او با اجازه خود ما وارد می‌شود، آری او از در وارد می‌شود نه از روزن، و این خود ما هستیم که در را به روی او می‌گشاییم، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ او سلطه بر کسانی که ایمان دارند و توکل بر پروردگارشان می‌کنند ندارند، تنها تسلط او بر کسانی است که او را به دوستی و سرپرستی خود برگزینند، و به او شرک می‌ورزند (و فرمانش را در برابر فرمان خدا لازم الاجراء می‌دانند) (نحل/ ۹۹-۱۰۰). اصولاً اعمال انسان هاست که زمینه‌های نفوذ شیطان را فراهم می‌سازد، چنانکه قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الْمُبَدَّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾؛ تذبذیرکنندگان برادران شیاطینند» (اسراء/ ۲۷)^۲

با استناد به آیه‌ای از قرآن نیز می‌توان امکان جن زدگی را ثابت کرد.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۸

۲. پیام قرآن، ج ۱، ص ۴۱۲

خداوند می‌فرماید:

«کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می‌خورد، گاهی به پا می‌خیزد)». ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره ۲۷۵)

در روایتی در تفسیر آیه می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَكَل الرِّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ» «رباخوار از دنیا بیرون نمی‌رود مگر این که به نوعی از جنون از ناحیه شیطان مبتلا خواهد شد»^۱ در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«هیچ بعید نیست که بعضی از کارهای شیطانی و اعمال بی‌رویه و نادرست سبب یک نوع جنون شیطانی گردد، یعنی به دنبال آن اعمال، شیطان در شخص اثر بگذارد و تعادل روانی او را بر هم زند»^۲ علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان، جن زدگی از سوی شیطان را ممکن دانسته و در مورد آیه مورد بحث می‌گوید:

«مطلب دیگری که از این آیه استفاده می‌شود این است که هر چند دلالت ندارد بر اینکه مس نامبرده به وسیله خود ابلیس انجام می‌شود چون کلمه (شیطان) به معنای ابلیس نیست، بلکه به معنای شرور است، چه از جن باشد و چه از انس، ولیکن این مقدار دلالت دارد که بعضی از دیوانگی‌ها در اثر مس جن که ابلیس هم فردی از جن است، رخ می‌دهد... جنون دیوانگان به شیطان، بطور استقلال و بدون واسطه نیست، بلکه شیطان اگر کسی را دیوانه می‌کند به وسیله اسباب طبیعی است مثلاً اختلالی در اعصاب او پدید می‌آورد، و یا آفتی

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۲ حدیث ۵۰۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۶۷

به مغز او وارد می‌کند»^۱

استاد سبحانی نیز در مورد آیه مورد بحث می‌نویسد:

«در این آیه رباخوار، به انسانی که جن با او در تماس بوده تشبیه شده و تلویحا نظریه «جنون افراد معلول جن‌زدگی است» را پذیرا شده است. از آنجا که پیشرفت علوم، علل طبیعی جنون را به صورت خلل در اعصاب ادراکی پیدا کرده است طبعا یک نوع تعارضی میان این حقیقت علمی و مفاد آیه بوجود آمده است. مفسران در رفع این تعارض وجوهی را ذکر کرده‌اند: مؤلف «منار» می‌گوید: خدا در این دنیا به زبان نوع مردم سخن گفته است زیرا آنان معتقد بودند که جنون دیوانگان مربوط به تصرف جن است. یک چنین سخن گفتن مانعی ندارد زیرا قرآن در مقام تشبیه است بدون این که نظر مردم آنان زمان را درباره واقعیت جنون بپذیرد.

مرحوم علامه طباطبایی این نظر را مردود دانسته و می‌گوید: مفاد آن این است که به کلام خدا باطل راه یافته در حالی که قرآن می‌گوید: ﴿... لِكِتَابٍ عَزِيزٍ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...﴾ (فصلت/ ۴۱-۴۲). آنگاه خود او از طریق دیگر به تفسیر آیه پرداخته و آن این که تفسیر جنون از طریق تصرف جن مانع از پذیرش علل طبیعی نیست زیرا آن علل غیبی در طول این علل ظاهری مانند اختلال اعصاب و آفت دماغ قرار گرفته‌اند. اشکال از اینجا پیدا شده است که تصور کرده‌اند که علل غیبی در ردیف علل مادی است که اگر دومی را پذیرفتیم دیگر نمی‌توان علل غیبی را پذیرفت در حالیکه این دو نوع علت در رتبه واحد نداشته است.

در این آیه تحولات علمی مایه تحول در فهم شریعت نشده بلکه با فهم

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۹۱

شریعت تعارض را برداشته است، و آن اینکه در مکتب عدلیه اعتراف به علل طبیعی مانع از اعتراف به علل غیبی نیست، تعارض از آنجا پدید آمده است که شریعت را به درستی نفهمیده‌اند و خیال کرده‌اند باید یکی را پذیرفت، با علل طبیعی یا علل غیبی.^۱

بنابراین: اصل و امکان مساله جن زدگی مورد پذیرش است و کسانی هم گرفتار این مشکل می‌شوند که دنباله روی از شیطان دارند اما این سخن به این معنا نیست که جن زدگی را توسعه داده و به هر بهانه‌ای افراد را به جن زدگی نسبت دهیم یا هر نوع جنون و دیوانگی را به جنیان نسبت داده و به سراغ افراد سودجویی چون رمال و جن گیر برویم تا این مشکل را حل کنند!!!!
در روایات دعاهایی وارد شده است تا اگر در مواردی احتمال جن زدگی در مورد افرادی داده شود بتوان با خواندن آن دعاها و پناه بردن به خداوند و اصلاح رفتار و اعمال، از شر جنیان شرور نجات پیدا کرد:^۲

۴۶. توسل و درخواست مستقیم از امامان علیهم‌السلام!!!

پرسش چهل و ششم:

حاجت خواستن از خود پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام شرک نیست مگر اینکه معتقد باشیم آنها «خدا» هستند ولی در احادیثی که با سند صحیح در اختیار داریم توصیه نشده که حاجت را از خود معصومان علیهم‌السلام بخواهیم. بنابراین شیوه بعضی از ما که حاجت را از معصوم علیهم‌السلام می‌خواهیم، ناشی از توصیه معصومان علیهم‌السلام نیست بلکه سلیقه شخصی خودمان است!!!!

پاسخ:

۱. مدخل مسائل جدید علم کلام، ج ۲، ص ۲۶۶

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۴۸ باب ۱۰۴

این که امامان گرامی ما دارای قدرت خارق العاده در عالم هستند و می‌توانند چه در حال حیات و چه بعد از ممات ظاهری، در عالم تکوین تصرفاتی بکنند، شکی در آن نیست.

قرآن از آصف بن برخیا رضی الله عنه وزیر حضرت سلیمان نبی رضی الله عنه یاد می‌کند که تنها دارای بخشی از علم الکتاب و اسم اعظم الهی بود، اما چنان قدرتی داشت که توانست تخت ملکه سبأ را از فاصله دور، در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان نبی رضی الله عنه حاضر کند: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ، فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (نمل ۴۰)

امام باقر رضی الله عنه، فرمود:

«اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است در نزد آصف یک حرف از آنها بود به همان یک حرف زبان گشود فاصله بین او و تخت بلقیس فرو رفت بعد با دست خود تخت بلقیس را گرفت، بعد زمین به حال اول برگشت به سرعت یک چشم به هم زدن، ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف است و یک حرف اختصاص به خدا دارد که در نزد خود او است و جزء اسرار غیبی است «و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الْإِسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

امام صادق رضی الله عنه فرمود:

«نسبت کسی که تنها اندکی از علم الکتاب را دارا بود (یعنی آصف بن

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۱۹۳

برخیا)، با کسی که تمام علم کتاب را دارا است (یعنی ائمه علیهم السلام) همانند آن مقدار آبی است که یک پشه با بالهای خود از دریا بر می‌دارد» (... ما یاخذ بعوضه من ماء البحر)^۱

راوی از امام سجاد علیه السلام سوال کرد؛

«آیا ائمه علیهم السلام مرده زنده میکنند و آیا کور و پیس را شفا میدهند و بر روی آب

راه میروند؟

امام علیه السلام فرمود:

«بله هر چه خدا به هر پیغمبری داده به حضرت محمد نیز داده ولی به پیامبر اکرم چیزهایی داده که به آنها نداده است. راوی سوال کرد هر چه به پیامبر اکرم داده به امیر المؤمنین علیه السلام نیز داده فرمود آری بعد امام حسن و امام حسین علیهم السلام سپس به هر امامی پس از دیگری، تا روز قیامت» «قُلْتُ الْأَيْمَةُ يُحْيُونَ الْمَوْتَى وَيَبْرِءُونَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَنْشُونَ عَلَى الْمَاءِ قَالَ مَا أَعْطَى اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئًا قَطُّ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَعْطَاهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ قُلْتُ وَكُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ نَعَمْ ثُمَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَام ثُمَّ مِنْ بَعْدُ كُلِّ إِمَامٍ إِمَامًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَعَ الزِّيَادَةِ الَّتِي تَحْدُثُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَفِي كُلِّ شَهْرٍ ثُمَّ قَالَ إِي وَاللَّهِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ»^۲

در کتاب اثباه الهداه بالنصوص و المعجزات که در پنج جلد توسط شیخ حر عاملی تالیف شده است موارد زیادی از قدرت غیبی و کارهای خارق العاده امامان علیهم السلام گزارش شده است.

حال که امامان علیهم السلام دارای چنین قدرتی هستند و می‌توانند در جهان طبیعت تصرف کنند چه مشکلی دارد که ما مستقیماً سراغ آنها برویم و از آنها بخواهیم که

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۲۹

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹

خودشان مشکل ما را به اذن خداوند حل کنند؟

روشن است که بر اساس آیات قرآن، کمک خواهی و استعانت از غیر خدا تا زمانی که انسان معتقد باشد که غیر خدا به اذن خداوند به انسان می تواند امداد و یاری برساند اشکالی ندارد، چنانچه که در ذیل توضیح داده ایم^۱:

بر همین اساس برخی از محققین می نویسند:

«طبیعی است که هر فرد مسلمان زمانی می تواند ولیی از اولیای الهی را واسطه قرار دهد و یا از وی در دشواری ها کمک بخواهد که خداوند چنین اذنی را بدهد، وگرنه نمی شود کمک خواست. در واقع مشروعیت این عمل، متوقف بر اذن خداوند است.

در قرآن کریم درباره حضرت عیسی علیه السلام آمده است که آن حضرت با اذن الهی مشکلاتی را مرتفع می ساخت، بیمارانی را شفا می داد و حتی مردگانی را زنده می کرد. در آیه ۱۱۰ سوره مائده خداوند خطاب به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «وَإِذْ خَلَقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ نُخْرِجُ الْمُوتَىٰ بِإِذْنِي»؛ و با اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من شفا می دادی و مردگان را به اذن من زنده می کردی»

با این اذن الهی، آن حضرت اعلام می کند که من با اذن خداوند این امور را انجام می دهم. در آیه ۴۹ سوره آل عمران از زبان آن حضرت می خوانیم: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمُوتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/16070
https://t.me/Rahnamye_Behesht/4219

تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»؛ من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام؛ من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و به شما خبر می‌دهم از آنچه می‌خورید و آنچه را در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید»

بنابراین، اگر کسی نزد حضرت عیسی علیه السلام می‌آمد و می‌گفت: فرزند مرا به اذن خدا شفا بده! و یا این مرده را به اذن خداوند زنده کن! هرگز شرک نبود و مجاز بود، زیرا هم شخص درخواست کننده و هم حضرت عیسی علیه السلام می‌دانست که با اذن الهی چنین کاری انجام خواهد شد

می‌دانیم که اگر کاری شرعاً مجاز نباشد و شرک باشد، حتی یک مورد آن نیز نباید جایز باشد! زیرا عدم جواز شرک برای خداوند استثناء بردار نیست. در نتیجه، اگر کسی از اولیاء و مقربان درگاه الهی بخواهد - با اذن پروردگار - مشکل وی را برطرف سازد، کار خلافی مرتکب نشده است.^۱

در روایاتی هم که از معصومین علیهم السلام رسیده است، موارد متعددی یافت می‌شود که ما مامور شده‌ایم مستقیماً سراغ آن بزرگواران برویم و به خود آنان استغاثه کنیم و از آنها طرف نصرت و یاری و رفع مشکل کنیم و آنان با اذن خداوند مشکل انسان را برطرف می‌کنند: «يَا مَوْلَاتِي فَاطِمَةُ أَغِيثِي» - «يَا جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ يَا جَبْرِئِيلُ يَا مُحَمَّدُ تُكْرِرُ ذَلِكَ الْكُفْيَانِي مَا أَنَا فِيهِ فَاتِّكَمَا كَافِيَانِ وَ أَحْفَظَانِي يَا ذَنَ اللَّهِ فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِ.» - «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ الْكُفْيَانِي فَاتِّكَمَا كَافِيَايَ وَ انْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ»^۲

در زیارت جامعه کبیره هم که از امام هادی علیه السلام صادر شده است، شیعیان

۱. توسل: توحید یا شرک، آیت الله مکارم شیرازی ص ۱۴

۲. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۰ - الکافی، ج ۲، ص ۵۵۹ - المزار الکبیر ص ۵۹۱

مامور شده‌اند که مستقیماً برای رفع مشکلات خود به سراغ امامان علیهم‌السلام بروند و به آنان پناهنده شوند یعنی رفع مشکلات خود را از امامان بخواهند:

«پناهنده به شما و زیارت‌کننده شما، پناهنده به قبرهای شما... و شما را پیشاپیش خواسته‌ها و نیازها و آرزویم در هر حال و در هر کار قرار می‌دهم»
«مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لَا يَدُّ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ... وَ مُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي»^۱

لذا در همان زیارت کبیره از امامان علیهم‌السلام با تعبیر «کَهْفُ الْوَرَى» یعنی پناهگاه بندگان یاد شده است (من لا یحضره الفقیه، ص ۶۱۰) چرا که امامان پناه بندگان در مشکلات و گرفتاری‌ها هستند و مشکلات آنان را به اذن خداوند برطرف می‌کنند، چنانچه که برخی از شارحین زیارت جامعه کبیره می‌نویسند:

در مشکلات دنیوی نیز اهل بیت علیهم‌السلام، ملجأ و پناهگاه‌اند و چه بسیار مردمان که در همین دنیا، به امامان علیهم‌السلام پناه برده‌اند و آنان را «كَهْفُ الْوَرَى» یافته‌اند.

پیشوایان معصوم، در همین دنیا، بارها نیازِ نیازمندان را برآورده کرده‌اند. یکی از مکان‌هایی که حضور معنوی امام علیه‌السلام بیشتر در آن حس می‌شود، سرزمین وحی است که همه زائران، کم و بیش، از آن خاطره‌ای دلنشین دارند. حجة الإسلام و المسلمین آقای سید جواد علم الهدی، خاطره‌ای برای نگارنده بازگو کرد که نمونه روشنی از «كَهْفُ الْوَرَى» بودن امامان علیهم‌السلام است.

ایشان می‌گفت: «در گذشته، در سفر حج، به طور معمول، چهار پنج نفری به جده می‌آمدیم و چون کاروانی وجود نداشت، صبر می‌کردیم تا تعدادمان به سی، چهل نفر برسد تا کامیونی را کرایه کنیم و به جُحْفَه برویم. در سفری بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ ش، با گروهی حرکت کردیم. راننده، ادعا می‌کرد که راه را بلد است. آن زمان، جاده‌ها بیشتر خاکی بود. کمی که رفتیم احساس کردیم که به طور غیر

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۴

متعارف، حرکت می‌کند. پس از طی مسافتی، یک مرتبه ایستاد و با رنگ پریده گفت: راه را گم کرده‌ایم!

تعدادی از مسافران، خواب و تعدادی هم بیدار بودند. چاره‌ای جز این که به ولی عصر - ارواحنا فداه - متوسل شویم، ندیدیم. هیچ چراغ و نشانی‌ای جز ستاره‌های آسمان پیدا نبود. همگی، سه مرتبه گفتیم: «یا صاحب الزمان، آدرکنی!». ناگاه، جوان عربی را دیدیم که از رکاب ماشین، بالا آمد و گفت: «أنا دلیکم». راه افتادیم. پس از چند دقیقه که تپه‌هایی را دور زدیم، مقصد، نمایان شد. به محض رسیدن، آن جوان از ماشین پیاده و غایب شد^۱

بنابراین و بر اساس آنچه که علمای بزرگ شیعه هم گفته‌اند، انسان می‌تواند از سه طریق به امامان علیهم‌السلام توسل کند:

۱. خداوند را به حق امامان قسم دهد تا خداوند مشکلاتش را برطرف کند.
۲. از امامان بخواهد که دعا کنند و واسطه شوند تا خداوند مشکلاتش را برطرف کند.
۳. مستقیماً از خود امامان بخواهد که تا با قدرت تکوینی که دارند، به اذن خداوند مشکلات انسان را برطرف کنند.

«لا فرق في ما ذكر بين كون الزائر يحضر المזור ويتوسل ويطلب من الله به، و بين كونه يحضر ويطلب من المזור أن يدعو للزائر ويطلب من الله ويستشفع له في إنجاز حوائجه، بل لا مانع عقلا و نقلا من أن يطلب من المזור شفاء دائه أو مريضه أو إنجاز حوائجه بإذن الله تعالى، وإنما الممنوع هو أن يطلب منه استقلالاً من دون أن ينتهي إلى إذنه تعالى و قدرته؛ لأنه شرك في الفاعلية»^۲

۱. شرح زیارت جامعه کبیره یا تفسیر قرآن ناطق، محمدی ری شهری، ص ۱۷۳

۲. بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۱، ص ۷۱

۴۷. آیا یوسف نبی ﷺ (معاذ الله) قصد عمل فحشاء با زلیخا را داشت؟

پرسش چهل و هفتم:

داستان جنسی یوسف ﷺ و زلیخا در تفسیر عیاشی!!!! در داستان خلوت یوسف ﷺ با زلیخا، در تفسیر عیاشی حدیثی این چنین به ما رسیده است که یوسف مشغول کردن لباس هایش بود تا وارد زنا شود ولی تمثال پدرش یعقوب را مشاهده کرد که انگشت به دهان گزیده و می گوید: یوسف [این چه کاری است؟!]. آن گاه یوسف با دیدن این صحنه فرار کرد!!!! (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۳)!!!!

پاسخ:

برخی از محققین می نویسند:

«در مورد یوسف نیز به بعضی از آیات برخورد می کنیم که شاید موجب این توهم گردد که با مقام عصمت یوسف سازگار نیست. از جمله در آیه ۲۴ سوره یوسف می خوانیم: «آن زن (همسر عزیز مصر) قصد او را کرد، و او - نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید - قصد وی را می نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود» «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.» در ابتدا چنین تصور می شود که آیه یوسف را در قصد گناه با زلیخا شریک می کند و این با مقام عصمت نمی سازد، زیرا معصوم حتی قصد گناه هم نمی کند.

در حالی که کمی تأمل در متن آیه برای رفع این اشتباه کافی است، زیرا قرآن می گوید: «اگر برهان پروردگارش را نمی دید قصد گناه می کرد»، و مفهوم این سخن دقیقاً این است که او قصد گناه نکرد زیرا برهان پروردگارش را مشاهده کرد.

منظور از این برهان چیست؟ (با توجه به این که برهان به معنای هرگونه دلیل محکم و قوی است که موجب روشن شدن حقیقت شود از ماده «بره» به معنای

سفید شدن). مفسران در این جا احتمالات متعددی داده‌اند، ولی از همه بهتر این است که گفته شود منظور از برهان پروردگار همان آگاهی او به اسما و صفات خدا، و علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن او بوده است.

یا به تعبیر دیگر منظور امدادهای الهی و تأییدهای ربانی است که در لحظات خطرناک و سرنوشت ساز به یاری بندگان مؤمن با تقوا می‌شتابد، و آنها را در برابر عوامل شیطانی و وساوس نفسانی نیرو می‌بخشد و تقویت می‌کند.

شاهد این سخن جمله‌های آخر آیه است که می‌فرماید: «این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود»

از این سخن معلوم می‌شود که بندگان خالص و مخلص در این لحظات حساس مشمول الطاف خاصه و عنایات الهی می‌شوند، و این در واقع پاداشی است برای ایمان خالص و اعمال پاکشان.

در این جا بعضی از بی‌خبران خرافاتی را بنام روایات نقل کرده‌اند که چیزی جز اسرائیلیات نیست، و یوسف را طبق این خرافات تا لبه پرتگاه اقدام به آن عمل زشت پیش برده‌اند که جبرئیل با زدن بر سینه او او را از این کار بازداشت! و یا مشاهده شبخ پدرش یعقوب در حالی که دست خود را می‌گزید مانع از این کار شد!

اینها سخنانی است واهی که هیچ ربطی با قرآن ندارد و خرافاتی است که لایق پاسخ‌گویی نیست، و طبق ذیل آیه که او را از بندگان مخلص می‌شمرد بر طبق آیات قرآن که شیطان راهی به بندگان مخلص ندارد، بهترین دلیل بر بطلان این گونه احتمالات زشت است^۱

به بیان دیگر:

«همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را

در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و اینکه جوانی نوحواسته بود، و هنوز همسری نداشت، و در برابر هیجان انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالآخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد!

شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل اینکه می‌گوئیم: افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم بنا بر این تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است.

طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزنده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است.

بنا بر این بعضی روایات که می‌گویند: یوسف آماده کام‌گیری از همسر عزیز شد، و حتی لباس را از تن بیرون کرد، و تعبیرات دیگری که ما از نقل آن شرم داریم، همه بی‌اساس و مجعول است، و اینها اعمالی است که در خور افراد آلوده و بی‌بند و بار و ناپاک و نادرست است، چگونه می‌توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به چنین کارهایی متهم ساخت

جالب اینکه: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام همین تفسیر اول در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آنجا که «مامون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گوئید پیامبران معصومند؟ فرمود آری، گفت: پس این

آیه قرآن تفسیرش چیست؟ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ. امام فرمود:

«لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومَ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ... فَقَالَ الْمَامُونُ لِلَّهِ دَرْكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ!» «همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه هم نمی‌رود» مامون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: آفرین بر تو ای ابو الحسن^۱

روایات بی‌مدرکی که بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که می‌گویند یوسف تصمیمش را بر گناه گرفته بود که ناگهان در یک حالت مکاشفه جبرئیل یا یعقوب را مشاهده کرد، که انگشت خود را با دندان می‌گزید، یوسف این منظره را دید و عقب نشینی کرد، اینگونه روایات که هیچ سند معتبری ندارد، به روایات اسرائیلی میماند که زائیده مغزهای انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیاء را درک نکرده‌اند.^۲

متأسفانه در روایات جعلی اهل سنت و نقل علمای بزرگ آنان مانند طبری، عبدالرزاق، ابن ابی حاتم، حاکم نیشابوری، سیوطی و... وارد شده است که معاذ الله یوسف قصد داشت که با زلیخا زنا کند و حتی لباسهای خودش را هم در آورده و آماده زنا شده بود، در این حال فرشتگان آسمان ندا می‌دادند و او را نهی می‌کردند اما یوسف گوش نمی‌کرد تا آنکه جبرئیل به شبح یعقوب درآمد و انگشت خود را گاز گرفت و بر سینه یوسف هم ضربتی زد تا آنکه یوسف از زنا منصرف شد: «أَخْرَجَ عَبْدَ الرَّزَّاقِ وَ الْفَرِيَّابِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۷۱

المنذر و ابن ابی حاتم و أبو الشیخ و الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما هَمَّتْ بِهِ تَزِينَتْ ثُمَّ اسْتَلْقَتْ عَلَى فِرَاشِهَا وَ هَمَّ بِهَا وَ جَلَسَ بَيْنَ رِجْلَيْهَا تَبَانَهُ نُوْدِي مِنَ السَّمَاءِ يَا ابْنَ يَعْقُوبَ لَا تَكُنْ كَطَائِرِيْنَتَيْنِ فَبَقِيَ لَا رِيْشَ لَهُ فَلَمْ يَتَعَطَّ عَلَى النِّدَاءِ شَيْئاً حَتَّى رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَةِ يَعْقُوبَ عَاضَا عَلَى إصْبَعِيهِ فَفَزِعَ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ أَنْأَمَلِهِ فَوَثَبَ إِلَى الْبَابِ فَوَجَدَهُ مَغْلَقًا فَرَفَعَ يَوْسُفَ رِجْلَهُ فَضْرَبَ لَهَا الْبَابَ الْأَدْنَى فَانْفَرَجَ لَهُ وَ اتَّبَعْتَهُ فَأَدْرَكَتَهُ فَوَضَعَتْ يَدِيهَا فِي قَمِيصِهِ فَشَقَّتْهُ حَتَّى بَلَغَتْ عِضْلَةَ سَاقِهِ فَ أَلْقِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ وَ أَخْرَجَ ابْنَ جَرِيرٍ وَ أَبُو الشَّيْخِ وَ أَبُو نَعِيمٍ فِي الْحَلِيَّةِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ هَمِّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَلَغَ قَالَ حَلَّ الْأَهْمِيَانَ يَعْنِي السَّرَاوِيلَ وَ جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الْخَائِنِ فَصِيحَ بِهِ يَا يَوْسُفَ لَا تَكُنْ كَالطَّيْرِ لَهُ رِيْشٌ فَإِذَا زَنَى قَعَدَ لَيْسَ لَهُ رِيْشٌ. أَخْرَجَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ أَبُو الشَّيْخِ عَنْ مُجَاهِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَالَ حَلَّ سَرَاوِيلَهُ حَتَّى بَلَغَ ثَنَّتَهُ وَ جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنْ أَمْرَاتِهِ فَمَثَلَ لَهُ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ أَنْأَمَلِهِ»^۱

روایتی هم که معاند از کتاب تفسیر عیاشی مورد استناد قرار داد سند صحیحی ندارد زیرا راوی آن «محمد بن قیس» است که به این نام راویان متعددی هستند که برخی از آنها از نظر رجالی ضعیف الحدیثند. بنابراین به خاطر جهالت «محمد بن قیس» و این که معلوم نیست کدام «محمد بن قیس» راوی روایت است، روایت می شود مجهول و غیر قابل استناد:^۲

اگر از ضعف سندی روایت مورد بحث هم چشم پوشیم باز هم گفتنی است که روایت مورد بحث معاند از روی تقیه و موافق با روایات اهل سنت صادر شده است، چنانچه که در روایت دیگری که در همان کتاب تفسیر عیاشی نقل شده،

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۷۶

تصریح شده است که اهل سنت معتقدند که یوسف نبی تصمیم زنا با زلیخا را داشت که با دیدن شبیح یعقوب منصرف شد و امامان اهل بیت علیهم السلام چنین اعتقادی را ندارند!

راوی می گوید:

«امام باقر علیه السلام فرمود: «مردم (یعنی اهل سنت) درباره این سخن خداوند عز و جل: «اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» چه می گویند؟»

گفتم: می گویند: یعقوب را دید که به انگشتش فشار می دهد. فرمود: «این طور نیست که می گویند.» گفتم: پس چه چیزی را دید؟ فرمود: «... آن زن برخاست و به سمت بتی که در خانه اش بود، رفت و پارچه ای را بر روی او انداخت. یوسف به وی گفت: چه کردی؟ او گفت: پارچه ای بر روی او انداختم. شرم دارم که او ما را ببیند. یوسف گفت: تو از بتت که نه می شنود و نه می بیند، شرم می کنی؛ ولی من از پروردگارم شرم نکنم؟!». «عن أبي جعفر عليه السلام قال أي شيء يقول الناس في قول الله جل و عز: «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» قلت: يقولون رأی یعقوب عاضاً علی إصبعه فقال: لا لیس كما يقولون، فقلت: فأی شيء رأی قال: لما همت به و هم بها قامت إلى صنم معها في البيت، فألقت علیه ثوبا فقال لها یوسف: ما صنعت قال: طرحت علیه ثوبا أستحيي أن یرانا، قال: فقال یوسف: فأنت تستحيي من صنمك و هو لا یسمع و لا یبصر و لا أستحيي أنا من ربی»^۱

در ذیل در مورد فلسفه صدور روایات تقیه ای توضیحات خوبی داده ایم:^۲
در مواردی که روایتی موافق با اهل سنت است و به ظاهر با روایات شیعه هم در تعارض است، روایت مورد بحث از اعتبار ساقط می شود، زیرا ما در هنگام تعارض روایات ماموریم روایتی را که موافق با اهل سنت است را طرد کنیم و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

بگوییم که تقیه‌ای صادر شده است، چنان که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است» «وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَالْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤَخَذُ قَالَ مَا خَالَفاً الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»^۱

۴۸. آیا امام علی، امام حسن و امام حسین را به خاطر اینکه نتوانستند مانع قتل عثمان شوند، کتک زد؟

پرسش چهل و هشتم:

معاند: آیا می‌دانستید که امام علی، امام حسن و امام حسین را به خاطر این که نتوانستند از عثمان دفاع کنند تا عثمان کشته نشود کتک زد؟ در کتاب انساب الاشراف بلاذری و منهاج البراعه خویی این مطلب آمده که امام علی به صورت حسن سیلی زد و ضربه‌ای هم به سینه حسین زد و محمد بن طلحه را هم دشنام و فحش داد؟

پاسخ:

برخی از علمای اهل سنت مضمون مورد شبهه معاند را نقل کرده‌اند که امام علی امام حسن و امام حسین علیهم السلام را برای دفاع از عثمان فرستاد و وقتی عثمان کشته شد امام علی به سیلی و سینه امام حسن و امام حسین کتک زد و محمد بن طلحه را نیز بابت کوتاهی در دفاع از عثمان مورد دشنام و فحش قرار داد:

«فلطم الحسن و ضرب صدر الحسين و شتم محمد بن طلحه»^۱

همینطور جریان مذکور به نقل از کتاب مروج الذهب مسعود سنی، در کتاب منهاج البراعه نیز آمده است:^۲

در رابطه با این جریان توجه به چند نکته لازم است:

۱. علمای بزرگ شیعه جریان مذکور را جعلی و غیر مستند می دانند. مرحوم سید جعفر عاملی مورخ برجسته معاصر اشکال می کند که جریان مذکور با عصمت امیر مومنان و حسنین علیهم السلام در تضاد است و از مرحوم مظفر و سید مرتضی نقل می کند که این جریان مورد قبولشان نبوده است:

«رابعا: ما زعمته الروایات من أن علیا علیه السلام قد ضرب و لطم ولديه، لا یصح، إذ کیف یضرب علی علیه السلام صدر الحسین علیه السلام، و یلطم الحسن علیه السلام، و هما لم یقترفا ذنبا؟! و لا ارتکبا جرما؟! ... سادسا: کیف ینصدق علیه السلام أنهما خالفا أمره، أو قصرأ فی أداء المهمة، و الحال أن القرآن یعلن طهارتهما و عصمتهما. و هو علیه السلام أبوهما و أعرف الناس بهما، و بما أنزل الله تعالی من القرآن فی حقهما، و بما صدر عن رسول الله «صلی الله علیه و آله» فی فضلهما؟! ... ذکر العلامة الشیخ محمد حسن المظفر «رحمه الله»: أن دعوی ابن روزبهان: إتفاق المؤرخین علی أن علیا علیه السلام قد أرسل الحسنین «علیهما السلام» لنصرة عثمان غیر سدیة.. لأن عددا منهم إقتصر علی ذکر الإمام الحسن علیه السلام.. و یضیف بعضهم الإمام الحسین علیه السلام أيضا کما أن السید المرتضی ینتبع ذلك»^۳

۲. امام علی علیه السلام در جنگهای پس از خلافت خود، مانع از حضور امام حسن و امام حسین در میدان می شدند تا مبادا جانشان به خطر بیفتد و نسل پیامبر

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۹۹

۲. منهاج البراعه، ج ۱۶، ص ۳۳۳

۳. الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام ج ۱۸، ص ۳۰۹

اسلام منقطع شود، حال چگونه قابل قبول است که آن دو را برای دفاع از عثمان بفرستد و جانشان را به خطر اندازد؟
در نهج البلاغه می‌خوانیم؛

«علی علیه السلام در یکی از روزهای جنگ صفین، آن گاه که دید فرزندش حسن علیه السلام به کارزار می‌شتابد، فرمود: «این جوان را برابم نگاه دارید که مبادا توانم را ببرد. مرا دریغ می‌آید که این دو (حسن و حسین) به کام مرگ روند و نسل پیامبر قطع شود». «فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ وَقَدْ رَأَى الْحَسَنَ ابْنَهُ علیه السلام يَتَسَرَّعُ إِلَى الْحَرْبِ: اَمَلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدِنِي، فَإِنِّي أَنَفْسُ يَهْدِيَنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى الْمَوْتِ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ»^۱
در نقل دیگر آمده است؛

«منافقان به محمد بن حنفیه گفتند: چرا امیر مؤمنان، تو را در جنگ، جلو می‌اندازد و حسن و حسین را نه؟ گفت: چون آن دو، چشمان اویند و من دست راست او، و او با دست راستش از چشمانش دفاع می‌کند.» «... لَمْ يُعَزِّرْ بِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحَرْبِ وَلَا يُعَزِّرُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؟ قَالَ: لَا؛ هُمَا عَيْنَاهُ، وَأَنَا يَمِينُهُ؛ فَهُوَ يَدْفَعُ بِيَمِينِهِ عَن عَيْنَيْهِ»^۲

در نقل اهل سنت آمده است؛

«مردی به محمد بن حنفیه گفت: چرا پدرت تو را در میدان جنگ، پیش می‌اندازد و به جاهایی می‌فرستد که حسن و حسین را نمی‌فرستد؟ پاسخ داد:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷، كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۳۷ نحوه، بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۶۲، ح ۴۶۷.

۲. نثر الدرّ، ج ۱، ص ۴۰۶، ذوب النصار، ص ۵۵، كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۳۷، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۹۹ و، ج ۴۵، ص ۳۴۸؛ شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۲۴۴، ربيع الأبرار، ج ۳، ص ۵۲۱.

چون آن دو، گونه‌های اویند و من دستش. با دستش، گونه‌های خود را حفظ می‌کند.» «قَالَ رَجُلٌ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ: مَا بَأَلَ أَيْبِكَ كَانَ يَرْمِي بِكَ فِي مَرَامٍ لَا يَرْمِي فِيهَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ؟ قَالَ: لَا؛ هُمَا كَانَا حَدَيْهِ وَكُنْتُ يَدَهُ، فَكَانَ يَتَوَقَّى بِيَدِهِ عَنِ حَدَيْهِ.»^۱

۳. در نقل مذکور نسبت دشنام‌گویی به امیر مومنان علیه السلام داده شده است در حالی که در نهج البلاغه می‌خوانیم که وقتی لشکریان امام علی علیه السلام در جنگ صفین به لشکریان معاویه فحش و دشنام می‌دادند، حضرت آنان را نهی کرد و فرمود:

«من دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید؛ ولی اگر اعمال زشتشان را شرح دهید و احوال آنها را بیان کنید به گفتار صحیح نزدیک‌تر و برای اتمام حجت رساتر است.» «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَ لَكُنْتُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ ذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانْ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ، وَ أَبْلَغَ فِي الْعِذْرِ»^۲

۴. امیر مومنان در نهج البلاغه هر گونه دفاع عملی از عثمان (مانند فرستادن حسنین) را نفی کرده و می‌فرماید:

«اگر من، به آن (کشتن عثمان) فرمان داده بودم، قاتل محسوب می‌شدم و اگر از آن نهی می‌کردم، یاور او به شمار می‌آمدم (و من نه می‌خواستم قاتل او باشم و نه یاور او)... عثمان استبداد ورزید، استبداد بسیار بدی» «لَوْ أَمَرْتُ بِهِ، لَكُنْتُ قَاتِلًا، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ، لَكُنْتُ نَاصِرًا... اسْتَاثِرَ فَاَسَاءَ الْآثِرُ»^۳

و در روایات شیعه و سنی آمده است که امام علی علیه السلام می‌فرمود که از قتل عثمان ناراحت نشده است (یعنی جریان ناراحتی حضرت از قتل عثمان و کتک

۱. تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۵۲، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۷

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۰۶

۳. نهج البلاغه خطبه ۳۰

زدن حسنین بر خلاف این نصوص تاریخی است): «ما سرفی قتله و لا ساءنی»^۱
۵. اساساً بر اساس نقلهای اهل سنت، امام علی علیه السلام در هنگام قتل عثمان در مدینه نبوده است تا بخواهد حسنین را بابت دفاع از عثمان بفرستد!!!
ابن قتیبه نقل می‌کند: «چون اعتراض‌ها به عثمان فزونی گرفت، علی علیه السلام از او اجازه خواست تا به یکی از مزرعه‌های خود برود و [از آشوب‌ها] کنار بماند. عثمان اجازه داد.» «لَمَّا اشْتَدَّ الظُّعْنُ عَلَى عُثْمَانَ، اسْتَأْذَنَهُ عَلِيٌّ فِي بَعْضِ بَوَادِيهِ يَنْتَحِي إِلَيْهَا، فَأَذِنَ لَهُ»^۲

لذا ابن حجر عالم برجسته اهل سنت جریان دفاع امام علی از عثمان (و فرستادن حسنین) را جعلی میدانند با این استدلال که ایشان در هنگام محاصره عثمان در مدینه نبوده‌اند: «الظاهر أنّ هذا ضعيف لأنّ عليّاً لم يكن بالمدينة حين حصر عثمان ولا شهد قتله.»^۳

۶. راوی جریان مورد استناد معاند، زهری است که علمای رجالی شیعه تصریح کرده‌اند او دشمن امیر مومنان علیه السلام بوده و نقلش معتبر نیست: «محمد بن شهاب الزهري عدو»^۴

ابن ابی الحدید معتزلی عالم بزرگ اهل سنت، جریان دشنام‌گویی ابن شهاب زهری به امام علی علیه السلام نقل کرده و نیز نقل می‌کند که زهری روایت می‌کرد که (معاذالله) امام علی علیه السلام کافر از دنیا می‌رود: «عن محمد بن شيبية قال شهدت مسجد المدينة فإذا الزهري و عروة بن الزبير جالسان يذكران علياً علیه السلام فقالا منه فبلغ

۱. شرح الأخبار، ج ۲، ص ۸۰ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۸

۲. الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۵۲، تاریخ الإسلام للذهبي، ج ۳، ص ۴۴۸ العقد الفريد، ج ۳، ص ۳۱۰

۳. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۰

۴. رجال طوسی ص ۱۱۹ - رجال علامه حلی ص ۲۵۰

ذلك علي بن الحسين عليه السلام فجاء حتى وقف عليهما فقال أما أنت يا عروة فإن أبي حاكم أبائك إلى الله فحكم لأبي علي أهلك و أما أنت يا زهري فلو كنت بمكة لأريتك كبير؟ أهلك.» - «إن هذين يموتان علي غير ملتي أو قال ديني»^۱

همینطور در سند روایت مورد استناد معاند از کتاب انساب الاشراف، محمد بن عیسی بن القاسم بن سمیع وجود دارد که علمای اهل سنت گفته است که او از نزدیکان معاویه بوده و نقلش معتبر نیست و روایتی که در جریان کیفیت قتل عثمان و دفاع امام علی و حسنین از عثمان نقل می‌کند مورد استناد نیست: «مولى معاويه... لا يحتج به وقال البخارى انه لم يسمع من ابن ابي ذئب هذا الحديث يعنى حديثه عن الزهري فى مقتل عثمان... جزم ابن حبان بانه دلس حديث ابن ابي ذئب»^۲

در کتاب شرح نهج البلاغه مرحوم خوئی نیز نقل مذکور به نقل از کتاب مروج الذهب مسعودی سنی آمده است که روایت مسعودی بدون سند بوده لذا ضعیف و غیر قابل استناد است: «قال المسعودي: فبلغ ذلك عليًا و طلحة و الزبير و سعدة و غيرهم من المهاجرين و الأنصار فاسترجع القوم و دخل علي عليه السلام الدار و هو كالواله الحزين فقال لابنيه: كيف قتل أمير المؤمنين و أنتما على الباب و لطم الحسن و ضرب الحسين و شتم محمد بن طلحة و لعن عبد الله بن الزبير.»^۳

۴۹. نقدی بر پیج‌های اینستاگرامی آموزش دهنده اذکار و اوراد!!!

پرسش چهل و نهم:

پیج‌هایی در اینستاگرام است که اذکاری را به مردم آموزش می‌دهند و مدعی‌اند

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۱۰۲ - ص ۶۴

۲. تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۳۹۰

۳. منهاج البراعة خوئی، ج ۱۶، ص ۳۳۲ - مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۴۵

که اذکار مذکور سبب زیادی رزق و روزی و دفع بلا و مشکلات و... می شود؟ نظرتان در این رابطه چیست؟!!!
پاسخ:

اذکار و دعاهایی که در پیچ های اینستاگرامی تبلیغ و بیان می شود غالباً بدون مبنا و مستند از روایات اهل بیت علیهم السلام است و در کتب مستند شیعه نیامده است و همینطور افراد مذکور همین اذکار جعلی را نیز معمولاً به صورت تلفظ غلط بیان می شود.

به عنوان نمونه فردی که در اینستاگرام دنبال کنندگان قابل توجهی دارد مدعی شده است که ذکری در روز شهادت حضرت فاطمه علیها السلام اگر نوزده مرتبه ادا شود، حوائج و مشکلات و گرفتاری های انسان بر طرف می شود، آنگاه ذکر مذکور را هم به صورت غلط تلفظ می کند، در حالی که دستور مذکور در هیچ کتاب مستند شیعه نیامده است. در ذیل صحبت های فرد مورد اشاره را ببینید:^۱
بنابراین از چند جهت می توان در این رابطه سخن گفت:

۱. بی شک پیروی از تعالیم و توصیه ها و اذکار منصوصه اهل بیت علیهم السلام است که می تواند سبب رشد و تعالی و بهره مندی از برکات شود و اگر کسی (مانند پیچ های اینستاگرامی) برای رسیدن به توفیقاتی، اذکاری را توصیه کند که بر گرفته از تعالیم امامان علیهم السلام نیست، روشن است که فوائد مد نظر بر آن اذکار بیان شده مترتب نمی شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر ما مردم را ترک کنیم و مردم از دستورات ما پیروی نکنند به هیچ طریقی هدایت نمی شوند» «وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا»^۲

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/16062

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۵

و فرمود:

«هر کس که خدا را از طریق ما بخواند اجابت می شود و اگر از طریق غیر ما به سراغ خدا برود هم خود فرد گمراه و هلاک می شود و هم سبب هلاکت دیگران می شود» «مَنْ دَعَا اللَّهَ بِنَا أَفْلَحَ، وَ مَنْ دَعَاهُ بغيرِنَا هَلَكَ وَ اسْتَهْلَكَ»^۱

۲. پیچ های مذکور مدعی اند که به صورت قطعی، اذکار و دعاهایی که آموزش می دهند سبب رفع مشکلات و زیادی رزق و... می شود در حالی که برای استجابات ذکر و دعاها نیاز به شرایط دیگری هم است که متاسفانه مورد توجه قرار نمی گیرد.

در روایتی امام علی علیه السلام در پاسخ به مردی که گفت دعای ما به اجابت نمی رسد، فرمود:

«چگونه دعایتان به اجابت برسد، در حالی که راه های آن را مسدود ساخته اید! اعمالتان را اصلاح کنید، درونتان را خالص گردانید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، آنگاه خداوند دعایتان را به اجابت می رساند» (و به این ترتیب دعا وسیله ای برای تربیت و خودسازی می شود). «فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طَرَفَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَ أَخْلَصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ»^۲

در روایات دیگری ترک سعی و تلاش در جهت رفع مشکل، عقوبت والدین، ناپاکی های درونی، نفاق، تأخیر نماز از وقتش، ترک نیکی و صدقه، بدزبانی و... از عوامل عدم استجابات دعا ذکر شده است.^۳

متاسفانه پیچ های مذکور بدون توجه به شرایط استجابات دعاها و اذکار، به

۱. امالی ص ۱۷۲

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۷

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷ - ج ۵، ص ۷۷ - معانی الاخبار ص ۲۷۱ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۶

مردم وعده استجاب می دهند که روشن است وقتی مردم دعاها و اذکار مذکور را بدون رعایت شرایط آن بخوانند و مستجاب نشوند، نتیجه آن بدبینی و بی اعتقادی مردم به تمام دستورات دینی است.

۳. افراد مذکور نوعی کهنات و پیش گویی هم می کنند و با استناد به برخی اذکار غیر مستند و جعلی خبر می دهند که فردی که این اذکار را بخواند در آینده چنین و چنان می شود!!!
در تعریف کهنات می خوانیم:

«الكاهن من يتعاطى الخبر عن الكائنات في مستقبل الزمان» یعنی کاهن کسی است که از وقایع و حوادث آینده خبر دهد.^۱
این گونه کهنات و پیش گویی کردن و رفتن به سراغ این افراد که از علم غیب خبر ندارند اما پیش گویی های جعلی می کنند، در روایات مورد نهی قرار گرفته است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که کهنات و پیشگویی کند و یا نزد پیشگو برود، از آیین اسلام برائت و بیزاری جسته است» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ تَكَهَّنَ أَوْ تُكُهَّنَ لَهُ فَقَدْ بَرِيَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ»^۲

۴. اساساً می توانیم بگوییم عمل پیج های اینستاگرامی مصداقی از بدعت هم می باشد زیرا اذکار و اورادی که مورد توصیه خاص دین نیست و جعلی است را به عنوان دستورات خاص دینی بیان می کنند و مدعی اند که این اذکار سبب اتفاقات خوشایندی برای انسان می شوند!!!!
در تعریف بدعت می خوانیم:

۱. فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، ص ۱۵۱

۲. الخصال، ج ۱، ص ۱۹

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۲۱۳

«بدعت عبارت است از نوآوری عقیده یا عملی در حوزه دین بدون استناد به منابع پذیرفته شده در استنباط احکام، همچون قرآن و سنت معصومان علیهم السلام که از آن به تشریح در دین نیز تعبیر می‌شود. مقابل بدعت، «سنت» قرار دارد که عبارت است از مجموعه عقاید، اخلاقیات و احکام عملی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، پایه‌گذاری کرده‌اند.»^۱

در حدیث قدسی آمده است که کسی که خداوند را از طریقی که اهل بدعت برای او ترسیم کرده است بخواند، خداوند به هیچ عنوان او را اجابت نمی‌کند: «يَا مُوسَى لَوْ دَعَانِي حَتَّى تَسْقُطَ يَدَاهُ أَوْ تَنْقَطِعَ يَدَاهُ أَوْ يَنْقَطِعَ لِسَانُهُ مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ حَتَّى يَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمَرْتُهُ.»^۲

امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند که هر بدعتی ضلالت است که سبب جهنمی شدن انسان می‌شود: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیهم السلام قَالَا كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ.»^۳

۵۰. پاسخ به شبهه معاند در مورد روایت امام علی و امام باقر علیهم السلام در مورد بادها!!!

پرسش پنجاه:

معاند: چالشی داریم که اعتقادات شیعه در مورد علم امامان را بر باد می‌دهد. در کتاب الفقیه آمده است که امام باقر می‌گوید الله اکبر گفتن باد را برطرف می‌کند. در حالی که باد مامور طبیعت است و با الله اکبر گفتن قطع نمی‌شود؟! در همان صفحه از امام علی هم نقل می‌کند که باد دارای یک سر و دو بال است! آیا این سخنان

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۷۵

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۳

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۶

ترویج خرافات نیست!!!

پاسخ:

۱. بادها ماموران امر الهی هستند که یا از باب رحمت و مثلاً نزول باران وزیدن می‌گیرند یا از باب تخریب و بلا و عذاب: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رِيَّاحَ رَحْمَةٍ وَ رِيَّاحَ عَذَابٍ»^۱

ائمہ علیہم السلام می‌فرمودند که در هنگام بلاها، توجه و تضرع و دعا به درگاه الهی سبب دفع آن بلا از انسان می‌شود: «مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُلْهِمُهُ اللَّهُ الدُّعَاءَ إِلَّا كَانَ كَشَفَ ذَلِكَ الْبَلَاءِ... فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ» - «فَإِذَا اسْتَدَّ الْفَرْعُ فَالِيَ اللَّهُ الْمُنْفَعُ» - «لَا تُصِيبُ ذَاكِرَ اللَّهِ»^۲

قرآن نیز به تاثیر توجه به خداوند در دفع بلاها تاکید کرده و عدم ذکر خداوند را موجب نزول بلا بر انسان معرفی کرده و می‌فرماید:

«هر کس از ذکر پروردگارش روی گردان شود او را به عذاب شدید و روز افزونی گرفتار می‌سازد.» ﴿وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾ (جن ۱۷)

این که در روایت مورد استناد معاند امام باقر علیه السلام فرمود که تکبیر گفتن باد را بر می‌گرداند: «إِنَّ التَّكْبِيرَ يَرُدُّ الرِّيحَ»^۳

مقصود برگرداندن شر و بلای باد است یعنی کلمه «شر» در تقدیر است. در اصل بوده است: «یرد شر الريح» که ایجاز حذف اتفاق افتاده است و بخشی از کلام به خاطر جنبه‌های بلاغی و زیبایی کلام حذف شده است که متاسفانه معاند نسبت به این قواعد بلاغی ادبیات عرب جاهل است؛^۴

۱. الکافی، ج ۸، ص ۹۲

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۱-۴۶۸-۵۰۱

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۴۴

۴. ترجمه و شرح جواهر البلاغه، ج ۱، ص ۴۰۲

بنابراین و بر خلاف فهم شبهه افکن، مقصود امام باقر علیه السلام آن است که تکبیر گفتن و توجه به خداوند سبب می شود که شر و بلاء و آسیبی از باد به انسان نرسد نه آنکه از اساس باد از عالم طبیعت رفع شود لذا در ادامه همان روایت در کتاب مذکور آمده است که پناه بردن و تضرع به خداوند، شر و بلای باد و طوفان را از انسان برطرف می کند: «و نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَ شَرِّ مَا أُرْسِلَتْ لَهُ وَ كَبُرُوا وَ اَزْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالتَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ يَكْسِرُهَا.»^۱

۲. معاند اشکال دیگری کرد که امام علی علیه السلام گفته است که باد دارای یک سر و دو بال است: «قَالَ عَلِيُّ علیه السلام لِلرَّيْحِ رَأْسٌ وَ جَنَاحَانِ»^۲

معاند بیسواد توجه ندارد که تعبیر فوق نیز تعبیر تشبیهی و استعاره ای است زیرا چنانچه که علامه مجلسی متذکر می شود در تعبیر مذکور باد به پرنده ای تشبیه شده است که دارای سر و دو بال است و همان گونه که پرنده با دو بال خودش به همه جا می رود و وقتی بال های خود را باز می کند سرعتش زیاد می شود، باد و طوفان نیز همه مکانها را در بر می گیرد و به مانده پرنده ای که بالهای خود را گشوده به تمام محیطها ورود پیدا می کند: «لعل الكلام مبنی علی الاستعارة أي يشبه الطائر في أنها تطير إلى كل جانب و في أنها في بدء حدوثها قليلة ثم تنتشر كالطائر الذي بسط جناحه»^۳

همینطور ممکن است مقصود از بیان مذکور اشاره به فرشتگانی باشند که موکل و مامور بادند و باد تحت تدبیر آنها شروع به وزیدن می کند، چنانچه که در روایتی به این نکته اشاره شده است: «لِكُلِّ رِيحٍ مِنْهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا»^۴

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۴۴

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۴۴

۳. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۶

۴. الكافي، ج ۸، ص ۹۱

و در قرآن هم به تدبیر امور عالم توسط فرشتگان آن هم به اذن الهی، اشاره شده است: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات ۵)

بنابراین اگر امیر مومنان گفته است که باد دارای سر و دو بال است یعنی فرشته موکل و همراه باد دارای سر و دو بال است و بادها به تدبیر فرشتگان میوزند، چنانچه که قرآن به بالهای فرشتگان اشاره کرده و می فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهارگانه اند او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی قادر است.» ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعٍ﴾ (سوره فاطر آیه ۱)

۵۱. توضیحاتی در مورد معنای واژه «الله»!!!

پرسش پنجاه و یکم:

معاند: کلمه الله ریشه در زبان عبری دارد و به معنای خراب کننده و نابود کننده و خدای خشونت است؟

پاسخ:

برخی از نویسندگان در این رابطه می نویسند:

«محققان لغت شناس می گویند: این واژه کاملاً عربی است و عرب این لفظ را چند قرن قبل از بعثت پیامبر به کار می برد، و هر ملتی تا چه رسد ملت عرب برای خدا نامی داشت و بسیار دور از تحقیق است که بگوییم این ملت عریق و ریشه دار که به بیان و خطابه معروف است، برای بازگویی یک عقیده فطری و جهانی لفظی نداشتند، قرآن عقیده جامعه عرب را چنین توصیف می کند: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾ (لقمان/ ۲۵) «اگر از آنان

پرسی که آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است، می‌گویند «الله». این اندیشه‌ای نبود که مخصوص عرب عصر رسول خدا باشد، بلکه این عقیده را از نیاکان خود داشتند....^۱

در روایات نیز با صراحت تصریح شده است که واژه الله لغتی عربی است که از «اله» مشتق شده و گرفته شده است: «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَسمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إله»^۲

اله نیز در لغت عرب دارای چند معنا است. به معنای معبود است یعنی الله آن وجودی است که شایسته عبادت است و دیگری به معنای تحیر است زیرا الله ذاتی نامحدود است و بندگان از درک کنه و حقیقت او عاجزند و همینطور معنای پناهگاه را در خود دارد زیرا بندگان در شدائد به او پناه می‌برند.^۳

امام علی عليه السلام فرمود:

«الله»، یعنی معبودی که خلق، در او سرگردان‌اند و به او پناه می‌برند و خداوند، همان پوشیده از دسترس دیده‌ها و در پرده از وهم‌ها و خطورات ذهن است. «(الله) معناه المعبود الذي يألوه فيه الخلق ويؤله إليه، والله هو المستور عن درك الأبصار، المحجوب عن الأوهام والخطرات»^۴

امام باقر عليه السلام فرمود:

«الله»، یعنی معبودی که خلق از درک چیستی‌اش و آگاهی به چگونگی‌اش، حیران گشته‌اند. عرب وقتی می‌گوید: «أله الرجل»، که در چیزی حیران بماند و

۱. منشور جاوید، ج ۲، ص ۱۱۶

۲. الکافی، ج ۱، ص ۸۷

۳. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۶۷ ماده اله

۴. التوحید، ص ۸۹، ح ۲ - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۲۲

بدان آگاهی نیابد و چون از چیزی بترسد و حذر کند، حیران و سرگشته، به چیزی پناه می‌برد. پس «اله»، همان پوشیده از حواس مردم است.... و این که بگویند: «الله، یگانه است»، به معنای همان معبودی است که مردم، از ادراکش و احاطه به چگونگی اش درمی‌مانند؛ در خداوندی اش یکتاست و والاتر از ویژگی های خلق خویش است.» («اللَّهُ» مَعْنَا الْمَعْبُودِ الَّذِي أَلَيْهِ الْخَلْقُ عَنِ دَرْكِ مَا هَيْتِهِ، وَالْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ، وَيَقُولُ الْعَرَبُ: أَلَيْهِ الرَّجُلُ إِذَا تَحَيَّرَ فِي الشَّيْءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمًا، وَوَلَهُ إِذَا فَرَعَ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَيَخَافُهُ، فَإِلَالَهُ هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنِ حَوَاسِّ الْخَلْقِ... فَعَنَى قَوْلِهِ: «اللَّهُ أَحَدٌ» الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأَلُهُ الْخَلْقُ عَنِ إِدْرَاكِهِ، وَالْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ، فَرَدُّ يَاهِيَّتِهِ، مُتَعَالٍ عَنِ صِفَاتِ خَلْقِهِ.»^۱

در تفسیر نمونه در مورد واژه الله می‌خوانیم:

«الله» جامعترین نامهای خدا است، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان «الله» می‌باشد. به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله» گفته می‌شود به عنوان نمونه:

«غفور» و «رحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می‌کند ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ - بقره - (۲۲۶)

«سمیع» اشاره به آگاهی او از مسموعات، و «علیم» اشاره به آگاهی او از همه

چیز است ﴿فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ - بقره - (۲۲۷)

«بصیر»، علم او را به همه دیدنیها بازگو می‌کند ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

حجرات - ۱۸)

«رزاق»، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می‌کند و «ذو القوه» به قدرت او، و «مبین» به استواری افعال و برنامه‌های او ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ - زاریات - ۵۸)

و بالاخره «خالق» و «بارء» اشاره به آفرینش او و «مصور» حاکی از صورتگریش می‌باشد ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ حشر - ۲۴)

آری تنها «الله» است که جامعترین نام خدا می‌باشد، لذا ملاحظه می‌کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف «الله» قرار می‌گیرند ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾؛ او است الله که معبودی جز وی نیست، او است حاکم مطلق، منزه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت.

یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می‌توان کرد، و جمله «لا اله الا العليم، الا الخالق، الا الرزاق» و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می‌خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند «الله» را ذکر می‌کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.^۱

۵۲. پاسخ به شبهه وهابی در مورد ادب امام عسکری علیه السلام!!!

پرسش پنجاه و دوم:

ادب امام عسکری در برابر مهمان!! «... فَجَلَسْتُ وَأُنْسَيْتُ مَا جِئْتُ لَهُ. فَلَمَّا وَدَعْتُ وَمَهْضُتٌ، رَمَى إِلَيَّ بِالْحَنَاطِمِ فَقَالَ: أَرَدْتَ فِصَّةً فَأَعْطَيْنَاكَ حَاتِمًا.» «ابو هاشم

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۰

جعفری می‌گوید: روزی خدمت امام عسکری رسیدم و خواستم مقداری نقره از ایشان بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم. خدمت ایشان نشستم، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم. وقتی خداحافظی کردم و برخاستم، انگشترش را به سوی من پرتاب کرد و گفت: تو نقره می‌خواستی و ما انگشتر به تو دادیم.» (الکافی، ج ۱، ص ۵۱۲)!!!

پاسخ:

۱. بر اساس آنچه علمای شیعه و سنی در وصف امام عسکری علیه السلام گفته‌اند، ایشان دارای بالاترین مراتب علمی و والاترین کمالات اخلاقی بوده‌اند. ابن صباغ مالکی، عالم برجسته اهل سنت در مورد امام عسکری علیه السلام می‌گوید: «امام حسن عسکری سرور اهل زمان و امام مردمان روزگار خود بود، گفته‌هایش همه ثابت و استوار و کردارش پسندیده بود، اگر فضلا و بزرگان هم عصرش را همچون قصیده‌ای فرض کنیم وی شاه‌بیت آن قصیده می‌باشد، و اگر آنان را همچون درجی از جواهرات به شمار آوریم وی همچون درّ شاهوار وسط آن گردن‌بند در شمار خواهد بود؛ یگانه‌تاز میدان دانش که هیچ‌کس را یارای هم‌اوردی با وی نبوده و آشکارکننده پیچیدگی‌های مسائل علمی که این کار هرگز خسته و ملولش نمی‌کرد؛ کسی که با رأی صائب خود به کشف حقایق پرداخته و پیچیدگی‌ها و دقائق علوم را با فکر نافذ خود آشکار می‌گردانید... اصل و نسب و نفس و ذاتش آکنده از کرامت بود...» «سید اهل عصره و امام اهل دهره، أقواله سدیة و أفعاله حمیة، و إذا كانت أفاضل زمانه قصیة فهو فی بیت القصیة...»
الکریم الأصل و النفس و الذات...»^۱

شیخ مفید نیز امام عسکری را فردی معرفی می‌کند که دارای نهایت علم و فضل و کرم و آداب پسندیده و کمالات اخلاقی بود و اساساً به خاطر همین

صفات والا، شایستگی مقام امامت را دارا بود: «لَا جَمَاعَ خِلَالِ الْفَضْلِ فِيهِ وَ تَقَدُّمِهِ عَلَى كَافَّةِ أَهْلِ عَصْرِهِ فِيمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِمَامَةَ... مِنَ الْعِلْمِ وَ الزُّهْدِ وَ كَمَالِ الْعَقْلِ وَ الْعِزَّةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ الْكُرَمِ وَ كَثْرَةِ الْأَعْمَالِ الْمُقَرَّبَةِ إِلَى اللَّهِ»^۱

۲. روایت مورد استناد وهابی از نظر سندی ضعیف است. زیرا راوی روایت فردی است به نام: «اسحاق بن محمد نخعی» که بسیار اهل تخلیط بوده و رهبر گروهی بوده که امام علی علیه السلام را خدا می دانستند؛ «معدن التخلیط، و الإسحاقیة تنسب إليه، و هم يعتقدون فی علی علیه السلام بالالهیة»^۲

۳. اساساً می توان گفت که وهابی روایت را اشتباه ترجمه کرده است، زیرا ماده «رمی» به معنای مطلق واگذار کردن هم به کار می رود چنانچه که وقتی می گویند «رمی به علی البلد» یعنی «حکومت آن شهر یا آن سرزمین را به او داد»^۳ بنابراین معنای روایت این می شود که وقتی ابوهاشم از نزد امام عسکری خارج می شد، امام علیه السلام انگشتر خاتم را به او واگذار کرد نه اینکه به سوی او پرت کرده باشد.

۳. محتوای روایت نشان از کرامت و اعجاز امام عسکری نیز دارد که وهابی این کرامت را برای امام عسکری نخواهد پذیرفت. زیرا روایت می گوید که امام عسکری علیه السلام از ضمیر و درون ابوهاشم خبر داشت و بر اساس همین علم غیب انگشتر خود را به او عطا کرد و در پایان روایت نیز آمده است که ابوهاشم وقتی این کرامت امام عسکری علیه السلام را دید مجدداً شهادت داد که ایشان امام و حجت از سوی خداوند هستند و امام عسکری علیه السلام هم برای او دعا کرد: «فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱۳

۲. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۸۳

۳. ترجمه معجم الوسیط، ج ۱، ص ۸۰۷ ماده «رمی»

أَشْهَدُ أَنْكَ وَوَلِيُّ اللَّهِ وَإِمَامِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ فَقَالَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ»^۱

۴. وهابی بهتر است که از بی ادبی های معاویه آن هم بر روی منبر رسول خدا پاسخ دهد، چنانچه که زمخشری عالم برجسته اهل سنت نقل می کند:

«معاویه روزی به هنگام سخنرانی بر روی منبر بادی رها کرد، سپس برای توجیه گفت ای مردم خداوند بدن ما را آفریده و در آن باد قرار داده و انسانها نمی توانند از رفتن آن جلوگیری کنند. ناگهان یکی از حاضران به نام صعصعه بن صوحان گفت آری ولی جای این کار در توالی است نه روی منبر چون بدعت است» «افلتت من معاویه ریح علی المنبر فقال: یا أيها الناس إن الله خلق أبداناً وجعل فيها أرواحاً فما تمالك الناس أن تخرج منهم. فقام صعصعة ابن صوحان فقال: أما بعد فان خروج الأرواح في المتوضئات سنة، و علی المنابر بدعة»^۲

۵۳. آیا شیعیان و لو فاسد باشند از سایر مسلمانان مقام بالاتری دارند؟

پرسش پنجاه و سوم:

نزد امامان شیعه، آن شیعه ای که اهل هزاران فسق و فجور و گناه و معصیت

باشد، از سنی بهتر است!!!

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجْبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا هُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ هُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصِّدْقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ لِأَدِينِ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لِأَدِينِ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَاءِ قَالَ نَعَمْ لِأَدِينِ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَاءِ.»

۱. الكافي، ج ۱، ص ۵۱۲

۲. ربيع الابراز، ج ۵، ص ۱۱۷

«عبد الله بن ابی یغفور گوید: به امام صادق گفتم: من که با مردم ارتباط دارم بسیار تعجب میکنم از مردمی که از شما پیروی نمیکنند و بدنبال فلانی و فلانی می روند ولی امین و راستگو و با وفایند، و مردمی هستند که بدنبال شمایند، ولی امانت و وفاء و راستگوئی آنها را ندارند. امام صادق راست نشست و مانند خشمناکی بمن متوجه شد، سپس فرمود: هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، گفتم: آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست؟! فرمود: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست.»!!! (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵)

پاسخ:

امامان علیهم السلام، فردی را به عنوان شیعه معرفی کرده اند که در افعال و اعمال از آن بزرگواران پیروی کند و افعالش در مسیر الهی باشد نه مسیر شیطانی، چنانچه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«از شیعیان ما نیست کسی که تنها به زبان ادعای شیعه بودن دارد و در اعمال و آثار ما، از ما پیروی نمی کند و مطابق اعمال ما عمل نمی کند، شیعه ما کسی است که با قلب و زبان شیعه باشد و از آثار ما پیروی کند و مطابق اعمال ما عمل کند، این افراد هستند که شیعه می باشند» «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَ خَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَ آثَارِنَا وَ لَمْ يَعْمَلْ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ شِيعَتُنَا مَنْ وَافَقَنَا بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ اتَّبَعَ آثَارَنَا وَ عَمِلَ بِأَعْمَالِنَا أُولَئِكَ شِيعَتُنَا»^۱ و فرمود:

«گروهی می پندارند که من، امام آنها هستم. به خدا سوگند که من، امام آنها نیستم. خداوند، لعنتشان کند! هر چه من پرده پوشی می کنم، آنان، پرده دری می کنند. من می گویم: «چنین و چنان» و آنان می گویند: مقصودش، فلان و

۱. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، ج ۳، ص ۶۳۹

بهمان است. من، امام کسی هستم که مرا فرمان ببرد.» «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنِّي إِمَامُهُمْ وَاللَّهِ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ كُلَّمَا سَتَرْتُ سِتْرًا هَتَكُوهُ أَقُولُ كَذَا وَكَذَا فَيَقُولُونَ إِنَّمَا يَغْنِي كَذَا وَكَذَا إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مَنِ اطَّاعَنِي.»^۱

فردی که به زبان ادعای تشیع دارد اما در عمل به فرامین الهی توجه نکرده و عمر را در فساد و نافرمانی الهی می‌گذراند، آخر امر نیز گناهان، قلب او را سیاه کرده و بی‌ایمان و کافر از دنیا می‌رود.

خداوند می‌فرماید؛

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ «چنین نیست که آنها خیال می‌کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته (و قلبشان را سیاه و بی‌ایمان کرده است)» (مطففین، آیه ۱۴)

و می‌فرماید؛

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.» (روم ۱۰)

بر همین اساس در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«آری گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می‌افتد، و روح ایمان را می‌خورد و از بین می‌برد، و کار به جایی می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می‌آورد، و از آن هم فراتر می‌رود، و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی‌دارد، و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی‌ماند!

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانان‌نشان می‌دهد

که آنها در آغاز کار چنین نبودند حد اقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می‌تابید ولی ارتکاب گناهان پی در پی سبب شد که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند.^۱

لذا امام صادق علیه السلام می‌خوانیم؛

«هنگامی که انسان گناه می‌کند نقطه سیاهی در قلب او پیدا می‌شود، اگر توبه کند محو می‌گردد، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می‌شود تا تمام قلبش را فرا می‌گیرد، و بعد از آن هرگز روی رستگاری را نخواهد دید!»

«إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ... فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا.»^۲

آنچه هم که در روایت مورد استناد وهابی آمده است ناظر به شیعیانی نیست که تنها از شیعه بودن اسمی دارند و در اعمال مخالف اهل بیت علیهم السلام هستند و عمر خود را در فساد و طغیان می‌گذرانند.

به حسب سایر روایات که مورد اشاره قرار گرفت و نیز تتمه همان نقل مورد اشکال، مقصود روایت مورد بحث تنها شیعیانی هستند که در مسیر اطاعت الهی و پیروی از اهل بیت علیهم السلام هستند اما ممکن است در این مسیر گاهی خطایی هم از آنان سرزند اما در ارتکاب گناه اصرار ندارند: «رَبَّمَا يَحْمِلُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى غَيْرِ الْمَصْرِينِ عَلَى الْكِبَائِرِ.»^۳

بر اساس آنچه که در ادامه روایت مورد بحث آمده است، خداوند به این دسته از شیعیان بخاطر اعتقاد صحیحشان و تن دادن به ولایت امامان علیهم السلام، توفیق توبه و مغفرت را می‌دهد تا جبران کوتاهی‌های ناخواسته خود را کنند: «ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۷۴

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۱

۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲۱۵

الثُّورِ يَغْنِي مِنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمُخْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ»^۱

یا مطابق آنچه که در نقلهای دیگر آمده است، افراد مذکور در همین دنیا یا هنگام مرگ مجازات گناهان خود را پس می دهند تا به خاطر اعتقاد به ولایت امامان علیهم السلام، وارد بهشت شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«به خدا هیچ بنده ای این امر (تشیع) را نستاید که آتش دوزخ او را بخورد.»
راوی می گوید: گفتم: «در بین شیعیان افرادی هستند که چنین و چنان می کنند.» امام علیه السلام فرمود:

«هر گاه چنین شود، خداوند او را به (امراض) جسد و بدنش مبتلا می سازد و این کفاره گناهان اوست. اگر پاک نشد، روزی را بر او تنگ می کند و اگر پاک نشد، دم مرگ بر او سخت می گیرد، تا وقتی که به سوی خدا می رود، گناهی نداشته باشد و خدا او را به بهشت ببرد.» «وَاللَّهِ لَا يَصِفُ عَبْدٌ هَذَا الْأَمْرَ فَتَطْعَمُهُ النَّارُ...»^۲

بنابراین اگر در روایت مورد بحث آمد که سرزندی بر این شیعیان خطاکار نیست از این جهت است که توبه می کنند و یا مجازات اعمال ناشایست خود را دریافت می کنند و از گناهان پاک می شوند.

بر اساس آنچه در ادامه روایت مورد اشکال وهابی آمده است، کسانی که تن به امامت امامان گمراهی داده اند در همه ارکان دین به پیروی از آن امامان باطل، گرفتار انحراف می شوند، لذا اعمال به ظاهر خویشان نیز چون در مسیر اطاعت الهی و اجرای فرامین خداوند و چهارچوب کلی برنامه و دستورات خداوند

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲

نیست، مورد قبول خداوند قرار نمی‌گیرد زیرا این اعمال در راستای اهداف غیر الهی است که امامان گمراه برایشان ترسیم کرده‌اند: «فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ...»^۱

بر همین اساس در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می‌دهد، نیت و انگیزه و هدف و برنامه آن است. اگر برنامه و انگیزه و هدف، سالم و ارزنده و قابل ملاحظه باشد خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه‌ای پست، برنامه‌ای نادرست، و هدفی بی‌ارزش انجام دهیم، آن عمل به کلی مسخ و بی‌محتوا می‌شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تند باد»^۲

۵۴. توضیحی در مورد کیفیت مسمومیت و شهادت امام جواد علیه السلام!

پرسش پنجاه و چهارم:

توهین شیعه: امام جواد از ناحیه مقعد مسموم شد و به شهادت رسید!!! «وَرُوِيَ أَنَّ امْرَأَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ الْمَأْمُونِ سَمَّتُهُ فِي فَرْجِهِ مِمَّنْدِيلٍ فَلَمَّا أَحَسَّ بِدَلِكِ قَالَ لَهَا أَبْلَاكِ اللَّهُ بِدَاءٍ لَا دَوَاءَ لَهُ...» ترجمه: ام فضل دختر مأمون عباسی که همسر امام جواد بود، امام جواد را بوسیله قرار دادن یک دستمال سمی در مقعد امام، مسموم کرد. (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۱)

پاسخ:

آنچه که در نقل علمای شیعه آمده است آن است که امام جواد علیه السلام از طریق سم مسموم شدند و به شهادت رسیدند: «وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام قَتَلَهُ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۱۱

المُعْتَصِمُ بِالسَّمِّ... - «قبض بیغداد قتیلا مسموما»^۱

در نقلهای متعددی نیز کیفیت مسموم شدن حضرت به وسیله نوشیدنی مسموم بیان شده است.
مسعودی نقل می‌کند:

«وقتی که امام جواد به عراق آمد، معتصم و جعفر بن مأمون درباره کشتن امام جواد مکر و حيله کردند جعفر بن مأمون به امّ الفضل که خواهر پدر و مادری او بود پیشنهاد قتل امام جواد را کرد، زیرا جعفر می دانست که امّ الفضل - به جهت این که امام جواد مادر امام علی النقی را از او بیشتر می خواهد - با آن حضرت میانه خوبی ندارد، از طرفی هم امّ الفضل از امام جواد فرزندی ندارد، لذا امّ الفضل حرف برادر خود را گوش کرد، زهری را در انگور رازقی آلوده کردند، امام جواد هم انگور رازقی را دوست میداشت. وقتی که امام علیه السلام از آن انگور خورد امّ الفضل از عمل خود پشیمان شد....؛ فأجابت أباها جعفرًا وجعلوا سماً في شيء من عنب رازقي وكان يعجبه العنب الرازقي. فلما أكل منه ندمت»^۲

شیخ عباس قمی نیز به نقل از کتاب عیون المعجزات، کیفیت شهادت امام جواد علیه السلام را چنین نقل می‌کند:

«از کتاب عیون المعجزات نقل شده که چون حضرت جواد علیه السلام وارد بغداد شد و معتصم انحراف امّ الفضل را از آن حضرت دانست او را طلبید و به قتل آن حضرت راضی کرده زهری برای او فرستاد که در طعام آن جناب داخل کند، امّ الفضل انگور رازقی را زهرآلود کرده به نزد آن امام مظلوم آورد و چون حضرت از آن تناول نمود اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد و امّ الفضل از کرده خود پشیمان شد و چاره‌ای نمی‌توانست کرد، گریه و زاری می‌کرد، حضرت فرمود: الحال که مرا

۱. إعتقادات الإمامية (للسدوق)، ص ۹۸- روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ص ۲۴۳

۲. اثبات الوصیة، ص ۲۲۷

کشتی گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند که به بلایی مبتلا خواهی شد که مرهم‌پذیر نباشد.» «**جعلت سما فی عنب رازقی و وضعته بین یدیه علیّه**، فلما اکل منه ندمت و جعلت تبکی»^۱

علامه مجلسی نیز کیفیت شهادت امام جواد علیه السلام را بر اساس نقلی دیگر از مرحوم ابن شهر آشوب چنین نقل می‌کند:

«چون با معتصم لعین بیعت کردند، متفقاً احوال حضرت امام محمد تقی علیه السلام شد، و به عبد الملک که والی مدینه بود نامه نوشت که آن حضرت را با امّ الفضل روانه بغداد کند. چون حضرت داخل بغداد شد، به ظاهر اعزاز و اکرام و تحفه‌ها برای آن جناب و امّ الفضل فرستاد، و شربت حماضی برای حضرت فرستاد با غلام خود اشناس نام، و سر آن ظرف را مهر کرده بود. چون شربت را به خدمت آن حضرت آورد گفت: این شربتی است که خلیفه برای خود ساخته، و خود با جماعت مخصوص خود تناول کرده، و این حصّه را برای شما فرستاده که با برف سرد کنید و تناول نمائید، و برف با خود آورده بود و برای حضرت شربت ساخت، حضرت فرمود: باشد که شب در وقت افطار تناول نمایم، آن ملعون گفت: برف آب می‌شود، و این شربت را سرد کرده می‌باید تناول کرد، هر چند آن امام غریب مظلوم از آشامیدن امتناع نمود، آن ملعون مبالغه را زیاده کرد تا آنکه شربت زهرآلود را دانسته به ناکام نوشید، و دست از حیات کثیر البرکات کشید»
«... وَ قَدْ ذَابَ التَّلْجُ وَ أَصَرَ عَلَىٰ ذَلِكَ فَشَرِبَهَا عَالِمًا بِفِعْلِهِمْ»^۲

بنابراین در نقلهای متعددی بیان شده است که امام جواد علیه السلام از طریق نوشیدنی مسموم شهید شدند و این تعدد نقل قرینه بر پذیرش محتوای آنها می‌تواند محسوب شود.

۱. منتهی الآمال، ج ۳، ص ۱۸۰۴ - عیون المعجزات، ص ۱۲۹

۲. جلاء العیون، ص ۹۶۸ - مناقب آل ائمه علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۸۴

به هر حال در نقل مورد استناد وهابی آمده است که ام فضل در هنگام مقاربت و رابطه زناشویی با امام جواد علیه السلام، ایشان را از طریق دستمال سمی، مسموم کرد (جلاء العیون، ص ۹۶۷)

اما نکته مهم آن است که نقل مذکور بدون سند و با تعبیر «روی» یعنی «روایت شده است» بیان شده و سندی برای آن ذکر نشده است. بنابراین چنین نقلی از نظر سندی مرسل و ضعیف و غیر قابل استناد است.

۵۵. ترمیم بدن عذاب شدگان در جهنم برای ورود به بهشت!

پرسش پنجاه و پنجم:

اگر کسی گناهی کرده باشد و خداوند قسمتی از بدن او را در برزخ عذاب کند و بعد بخشیده شود و به بهشت برزخی برود آیا آثار عذابی که شده در بهشت بر بدنش می ماند؟

پاسخ:

یکی از فایده های عالم برزخ آن است که سبب پاکسازی انسان های مومن اما گناهکار می شود یعنی عذاب در برزخ برای آنان کفاره و جبران کننده گناهی است که بابتشان توبه نکرده اند و پس از عذاب شدن و پاک شدن، در هنگام قیامت می توانند مستقیماً وارد بهشت شوند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که گناهان بنده ای زیاد می شود و چیزی که موجب پاک شدن آن ها شود نمی یابد، خداوند او را به اندوه مبتلا می کند تا گناهانش در [همین] دنیا پاک شوند، اگر آن اندوه گناهانش را پاک بکند که هیچ، اما اگر نکند، بدنش را بیمار می نماید، تا گناهانش پاک شوند، اگر آن بیماری گناهانش را پاک بکند که هیچ، اما اگر نکند، در هنگام مرگ بر او سخت می گیرد تا آن ها پاک شوند، اگر

گناهانش به این وسیله پاک بشود که هیچ، اما اگر نشود، در درون قبر و عالم برزخ عذابش می‌کند تا هنگامی که در روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند، او را بدون گناهانش ملاقات نماید.» «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَلَمْ يَجِدْ مَا يُكْفِرُهَا بِهِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْحُزْنِ فِي الدُّنْيَا لِيُكْفِرَهَا بِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَآلَا شَدَّدَ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِيُكْفِرَهَا بِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ وَآلَا عَذَّبَهُ فِي قَبْرِهِ لِيَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ ذُنُوبِهِ.»^۱

از روایات دیگر استفاده می‌شود که افرادی که بابت گناهان در عذاب بوده‌اند و سپس استحقاق رفتن به بهشت را پیدا می‌کنند، در هنگام ورود به بهشت آثار عذاب از بدن آنان برطرف می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«گروهی در آتش می‌سوزند و آن هنگام که زغال شدند، شفاعت به سراغشان می‌آید. پس آنان را به سوی نهری می‌برند که از عرق بهشتیان جاری است. آنان خود را در آن می‌شویند و بر اثر آن، گوشت و خونشان می‌روید و سوختگی‌های آتش، از آنان زدوده می‌گردد. سپس وارد بهشت می‌شوند. به اینان [در بهشت]، «جهنمیان» می‌گویند؛ ولی همه آنها دعا می‌کنند: بار خدایا! این نام را از ما بزدای! و خداوند آن نام را از ایشان می‌زداید» «إِنَّ قَوْمًا يُحْرَقُونَ فِي النَّارِ، حَتَّى إِذَا صَارُوا (حَمِيمًا) حُمًّا أَدْرَكَتْهُمُ الشَّفَاعَةُ. قَالَ علیه السلام: فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ إِلَى نَهْرٍ يَخْرُجُ مِنْ رَشْحِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَغْتَسِلُونَ فِيهِ، فَتَنْبُتْ لِحُومُهُمْ وَدِمَاؤُهُمْ، وَتَذْهَبُ عَنْهُمْ قَسْفُ النَّارِ، وَيُدْخَلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَسْمَوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ، فَيُنَادُونَ بِأَجْمَعِهِمْ: اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنَّا هَذَا الْاسْمَ! قَالَ علیه السلام: فَيُذْهِبُ عَنْهُمْ.»^۲

۱. امالی صدوق ص ۲۹۴

۲. کتاب الزهد، ص ۱۷۵، ح ۲۶۳ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۱، ح ۳۳

در نقل دیگری آمده است که راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره جهنمیان پرسیدم. فرمود: «[پدرم] باقر علیه السلام می‌فرمود: آنان از جهنم خارج می‌شوند و سپس آنان را به کنار چشمه‌ای در نزدیک درِ بهشت می‌برند که به آن، «چشمه زندگانی» می‌گویند. از آب آن چشمه بر آنها می‌پاشند و بر اثر آن، گوشت و پوست و موهای آنها، همانند رویدن زراعت، خواهد رویید» «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجَهَنَّمِيِّينَ، فَقَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يُخْرَجُونَ مِنْهَا، فَيَنْتَهِي بِهِمْ إِلَى عَيْنٍ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، تُسَمَّى عَيْنَ الْحَيَوَانِ، فَيُنْضَخُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَائِهَا، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الزَّرْعُ؛ لِحُورِهِمْ وَجُلُودِهِمْ وَسُعُورِهِمْ»^۱

علمای اهل سنت هم نقل می‌کنند که پیامبر گرامی فرمود:

«مردمی که در آتش سوخته و چون زغال شده‌اند، به زودی، از آتش خارج می‌شوند. آن گاه، اهل بهشت پیوسته بر آنان آب می‌پاشند تا این که مانند بالا آمدن کف و خاشاک در سیلاب، [گوشت و پوست آنها] می‌رویند.» «سَيُخْرَجُ نَاسٌ مِنَ النَّارِ قَدْ احْتَرَقُوا وَكَانُوا مِثْلَ الْحَمَمِ، ثُمَّ لَا يَزَالُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَرْتَشُونَ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ، حَتَّى يَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْعُثَاءِ فِي السَّيْلِ»^۲

۵۶. توضیحاتی در مورد مکان برزخ!!!

پرشش پنجاه و ششم:

شنیده‌ام که بعد از مرگ وارد عالمی به نام برزخ می‌شوم؟ سوالم آن است که عالم برزخ کجاست و در چه مکانی است؟
پاسخ:

۱. کتاب الزهد ص ۱۷۴، ح ۲۵۹ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۰، ح ۲۹

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۱۸۵۵ و ص ۹۶، ح ۱۱۴۴۱ - مسند أبي يعلى، ج ۲، ص ۸۶،

ح ۱۲۴۹ - كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۱۲، ح ۳۹۴۴۱.

برخی از محققین می‌نویسند:

«ما معتقدیم: در میان این جهان و سرای آخرت، جهان سوّمی به نام «برزخ» است که ارواح همه انسان‌ها پس از مرگ تا روز قیامت در آن قرار می‌گیرند. **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**؛ و پشت سر آنها (پس از مرگ) برزخی است تا روز قیامت». (سوره مومنون آیه ۱۰۰)

البته از جزئیات آن جهان نیز آگاهی زیادی نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم، این قدر می‌دانیم که ارواح نیکان و صالحانی که در درجات بالا قرار دارند (مانند ارواح شهدا) در آن جهان، متنعم به نعمت‌های فراوانی هستند: **﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾**؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان متنعمند». (سوره آل عمران آیه ۱۶۹)

و نیز ارواح ظالمان و طاغوت‌ها و حامیان آنها در آن جهان معدّبند، همان گونه که قرآن درباره فرعون و آل فرعون می‌گوید: **﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾**؛ عذاب آنها (در برزخ) آتش (دوزخ) است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید) آل فرعون را داخل سخت‌ترین عذاب‌ها کنید!». (سوره مومن آیه ۴۶)

در روایات اسلامی نیز از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود: **«الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ**؛ قبر یا باغی است از باغ‌های بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ» (صحیح ترمذی، ج ۴، کتاب صفة القيامة، باب ۲۶، حدیث ۲۴۶۰، در منابع شیعه این حدیث گاه از امیرمؤمنان علی ؑ و گاه از امام

علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است (بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴ و ۲۱۸)^۱

برخی از مفسرین در مورد آیه مورد اشاره پیرامون عذاب آل فرعون می نویسند: «(آیه) می گوید آنها صبح و شام بر آتش عرضه می شوند اما در قیامت آنها را وارد اشد عذاب می کند، این به خوبی دلالت دارد که عذاب اول عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه در می آورد و هم جسم را تحت تاثیر قرار می دهد.»^۲

از آیات و روایات استفاده می شود که مکان برزخ جایی در همین دنیا است و اینکه در برزخ صبح و شب است چنانچه که در آیه مورد اشاره خواندیم که آل فرعون هر صبح و شام در برزخ عذاب می شوند.

صبح و شام داشتن از ویژگی های دنیا است و در پایان دنیا، طومار خورشید و ماه و ستارگان پیچیده می شود و دیگر خبری از صبح و شام نیست.

خداوند می فرماید: «در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود - و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند.» (سوره تکویر آیه ۱ و ۲) و در مورد بهشتیان می فرماید:

«نه خورشید را در آنجا می بینند، نه سرما را.» ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾ (سوره انسان آیه ۱۳)

در روایات نیز تصریح شده است که عذاب صبح و شام آل فرعون در دنیا است یعنی برزخ در جایی در همین عالم دنیا است اما ما با چشم سر و حواس ظاهری قابلیت درک این عالم را نداریم.

در نقلی آمده است که مردی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت در باره این

۱. به نقل از کتاب اعتقاد ما، ص ۷۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۱۵

سخن خداوند عز و جل: «هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند» چه می‌گویید؟ فرمود: مردم درباره آن چه می‌گویند؟
مرد گفت: می‌گویند: این در مورد آتش جاویدان است، و فرعونیان تا آن زمان، عذابی نمی‌شوند. امام علیه السلام فرمود: «پس، آنها از نیک بختان اند؟!» (که فقط صبح و شام عذاب می‌شوند) گفته شد: قربانت کردم! پس منظور چیست؟ فرمود:
«این [عرضه شدن صبح و شام فرعونیان بر آتش]، در دنیا است؛ اما درباره آتش جاویدان، می‌فرماید: «و روزی که رستاخیز برپا شود [، فریاد می‌رسد که: فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب در آورید]» **«فَقَالَ: إِنَّمَا هَذَا فِي الدُّنْيَا، وَأَمَّا فِي نَارِ الْخُلْدِ فَهُوَ قَوْلُهُ: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^۱**
می‌بینیم که در این حدیث شریف امام علیه السلام با صراحت مکان برزخ را جایی در همین دنیا می‌شمرد.

همینطور خداوند در توصیف بهشتیان می‌فرماید:

«آنها هرگز در آنجا گفتار لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند و جز سلام در آنجا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.» **﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾** (مریم ۶۲)

مرحوم قمی در مورد نعمت صبح و شام بهشتیان نقل می‌کند:

«مراد باغ‌های دنیای قبل از قیامت است و دلیل آن عبارت **«بُكْرَةً وَعَشِيًّا»** می‌باشد، چرا که در آخرت، در بهشت‌های جاویدان، صبح و شبی وجود ندارد و صبح و شامگاه مربوط به باغ‌های دنیا است که روح مؤمنان بدان منتقل می‌گردد و خورشید و ماه بر آن طلوع می‌کنند»

«ذلك في جنات الدنيا قبل القيامة - و الدليل على ذلك قوله: بُكْرَةً وَعَشِيًّا»

فالبكرة والعشي - لا تكون في الآخرة في جنات الخلد - وإنما يكون الغدو والعشي في جنات الدنيا - التي تنتقل إليها أرواح المؤمنين - وتطلع فيها الشمس والقمر.^۱

در نقل دیگری با صراحت بیشتری بیان شده است که برزخ در همین دنیا است و برزخیان یا متنعم به نعمتند و یا معذب به عذاب.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«همانا خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده است و آب فرات از آن خارج می شود. ارواح مؤمنان در هر شامگاه، از قبرهایشان به سمت آن می روند و بر روی میوه های آن می افتند و از آن می خورند و بهره مند می گردند و با هم دیدار می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند. با ظهور سپیده دم، آنان از بهشت بیرون می شوند و در آسمان و بین آسمان و زمین شروع به رفت و آمد می کنند و با طلوع خورشید، به قبرهایشان می روند. آنها در آسمان، یکدیگر را دیدار می کنند و با هم آشنا می شوند. ایشان در ادامه فرمودند: و خداوند آتشی در مشرق دارد، که آن را برای اسکان روح کافران آفریده و آنان از زقوم آن می خورند و در شب از آب جوشان آن می نوشند و آن گاه که سپیده دم سرزند، به وادی ای در یمن می روند که به آن برهوت گفته می شود که از آتش های دنیا سوزنده تر است. آنان در آن جا با یکدیگر ملاقات می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند و در شامگاه به آتش بازمی گردند و پیوسته تا روز قیامت حالشان این چنین است.» «إِنَّ لِلَّهِ جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ وَمَاءٌ فَرَاتِكُمْ يَخْرُجُ مِنْهَا وَإِلَيْهَا تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُفْرِهِمْ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ فَتَسْقُطُ عَلَى ثَمَارِهَا وَتَأْكُلُ مِنْهَا وَتَتَنَعَّمُ فِيهَا وَتَتَلَاقَى...»^۲

درنقل دیگری امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«بدترین آبی که در روی زمین است آب برهوت است و برهوت در حَضْرَمَوْت

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۲

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۷

یمن) است که ارواح کفار در آن جا قرار می‌گیرد.» «شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرَهوتَ وَ هُوَ الَّذِي بِحَضْرَمَوْتَ يَرِدُهُ هَامُ الْكُفَّارِ»^۱
در نقل دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

«پشت یمن بیابانی است که به آن وادی برهوت می‌گویند، در این بیابان از جانداران به جز مارهای سیاه و جغد، موجود زنده دیگری یافت نمی‌شود. در این بیابان چاهی است که به آن «بلهوت» می‌گویند، این بیابان محل سکونت ارواح مشرکین است، آن‌ها به آن چاه رفت و آمد می‌کنند و از آب آن چاه که مانند چرک و خون است، می‌آشامند.» «إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وَاِدْيَا يُقَالُ لَهُ وَاِدِي بَرَهوتَ وَ لَا يُجَاوِرُ ذَلِكَ الْوَادِي إِلَّا الْحَيَّاتُ السُّودُ وَ الْبُومُ مِنَ الطَّيْرِ فِي ذَلِكَ الْوَادِي بِنْتُرٍ يُقَالُ لَهَا بَلَهوتُ يُغْدَى وَ يَرَّاحُ إِلَيْهَا بِأَزْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يُسَقُونَ مِنْ مَاءِ الصَّيْدِ.»^۲

به مضمون روایات فوق که برزخ را در همین دنیا معرفی می‌کند، روایات متعدد دیگری نیز است که جهت آگاهی رجوع کنید:^۳

۵۷. چگونه قبل از اختراع حروف الفباء، فرشتگان دارای اسم و رسمی بودند؟
پرسش پنجاه وهفتم:

با وجود اینکه حروف الفبا توسط انسان اختراع شده است پس خداوند اسم فرشتگانی مثل میکائیل یا جبرائیل و یا اسرافیل را از کجا آورده که قبل از آفرینش آدم این فرشتگان با این اسامی وجود داشتند!!!!
پاسخ:

خداوند قبل از آفرینش جهان و آدم انوار قدسی اهل بیت علیهم السلام را آفریده بود و

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۶

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۱

۳. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۸۲ باب ۹ «آخر في جنة الدنيا و نارها و هو من الباب الأول»

آن بزرگواران نخستین مخلوق خداوند بودند و پروردگار با زبانی با آنان تفاهم داشت و آنان را مورد نامگذاری قرار داده بود:

«ثُمَّ سَمَّانَا بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ، فَاللَّهُ الْمُخْمُودُ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ، وَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَ هَذَا عَلِيُّ، وَ اللَّهُ الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ، وَ اللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ اللَّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ. ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا وَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ: تِسْعَةَ أُمَّتٍ، فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً مَبْنِيَّةً، وَ أَرْضاً مَدْحِيَّةً، وَ لَا مَلَكاً وَ لَا بَشَراً، وَ كُنَّا نُوراً نُسَبِّحُ اللَّهَ، وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطِيعُ.»^۱

همینطور خداوند قبل از خلقت انسانها، ارواحشان را آفریده بود و ارواح انسانها در عالم ارواح با زبانی با هم تفاهم می کردند و مرادها داشتند، چنانچه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ارواح لشکرهای آماده اند هر کدام نزد خدا به هم آشنا شدند در زمین به هم الفت گیرند و هر کدام نزد خدا ناشناس هم بودند در زمین از هم جدا شوند.»
«الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَدَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا عِنْدَ اللَّهِ ائْتَلَفَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا تَنَافَرَ عِنْدَ اللَّهِ اِخْتَلَفَ فِي الْأَرْضِ.»^۲

همینطور خداوند قبل از خلقت انسانها با زبانی با ذریه آدم علیه السلام سخن گفت و از آنان پیمان بر ربوبیت خود و پیروی از راهنمایان الهی گرفت، چنانچه که در قرآن می خوانیم:

«به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی

۱. دلائل الإمامة ص ۴۴۸

۲. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۳۵

بی خبر) - یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را اختیار کردند و ما هم فرزندی بعد از آنها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (سوره اعراف آیه ۱۷۲-۱۷۴)

شرح بیشتر در این رابطه را در ذیل بخوانید:

بنابراین قبل از خلقت جسمانی آدم ﷺ هم مخلوقات بودند و بین آنان تفاهم و ارتباط و زبان و نامگذاری بوده است و فرشتگان هم بر همین اساس قبل خلقت آدم ﷺ نامگذاری شده بودند و معادل نامشان به لغت اهل زمین منتقل شد، چنانچه که از روایتی استفاده می‌شود که فرشتگان بزرگی مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل دارای اسامی و نامهایی به معنای بنده خدا یا بنده کوچک خدا بوده‌اند و به این معنا و نشان و اسم شناخته می‌شدند که معادل این معنا و اسم، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به لغت اهل زمین (عبری) شده است: «كَذَلِكَ جَبْرَائِيلُ مَعْنَاهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ مِيكَائِيلُ مَعْنَاهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ مَعْنَى إِسْرَافِيلَ عَبْدُ اللَّهِ»^۲

۵۸. پاسخ به شبهه وهابی در مورد روایتی مرتبط با جابر بن عبد الله الانصاری!!!!

پرسش پنجاه و هشتم:

حساب و کتاب ریاضی به هم خورد!!!

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۵ باب ۱۰ «الطينه و الميثاق»

۲. معانی الأخبار، ص ۴۹

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ [أَي جَابِرًا] عَلَى وَجْهِ الْكَرَامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ»

«امام صادق گفت: جابر بن عبد الله انصاری، آخرین فرد از اصحاب پیغمبر ﷺ بود که زنده مانده بود...»

طولی نکشید که امام سجّاد از دنیا رفت و امام باقر بخاطر احترام مصاحبت پیغمبر، نزد جابر بن عبد الله انصاری می رفت. «(کافی، ج ۱ ص ۴۶۹) این حدیث صحیح، با واقعیت در تضاد است:

۱. حدیث می گوید که حضرت جابر انصاری، آخرین فرد از صحابه است که از دنیا رفته. درحالی که ایشان بین سال های ۶۸ تا ۷۸ هجری، از دنیا رفته. و بعد از او، بسیاری از صحابه همچنان زنده بودند.

آخرین فرد از صحابه که از دنیا رفت، حضرت عامر بن وائله بود [در سال ۱۱۰ هجری] است.

و آخرین صحابی از اهل مدینه که از دنیا رفت، حضرت سهل بن سعد [در سال ۹۰ هجری] می باشد.

۲. همچنین این حدیث صحیح می گوید که امام سجّاد، قبل از حضرت جابر انصاری از دنیا رفته.

درحالی که امام سجّاد در سال ۹۵ از دنیا رفته. یعنی حدود ۲۵ سال بعد از وفات جابر بن عبد الله انصاری!!!!

پاسخ:

روایت مورد استناد وهابی از امام صادق علیه السلام نقل شده است و بر اساس تصریحات علمای اهل سنت، امام صادق علیه السلام از بزرگترین فقهاء و دانشمندان

بوده است و قول و حدیث ایشان برای اهل سنت حجیت داشته و معتبر است.

مالک بن انس امام مالکی‌ها می‌گوید:

«برتر و بالاتر از جعفر بن محمد را در علم و عبادت و پرهیزگاری، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است» «ما رأی عین و لا سمعت أذن و لا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق علما و عبادة و ورعا»^۱

عبد الرحمن بن ابو حاتم رازی می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت:

«جعفر بن محمد ثقه (راستگو) است و درباره امثال او سؤال نمی‌شود. همچنین گوید: هنگامی که از ابو زرعه در رابطه روایت کردن جعفر بن محمد از پدرش و مقایسه آن با روایت سهیل بن ابی صالح یا روایت علاء از پدرش که کدام یک صحیحتر است سؤال شد، شنیدم که در پاسخ گفت: «هیچگاه جعفر بن محمد با چنین اشخاصی مقایسه نمی‌شود» «جعفر بن محمد ثقة لا یسأل عن مثله. و قال: سمعت أبا زرعة و سئل عن جعفر بن محمد عن أبيه و سهیل بن أبي صالح عن أبيه و العلاء عن أبيه أيما أصح؟ قال: لا یقرن جعفر بن محمد إلى هؤلاء»^۲

خوارزمی در کتاب مناقب ابو حنیفه از قول او نقل می‌کند که گفت:

«من فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام. و گفتم: اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می‌شد. مراد ابو حنیفه از آن دو سال، سال‌هایی است که از امام صادق علیه السلام کسب علم کرده است» «ما رأیت أفتقه من جعفر بن محمد. و قال: لو لا السنتان لهلك النعمان. مشیرا إلى السنتين اللتين جلس فيهما لأخذ العلم عن الإمام

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴

۲. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۴۸۷

جعفر الصادق^۱

بنابراین قول امام صادق^{علیه السلام} برای اهل سنت معتبر است و در حدیث مورد بحث امام^{علیه السلام} فرمود که جابر بن عبد الله انصاری آخرین نفر باقی مانده از اصحاب پیامبر بوده است که از دنیا رفته است.

اگر علمای دیگر اهل سنت آخرین صحابه باقی مانده را افراد دیگری ذکر کرده اند، بنابر آنچه از برتری علمی و فقهی امام صادق^{علیه السلام} گفتیم، باید قول امام صادق^{علیه السلام} را مقدم داشت و به قول برخی از علمای اهل سنت در این رابطه تکیه نکرد.

با این وجود باز هم گفتنی است:

۱. ممکن است مقصود امام صادق^{علیه السلام} که جابر را آخرین صحابی معرفی کرد که از دنیا رفته است در مدینه بوده باشد یعنی در میان صحابه ای که در مدینه بوده اند، جابر آخرین صحابه ای بوده که از دنیا رفته است، این مطلب را علمای اهل سنت هم نقل کرده اند که جابر آخرین صحابه ای بوده که در مدینه از دنیا رفته است: «عن قتاده: كان آخر اصحاب رسول الله موتا بالمدینه جابر»^۲

۲. همینطور ممکن است که مقصود امام صادق^{علیه السلام} آن باشد که از میان صحابه ای که با پیامبر پیمان عقبه را بستند، جابر آخرین نفر آنها بود که از دنیا رفت، چنانچه که این مطلب را نیز علمای اهل سنت نقل کرده اند: «هو آخر من مات بالمدینه ممن شهد العقبه»^۳

۳. بر اساس روایت دیگری که در کافی شریف از امام صادق نقل شده است،

۱. مناقب أبي حنيفة، ج ۱، ص ۱۷۲ - التحفة الاثني عشرية ص ۸

۲. الاصابة، ج ۱، ص ۵۴۶ - سبل السلام، ج ۱، ص ۵۲ - تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۲۳۷ - تهذيب

التهذيب، ج ۲، ص ۴۲ - مشكاه المصابيح، ج ۳، ص ۶۲۰

۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۷ - شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۴

پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم) ۲۴۳

تاریخ شهادت امام سجاد علیه السلام سال ۹۵ هجری است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ عَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً.»^۱

در روایت مورد استناد وهابی هم آمد که امام سجاد علیه السلام قبل از جابر از دنیا رفت. بنابراین تاریخ وفات جابر بعد از سال ۹۵ بوده است.

با توجه به آنچه در وصف علمی امام صادق علیه السلام گفتیم، در هنگام تضاد بین قول امام صادق با اقوال علمای اهل سنت، قول امام صادق علیه السلام مقدم است بنابراین اگر برخی از علمای اهل سنت تاریخ وفات جابر را زودتر از تاریخ ذکر شده گفته اند قولشان محل اعتبار نیست خصوصاً آنکه قولشان مستند به نص و روایت نیست اما قول امام صادق علیه السلام عین نص و روایت است، چنانچه که علامه مجلسی متذکر این نکته می شود: «و یحتمل الغلط فی تاریخ وفاة جابر إذا لم یستند إلى خبر»^۲

۵۹. تولد عیسی علیه السلام در چه مکانی بود؟ فلسطین یا عراق؟

پرسش پنجاه و نهم:

«أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ... فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ [الكاظم]: التَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسَى، هَلْ تَعْرِفُهُ؟ قَالَ [النصراني] لَا. قَالَ: هُوَ الْفَرَاتُ وَعَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَالْكَزْم.»

«يعقوب بن جعفر می گوید: امام کاظم به یک مسیحی فرمود: آیا میدانی آن رود که حضرت مریم در کنارش حضرت عیسی را به دنیا آورد، کدام رود بود؟ مسیحی

۱. الكافي، ج ۱، ص ۴۶۸

۲. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۱۹

۲۴۴ پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)

گفت: خیر. امام گفت: رود فرات.» (کافی، ج ۱، ص ۴۸۷)

حضرت عیسی در فلسطین به دنیا آمد و رود فرات در عراق است؟
پاسخ:

مسیحیان به پیروی از انجیل تحریف شده، معتقدند که تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» فلسطین و حوالی بیت المقدس بوده است:^۱

علمای اهل سنت هم به پیروی از انجیل تحریف شده نقل کرده‌اند که تولد عیسی مسیح در بیت لحم فلسطین بوده است:^۲

اما بنابر آنچه که علامه بزرگ شیعه یعنی علامه مجلسی معتقد است و در این زمینه روایات متعددی نیز نقل می‌کند، تولد عیسی مسیح علیه السلام در حوالی فرات و کوفه و کربلا بوده است و جناب مریم به طی الارض از فلسطین به عراق رفت و عیسی علیه السلام را به دنیا آورد و مجدداً به فلسطین بازگشت.

خداوند در مورد مریم مقدس در هنگام تولد عیسی مسیح می‌فرماید:

«سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دوردستی برد.» ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ

بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا﴾ (سوره مریم آیه ۲۲)

در تفسیر آیه و شرح و تفسیر قضیه مورد بحث علامه مجلسی بیانی دارد و نقل می‌کند:

«شیخ طوسی رحمه الله به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

روایت کرده است که:

«آن مکان دوری که حق تعالی فرموده است که مریم علیها السلام برای ولادت

حضرت عیسی به آنجا رفت، کربلای معلی است، که حضرت مریم به طی الارض

از دمشق به کربلا رفت و حضرت عیسی از او نزد قبر امام حسین علیه السلام متولد شد و

۱. انجیل متی فصل دوم شماره ۱

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۷۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۶۸ - الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲

در همان ساعت به دمشق (فلسطین) برگشت» «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ - فَحَمَلْتُهُ فَأَتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا قَالَ خَرَجْتُ مِنْ دِمَشْقَ حَتَّى أَتَتْ كَرْبَلَاءَ فَوَضَعْتُهُ فِي مَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ رَجَعْتُ مِنْ لَيْلَتِهَا»^۱

کلینی رحمه الله به سند معتبر روایت کرده است که حفص به غیاث گفت که:

«حضرت امام جعفر صادق عليه السلام را دیدم که در میان باغستانهای کوفه می‌گردید تا آنکه به درخت خرمائی رسید پس وضو ساخت و دو رکعت نماز در پای آن درخت بجا آورد و شمردم در رکوع و سجود پانصد تسبیح فرمود، پس به درخت تکیه فرمود و دعای بسیار کرد و بعد از آن فرمود: ای حفص! و الله این درخت خرما است که حق تعالی مریم را فرمود که: درخت خرما را حرکت ده که رطب برای تو بریزد» «رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَتَخَلَّلُ بَسَاتِينَ الْكُوفَةِ فَاتَتْهُ إِلَى نَخْلَةٍ فَتَوَضَّأَ عِنْدَهَا ثُمَّ رَكَعَ وَ سَجَدَ فَأَخْصِيَتْ فِي سُجُودِهِ خَمْسِمِائَةَ تَسْبِيحَةٍ ثُمَّ اسْتَنَدَ إِلَى النَّخْلَةِ فَدَعَا بِدَعَوَاتٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا حَفْصِ إِنَّمَا وَاللَّهِ النَّخْلَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لِمَرْيَمَ عليه السلام وَ هُزِّي إِلَيْكَ بِجُدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا»^۲

در نقل دیگر آمده است که راوی می‌گوید:

«در حیره در خدمت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام بودم و روزی با آن حضرت سوار شدیم، چون رسیدیم به قریه‌ای که محاذی ماصراست و نزدیک به کنار شط فرات رسیدیم فرمود که: آن است، پس فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و فرمود که: می‌دانی که حضرت عیسی در کجا متولد شده است؟ گفتم: نه.

فرمود: در همین موضع که من نشسته‌ام متولد شده است. پس فرمود: می‌دانی که آن نخله که حضرت مریم حرکت داد و خرما از آن ریخت در کجا بوده است؟

۱. حیاة القلوب، مجلسی، ج ۲، ص ۱۰۸۴ - تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۷۳

۲. حیاة القلوب، ج ۲، ص ۱۰۸۶ - الکافی، ج ۸، ص ۱۴۳

گفتم: نه. پس دست مبارک خود را به جانب عقب خود دراز کرد و فرمود: در اینجا بود.

«كُنَّا بِالْحَيْرَةِ فَرَكِبْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا صِرْنَا حَيْآلَ قَرْيَةٍ فَوْقَ الْمَاصِرِ قَالَ هِيَ حِينَ قُرْبٍ مِنْ الشَّطِّ وَ صَارَ عَلَى شَفِيرِ الْفُرَاتِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ أَتَدْرِي أَيْنَ وُلِدَ عِيسَى عليه السلام قُلْتُ لَا فَقَالَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي أَنَا جَالِسٌ فِيهِ»^۱

علامه مجلسی در مرآة العقول متذکر می شود که مریم مقدس به قدرت الهی و طی الارض به عراق رفت و عیسی مسیح را به دنیا آورد به خاطر همین خداوند در قرآن فرمود که مریم برای تولد مسیح به نقطه ای دور دست رفت: «الجواب: أن تلك الأمور إنما تستبعد بالنسبة إلینا، و أما بالنسبة إليها و أمثالها فلا استبعاد، فيمكن أن يكون الله تعالى سيرها في ساعة واحدة آلاف فراسخ بطي الأرض، و يؤيده قوله تعالى: ﴿فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا﴾^۲ أي تنحت بالحمل إلى مكان بعيد»

و در حیاة القلوب هم متذکر می شود که اگر برخی روایات شیعه نیز تولد عیسی مسیح را فلسطین و بیت لحم معرفی کرده می تواند از باب تقیه و موافق اعتقاد اهل سنت باشد.

علامه مجلسی می نویسد:

«علی ایّ حال چون احادیث صحیحه و معتبره بسیار دلالت می کند بر آنکه محلّ ولادت آن حضرت در حوالی فرات و کوفه و کربلا است به خبری چند که میان مورخان اهل سنّت مشهور شده است به استبعادات جمعی که اعتقادی به احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارند و به محض عدم موافقت طبع خود احادیث متواتره را انکار می کنند، ردّ احادیث معتبره نمی توان کرد، و ممکن است بعضی اخبار که

۱. حیاة القلوب، ج ۲، ص ۱۰۸۴ - قصص الأنبياء عليهم السلام (لرراوندي)، ص ۲۶۵

۲. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۵۱

بر خلاف این وارد شده است محمول بر تقیه باشد^۱
در دو نمایه ذیل در مورد طی الارض و مستندات عقلی و قرآنی و روایی آن و
همچنین چرایی صدور روایات تقیه‌ای توضیح داده‌ایم:^۲

۶۰. آگاهی بهشتیان و دوزخیان از احوال یکدیگر!!!

پرسش شصت:

بهشتیان و جهنمیان همدیگر را می‌بینند و با همدیگر صحبت می‌کنند؟ این از
ورای حجاب است یا نه؟
یکی از علما گفته بود از پشت دیوار شیشه‌ای این ملاقات و گفتگوها انجام
می‌شود. سندش را می‌خواستم!
پاسخ:

از روایاتی استفاده می‌شود که خداوند شرایطی را فراهم می‌کند که بهشتیان و
دوزخیان، مستقیماً و بدون واسطه یکدیگر را می‌بینند و با هم گفتگو می‌کنند.
امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند، هیچ مخلوقی نیافرید، مگر آن که برای او منزلی در بهشت و منزلی
در دوزخ قرار داد. پس چون اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ جای
گیرند، منادی ای بانگ می‌زند که: «ای اهل بهشت! بنگرید». بهشتیان به دوزخ
می‌نگرند و منزل‌هایشان در دوزخ برایشان بالا آورده می‌شود. سپس به ایشان گفته
می‌شود: «اینها منزل‌های شما بود که اگر پروردگارتان را نافرمانی می‌کردید، به آنها
وارد می‌شدید». پس اگر بنا بود کسی از خوش حالی بمیرد، بهشتیان در آن روز از
خوش حالی این که عذاب از ایشان برطرف شده است، می‌مُردند.

۱. حیاة القلوب، ج ۲، ص ۱۰۸۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6457
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

آن گاه [به دوزخیان] ندا می شود که: «ای گروه های دوزخی! سرهایتان را بلند کنید و به منزل های خود در بهشت بنگرید». دوزخیان، سرهای خود را بلند می کنند و منزل های خود در بهشت و نعمت های آن را می بینند. پس به ایشان گفته می شود: «اینها منزل های شما بود که اگر پروردگارتان را فرمان می بردید، به آنها وارد می شدید». پس اگر بنا بود کسی از اندوه بمیرد، دوزخیان در آن روز از اندوه می مُردند.

آن گاه بهشتیان، منزل های [بهشتی] دوزخیان را و دوزخیان، منزل های [دوزخی] بهشتیان را به ارث می برند. این، همان سخن خدای متعال است که: «ایشان اند و ارثان؛ همانان که فردوس را به ارث می برند و در آن، جاویدان اند.» «ما خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلًا وَفِي النَّارِ مَنْزِلًا، فَإِذَا سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَشْرَفُوا، فَيُسْرِفُونَ عَلَى النَّارِ، وَتُرْفَعُ لَهُمْ مَنَازِلُهُمْ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ: هَذِهِ مَنَازِلُكُمْ الَّتِي لَوْ عَصَيْتُمْ رَبَّكُمْ دَخَلْتُمُوهَا. فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا مَاتَ فَرِحًا لَمَاتَ أَهْلُ الْجَنَّةِ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَرِحًا بِمَا صُرِفَ عَنْهُمْ مِنَ الْعَذَابِ. ثُمَّ يُنَادُونَ: يَا مَعَاشِرَ أَهْلِ النَّارِ...»^۱

در نقل دیگری، پیامبر گرامی فرمود:

«هیچ کس نیست که وارد بهشت شود، مگر آن که جایگاهش در آتش - که اگر بدی می کرد، به آن جا می رفت - به او نشان داده می شود تا سپاس گذاری اش افزون شود، و هیچ کس نیست که وارد آتش شود، مگر آن که جایگاهش در بهشت - که اگر کار نیک می کرد، به آن جا می رفت - به او نمایانده می شود تا مایه [افزایش] دریغ و افسوس او گردد.» «لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلَّا رِيًّا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ؛ لِيَزِدَّادَ شُكْرًا. وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلَّا رِيًّا مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ؛ لِيَكُونَ

۱. ثواب الأعمال، ص ۳۰۷، ح ۱، تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۸۹، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۱۹

عَلَيْهِ حَسْرَةٌ^۱

برخی از محققین در مورد مسأله مورد بحث می‌نویسند:

«بهشتیان... با اشرافی که بر اهل دوزخ دارند می‌توانند حال خود را با آنها مقایسه کنند، هنگامی که این تفاوت عظیم را ببینند از نعمت‌های بی‌پایانی که در آن هستند لذت می‌برند.

قرآن مجید ناظر بودن بهشتیان را بر وضع دوزخیان کراراً یادآور شده، در آیه ۵۰ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾: «اهل دوزخ بهشتیان را صدا می‌زنند که (محبت کنید و) مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آنها می‌گویند خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است»

و در آیات سوره صافات می‌خوانیم: ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ... فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ - قَالَ تَأَلَّهَ اِنْ كِدَتْ لُتْرَدِينَ - وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾

«بعضی از بهشتیان رو به بعضی دیگر کرده، سؤال می‌کنند - یکی از آنها می‌گوید: من همنشین (گنهکار و بی‌ایمانی) داشتم... ناگهان نگاه می‌کند او را در وسط دوزخ می‌بیند - به او می‌گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به هلاکت بکشانی! - و هرگاه نعمت پروردگار نبود من نیز از احضار شدگان در دوزخ بودم» (صافات - ۵۰ و ۵۱ و ۵۵ و ۵۶)

باز در سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۰، جامع الأخبار، ص ۵۱۵، ح ۱۴۵۱

«اهل بهشت، دوزخیان را صدا می‌زنند که ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ می‌گویند بله، در این هنگام ندا دهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد! (اعراف - ۴۴)

از مجموع این آیات به وضوح استفاده می‌شود که نه ساکنان بهشت از وضع حال دوزخیان بیخبرند و نه ساکنان دوزخ از حال بهشتیان، اطلاع بهشتیان سبب مزید سرور و نعمت آنهاست، که در آن عذاب‌های دردناک گرفتار نشدند، و در میان آنها نعمت غوطه‌ورند، و به عکس دوزخیان از این مقایسه رنج می‌برند...»^۱

دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
 ۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
 ۳. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد اول)
 ۴. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
 ۵. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)
 ۶. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
 ۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
 ۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
 ۹. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
 ۱۰. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
 ۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
 ۱۲. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
 ۱۳. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد چهارم)
 ۱۴. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام
- جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی

ارتباط بگیرید: @poorseman